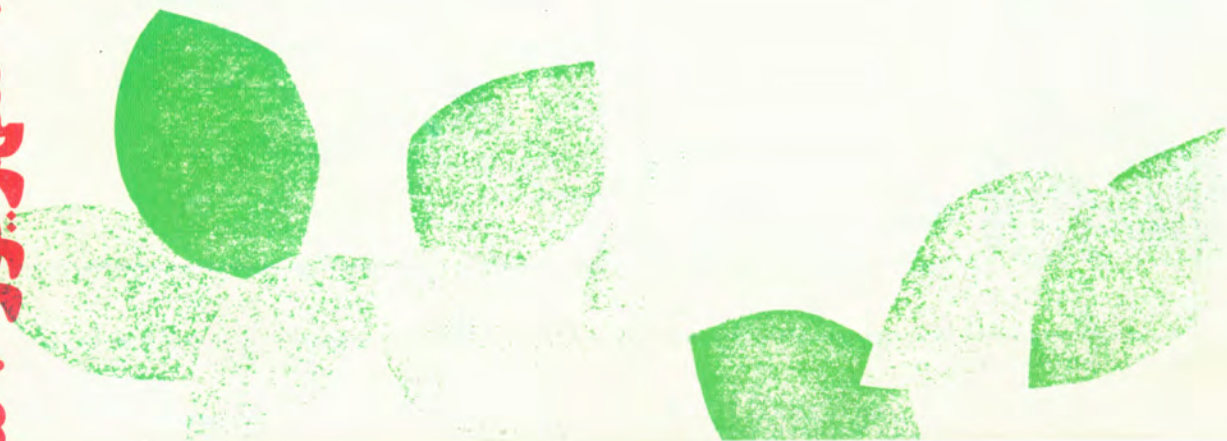




نشریه دانشجویان هوادار سازمان چریکهای فدائش خلق ایران در خارج از کشور
سال پنجم شهریور ۶۵ سپتامبر ۸۶ شماره ۴۶



بیاد به خون‌پیدگان ۱۷ شهریور ۵۷

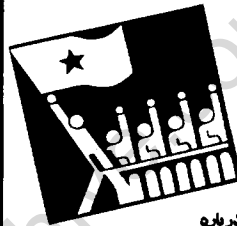


در این شماره

۰۲ شکاف درون هیات حاکمه عمیق تر میشود

۰۶ اخبار ایران

۰۱۳ اخبار جهان



۰۱۹ اخبار

جنبش دانشجویی

نسن درباره

۰۲۲ فردريك انگلس

۰۲۶ "صدای فدایی" فنا ناپذیر است

۰۲۸ نگاهی به

مفهوم سانترالیسم دمکراتیک

آهنکس شادیرت خواهیم



۰۳۶

دنباله ای بر مقاله

شاعر بودن، شاعر شدن



۰۴۲



۰۵۰ از خوانندگان



راد نو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

موج کوتاه ردیف ۷۵ متر

همه روزه ساعات

۶/۵ نامداد، و ۱۳/۵ و ۸/۵ بعد از ظهر



صدای فدائی

برای تماس با

با نشانی زیر هنگامتبه کنید:

A.C.A.

B.P. 43

94120 Fontenay-sous-Bois

France.



یساد رفیق فدایی

اعظم روحی آهنگران

گرامی باد

شکاف درون هیات حاکمه عمیق تر میشود

طی این ماه، بالاخره کشمکشها و تضادهای درونی هیات حاکمه آنچنان باه گرفت که سران حکومتی مهر سکوت نسبی چندین ماعه را شکستند، و همگی در پرده وحدت طلبی، اما در حقیقت به عریانتر کردن تضادها و دامن زدن به آنها پرداختند. این "تمایل" به وحدت و اظهار رسمی آن و عمل به تجزیه و دامن زدن به شکافهای موجود درونی، یک بار دیگر اجتناب ناپذیر بودن تضادها و گسیختگی درونی عینت حاکمه - که تحت شرایط بحران انقلابی شدت میگیرد - را به آشکارترین وجهی بنمایش گذاشت.

تضادهای درونی عینت حاکمه که در مقطع انتخابات ریاست جمهوری، نخست وزیر و اعضاء کابینه از حدت و شدت فوق العاده ای برخوردار شده بود، پس از آن تا مدتی، بدون اینکه از عمقش کاسته شود، تا حدودی از نمود بیرونی اش کاسته شد. اما کشمکش جناحها برای "اشغال مواضع اقتصادی - سیاسی جدید" یکدم قطع نگردید. اختلافات آشکار و پنهان در نامی عرصه عمچنان ادامه یافت، مزارم گردید، تا بالاخره دوباره خمینی مجبور گشت بروی صحنه بیاید و یکبار دیگر خطر از دست رفتن اسلام، یعنی حکومت را، به جناحها یادآوری کند.

تا مدت زمانی پس از انتخابات نخست وزیر و اعضا کابینه، دستگاه فضائیه به محل بروز کشمکش جناحها برای اشغال "مواضع جدید" تبدیل گردید. اما تضادها و بروز آنها در

چارچوب قوه فضائیه محصور نبود و بتدریج در سایر عرصه ها عم نمود بیرونی و اوج یابنده به خود گرفت از جمله میتوان از کشمکشهای خیابانی بین دو جناح در کیلان، بیان اختلافات در نماز جمعه ها، کشمکش بهنگام تصویب قانون حدود و اختیارات ریاست جمهوری، بروز اختلاف بین سپاه و ارتش در منطقه جنگی مهران، کشمکش بر سر کنترل مدارس و دانشگاهها که در رابطه با مدارس چیتچیان و مدرس به اوج خود رسید و دستگیری تعدادی از مجامعین انقلاب اسلامی در رابطه با انفجار نخست وزیری که به رو در رونی دو جناح کشیده شد، نام برد. موضع گیری جناحها در رابطه با انفجار نخست وزیری خود به یکی از اعرمهای قدرت نمایی جناحها برای اشغال مواضع کلیدی و حذف عناصر جناح دیگر تبدیل گشت. بر سر عمین مساله - و یا به بهانه عمین مساله - بود که جناحهای اصلی به عریانترین شکلی رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. در حالیکه ۶۱ تن از مسئولین طی نامه ای به امام، اعتراض شدید خود را نسبت به دستگیری متهمین پرونده انفجار نخست وزیر اعلام داشتند، در عمان زمان، ۶۳ تن از نمایندگان مجلس که به جناح "بازار" تعلق دارند، در خصوص پی گیری پرونده انفجار نخست وزیری به قوه فضائیه تذکر دادند و شادمانی خود را نیز از دستگیری متهمین پنهان نداشتند.

پس از این وقایع، روزنامه کیهان

درست يك روز قبل از اینکه خمینی جناحها را به وحدت دعوت کند به جناح مخالف دولت حمله برد و آن را مخل نظم و امنیت در شرایط وخامت بار کنونی خواند. کیهان مورخ معجدم خرداد ماه نوشت: "در جبهه درونی انقلاب، شاعد اوچگیری فعاليتها و مخالفت خوانیهای جریانی هستیم که در مقطع انتخاب نخست وزیر نیز در سال گذشته، جناح مخالف دولت کنونی را تشکیل دادند و بدون توجه به توصیه و سفارش رهبری انقلاب مبنی بر ضرورت توجه به شرایط حساس کشور، انعکاس یافتن وجود جریان و جناحی مخالف دولت را رسالت خود دانستند". کیهان در اینجا بدقت "انعکاس یافتن جناحی مخالف دولت را" با کلمه "رسالت" که القا کننده روزنامه رسالت است همراه کرده است، و در ادامه می نویسد: "چند ماه اخیر، صحنه سیاست داخلی انقلاب، شاعد موج نازهای از فعالیتهای جریان مذکور بوده است ۰۰۰ که می پندارد شرایط را چنان مهیا کرده است که مواضع اقتصادی - سیاسی جدیدی را اشغال نماید ۰۰۰۰ جو سازی علیه پرونده نخست وزیری و بزرگ نمایی قضیه مدارس مدرس و چیتچیان و تهیه طرحهایی نظیر تعیین حدود و مسئولیت قوه فضائیه از جمله اقداماتی میباشد که جناح مخالف دولت، پس از فروکش کردن فشار نخست وزیری، جهت بازیابی خود بدان متوسل گردیده است".

در چنین شرایطی از اوچگیری

تضادها و کشاکش بین جناح‌های حکومتی بود که خمینی سکوت بیشتر را جایز ندانست و برای جلوگیری از شکاف بیشتر آنها در شرایط حساس کنونی وارد میدان اندرز و نصیحت کوشی شد. خمینی که سخت از اختلافات رو به رشد بین کسانی که "عمه آنها را می‌شناسد و عمه آنها را بزرگ کرده است" نگران می‌باشد، گفت: "حفظ اسلام به حفظ وحدت است ... بر عمه ما تکلیف است که این جمهوری اسلامی را حفظ کنیم ... اعتنا نکنند آفایون به شیاطینی که می‌خواهند اختلاف ایجاد کنند ... ملت (یعنی بازار) پشتیبان دولت در امور باشد، دولت خدمتگزار ملت باشد در امور". بدنبال فریادهای وحدت طلبانه خمینی برای حفظ جمهوری اسلامی، طبق معمول، سران حکومت، یکی پس از دیگری به صحنه وارد شده و بنابه "برداشت" و تفسیر خود به تائید سخنان امام پرداختند. رفسنجانی، موسوی، خامنه‌ای، امامی کاشانی و ... عمه برای پیشبرد مقاصد جناح خود در زیر علم سخنان "امام" به تعمیق اختلافات مشغول شدند.

خمینی بارها بر اتحاد بین مسلمین برای حفظ اسلام، یعنی بر اتحاد جناح‌های میات حاکمه برای حفظ جمهوری اسلامی تاکید کرده است. خمینی هر گاه که شرایط بحرانی شده و اختلافات بمراحل حساسی رسیده است، جناحها را از حاد شدن اختلافات برحذر داشته است. تاکنون پس از هر نطق خمینی، سران جناحها حمایت خود را از سخنان امام اعلام داشته‌اند و اجرای اوامر امام را تکلیف شرعی خود نامیده‌اند. اما، پس از چندی سکوت، اختلافات بین جناحها، به مجلس، نماز جمعه‌ها و سخنرانیها و مصاحبه‌ها کشیده شده و انعکاس گسترده بیرونی داشته است. خمینی هیچگاه نتوانست و نمی‌توانست نقش میانجیگری خود را تا به آخر به پیش برد و برخورد تضادها

تسلط یابد. غیر خمینی فقط این بود که از بروز حاد تضادها در مراحل حساس تا حدودی جلوگیری بعمل آورد، ولی تضاد را متراکم‌تر برای انفجار در دور بعدی آماده نماید. در تمام این دوره، از سخنان وحدت طلبانه خمینی برای غلبه بر تضادها، آنچه که یابرجا باقی مانده نفس تضادهای درونی عیات حاکمه است و آنچه که بی‌حرمت گذشته است اعتبار ولی فقیه و نصایح امام برای وحدت. اگر در چندین سال گذشته، پس از هر نطق فقیهانه خمینی، سران جناحها تا مدتی حرمت ولی فقیه را حداقل در سخنرانیهای خود رعایت میکردند، اگر طی یکی دو سال اخیر، پس از هر نطق خمینی، سران جناحها به شکلی غیر مستقیم فقط به تفسیرهای مبهم از سخنان امام بسنده می‌کردند؛ اما امروز، شرایط آنچنان بحرانی و حاد گشته است که حفظ حرمت ظاهری سابق را عم ضرور نمی‌دانند.

مساله این است که دو جناح اصلی حکومت هر یک برای حل بحران و تثبیت رژیم جمهوری اسلامی شیوه‌ها و سیاست‌هایی را دنبال می‌کنند که در تقابل با یکدیگر قرار گرفته و در اکثر مواقع اثرات اقدامات یکدیگر را در سیاست و اقتصاد خنثی می‌کنند و بن بست قدرت و عدم تثبیت سیاسی را الزاماً ندوام میبخشند. این شیوه‌های دو گانه منبث از منافع بخشهای مختلف سرمایه است که هر یک از جناحها دفاع از آنها برعهده گرفته‌اند. و از آنجا که رژیم نه با یک بحران قانونی که با یک بحران انقلابی روبرو است، عیات حاکمه عاجز از حل بحران بوده و هر زمان که بحران تشدید می‌شود بر شکاف بین دو جناح اصلی تشکیل دهنده حکومت اسلامی افزوده می‌گردد. یک جناح که به جناح دولت و یا جناح رفسنجانی معروف شده است، عمدتاً دفاع از سرمایه صنعتی از طریق سرمایه داری دولتی را برعهده گرفته و بهمین

لحاظ بر تفویض نقش دولت و تفویض کنترل دولت بر اقتصاد از طریق احکام ثانویه اسلام تاکید می‌کند. و در مقابل، جناح دیگر که به جناح خامنه‌ای یا جناح بازار معروف است و در رأس آن بورژوازی تجاری قرار دارد، به مالکیت خصوصی نامحدود معتقد است و لذا با تکیه بر احکام اولیه اسلام خواهان تضعیف نظارت و کنترل دولت بر اقتصاد می‌باشد.

بر اساس چنین صف بندی و تحت شرایط حاد بحران اقتصادی است که به دنبال نطق وحدت طلبانه خمینی، سران جناحها یک به یک وارد صحنه شده و با تکان دادن علم وحدت طلبی خمینی، سیاست "اشغال مواضع اقتصادی - سیاسی جدیدی" را دنبال می‌کنند و به این ترتیب رسماً و عملاً به تضادها دامن می‌زنند.

هموز یگروز از سخنان امام گذشته بود که موسوی نخست وزیر اعلام کرد که "ما خود را خدمتگذار مردم میدانیم و قانون اساسی در این زمینه راهنمای ماست و دولت معتقد است که بخش دولتی، خصوصی و تعاونی مکمل یکدیگرند". وی در پاسخ به دعوت خمینی برای وحدت و شرکت دادن مردم (یعنی بازاریان) در کارها اعلام کرد که "دولت قویا رهنمودهای امام امت را تاکنون بکار بسته است. تاکید موسوی بر اینکه دولت تاکنون قویا رهنمودهای امام را بکار بسته است بمعنای این است که هیچ تغییری در سیاست دولت بر اساس نطق اخیر خمینی صورت نخواهد گرفت.

رفسنجانی نیز بدنبال نطق امام، چه در سخنرانی‌های مجلس و چه در خطبه نماز جمعه، نه فقط صراحتاً بر وجود دو دیدگاه در عیات حاکمه تاکید کرد، بلکه از آن مهتمتر، از تداوم عملکرد این دو جریان نام برد و ضرورت مقابله با جریان دیگر را صراحتاً خاطر نشان ساخت. این بار رفسنجانی صحبت‌های وحدت طلبانه امام را تفسیر نکرد.

بلکه متذکر شد که وحدت بین دو جناح نمی‌تواند امری دائمی باشد. وی هشدار داد که اگر جناح دیگر کاملاً بر حکومت غالب شود، این بمعنای بازگشت به دوران طاغوت است که حتی ۲۰ درصد از این تغییر شرایط احتمالی را عم نمی‌نویاند بپذیرد.

در عین حال رفسنجانی گفت که برداشت امام این است که مسئولین با این چنین مردمی با صمیمیت برخورد کنند. اینجور نباشد که اگر سلیقه‌ها با یکدیگر عمانت نبود مشکل ایجاد کنیم. رفسنجانی ادعان دارد در شرایطی که ورشکستگی اقتصادی و بحران ارکان رژیم را بمخاطره افکنده است باید با اختلافات به گونه‌ای برخورد کرد که حتی المقدور انعکاس بیرونی نیابد و سبب سهیل در سرنوشتی رژیم نشود. از عمینرو است که وی گفت: "مجلس، رادیو تلویزیون، مطبوعات، مساجد، باید کانون وحدت و اتحاد مردم باشد. در حال حاضر نفرقه‌افکنی کتابی بزرگ و ضد خط امام است." وی گفت مسائل طوری از تریبونها مطرح نشود که مردم بگویند اینها سر چی دعوا می‌کنند و به نمایندگان هشدار داد که "نماینده‌ها باید بتوانند نوعی بحثها شرکت کنند، اما مواظب باشید که نفرقه‌افکنی الان کتاب بزرگی است." رفسنجانی نفرقه‌افکنی را فقط در حال حاضر کتاب بزرگی بحساب آورد و برای اینکه مشخص سازد امام عم نمی‌توانسته امر وحدت را به صورت دائمی در نظر داشته باشد عنوان کرد که از "مساله شرکت در تجارت، در مدرسه‌ها و در دانشگاهها منظور امام چیست؟ و چرا حالا امام این حرف را می‌زنند؟ چرا حالا بخصوصا تاکید کردند مدتی بود حرفی نزنده بودند."

رفسنجانی بدون اینکه اختلافات را پوشیده بدارد و یا سعی کند وحدت طلبی امام را بخاطر اسلام و تزکیه نفس جا بیاورد، اوضاع وخیم اقتصادی را اساس نضرع امام برای

حفظ وحدت خواند. وی گسترش شرکت مردم - یعنی بازاریان مورد نظر امام - در امور اقتصادی را نه از این لحاظ که يك اصل درست است بلکه از این لحاظ که بحران اقتصادی و چشم‌انداز ورشکستگی کامل صنایع آنرا در محدوده‌ای اجتناب ناپذیر کرده است مورد تائید قرار داد. رفسنجانی گفت: "دولت يك وقت با برخورداری از ۲۰ تا ۳۰ میلیارد دلار درآمد نفتی قادر به اجرای برنامه‌های عمرانی بود و در حال حاضر اجرای بسیاری از طرحها بخاطر مشکلات درآمد نفتی برای دولت امکان پذیر نیست. بنابر این مردم می‌توانند در برنامه‌های عمرانی بطور فعال و گسترده شرکت کنند و دولت عم باید بر این مشارکت نظارت و کنترل داشته باشد."

اما رفسنجانی با وجود ادعان به شرایط وخیم اقتصادی و با وجودیکه خود مطرح نموده بود که نباید از تریبونها، اختلافات را بمیان نوده‌ها برد، اما برای جناح خود این حق را فائل گردید که بقول خودش برای حفظ انقلاب و اسلام، راه حل بحران را بشیوه جناح خود طرح نماید. بر این اساس رفسنجانی جناح بندیهای حکومت را مطرح میسازد و راه حل‌های هر کدام را برای غلبه بر بحران اعلام میکند. وی در خطبه‌های نماز جمعه برچند گفت که این هر دو جریان، مسلمان و عمر دو پیرو خط امام و مقلد امام هستند، اما فراموش نکرد که از سوی جناح خود، خطرناک بودن سلطه جناح دیگر بر اقتصاد و حکومت را گوشزد کند. وی با اشاره به سخنان امام و تاکید بر آن قسمت که از نقش دولت صحبت شده بود گفت: "اما الان عم از مشارکت مردم صحبت میکنیم باید کنترل روی دولت باشد. اگر دولت کنترل روی کار مردم نداشته باشد افراد فاسدی توی مملکت هستند که از این میدان سوءاستفاده میکنند... باید دست دولت را باز گذاشت، دولت باید

وسيله کنترل داشته باشد." رفسنجانی نه فقط بر ضرورت نظارت و کنترل دولت تاکید کرد بلکه بطور ضمنی به خط دهنندگان جناح دیگر حمله برد و گفت که "ممکنه بعضی از مردم که خیال میکنند مقدس مدعی هستند، بگویند مال خودشه، بر کاری میتونه بکنه." این سخنان رفسنجانی اشاره به فقهای شورای نگهبان، آتری قمی‌ها، امامی کاشانی‌ها، یزدی‌ها، عسکر اولادی‌ها و... میباشد که بارها با استناد به فواین اولیه اسلام مساله حرمت مالکیت خصوصی نامحدود، صاحب اختیار بودن صاحب دارائی و لذا غیر ضروری بودن کنترل دولت را مطرح کرده بودند. این تعرض جناح رفسنجانی، آنهم با علم کردن سخنان امام نمی‌توانست از سوی جناح "بازار" بی‌پاسخ بماند. از عمین رو با وجودیکه در سمینار انمه جمعه توافق شده بود که از بیان اختلافات در نماز جمعه‌ها پرهیز شود، امامی کاشانی، امام جمعه موقت تهران، به صریح‌ترین شکلی که طی چند سال گذشته از او مشاهده نشده بود، جناح رفسنجانی و موسوی را به باد حمله گرفت. وی بدون اینکه نامی از رفسنجانی ببرد، اما به تفسیرهای وی از اظهارات خمینی اشاره کرد و گفت که معنای سخنان امام واضح است و آن کسانی که سخنان امام را در جهت منافع جناح خود بد تفسیر میکنند به میانی فقه و سنت آشنا نیستند. امامی کاشانی متذکر شد که اساس اسلام بر سرمایه‌گذاری مردم است و دولت فقط باید نگاه کند که تخطی از اصول - آنهم اصول اسلام که با احکام اولیه، سنت و کتابهای فقهی مشخص شده است - انجام نگیرد. وی بر آنکس که این محدوده نظارت حکومت اسلامی بر اقتصاد را زایل میکند و نقشی فراتر از این برای دولت قائل میشود، منحرف و غیرمکتبی خواند.

امامی کاشانی در مورد زمینه‌های گسترده فعالیت بخش خصوصی و

تعداد کشته شدگان جنگ

"۲۵۰۰۰۰ یا ۲۰۰۰۰۰" است

در جلسه ۷ مرداد مجلس ارتجاع، یکی از نمایندگان به نام رضوی در حالی که از دست جناح رقیب عصبانی بود، کنترل خود را از دست داده و بند را به آب می‌دعد. او می‌گوید: "ما کدام راه را می‌خواهیم برویم. دیگر این عمه هر روز به پایه‌های اساسی اخلاق لطمه‌زدن، آخر می‌خواهیم چه بکنیم با ۲۵۰ هزار یا ۲۰۰ هزار شهید. (رئیس مجلس در این لحظه اعتراض کرد که این رقم شهید را شما از کجا می‌گوئید رضوی گفت: این رقم را احتمالی می‌گویم. رقم اصلی عرض نمی‌کنم. رئیس مجلس مجدداً گفت: خوب چرا رقم خلاف می‌دعید.)" (کیهان، ۷ مرداد ۶۵)



رژیم برای مقابله با نیروهای انقلابی، طرح‌های جدید ارائه می‌دهد

در حالی که مرتجعین مدام از نابودی نیروهای انقلابی سخن می‌گویند، اما باز طرح‌های ضد انقلابی جدیدی را برای مقابله با نیروهای انقلابی ارائه می‌دهند. خود این طرح‌ها به خوبی بیانگر عجز رژیم در مقابله با رشد و افزایش فعالیت نیروهای انقلابی در جامعه است. حجت‌الاسلام سید سراج‌الدین موسوی فرماندهی مزدور کمیته‌های انقلاب اسلامی رژیم در مصاحبه‌ی اخیر خود می‌گوید: "کمیته‌های انقلاب اسلامی اعتقاد دارد قبل از اینکه ما در داخل

شهر مشغول مبارزه با گروه‌ها باشیم در خارج از شهر کلوک‌ها بستره شود و در این رابطه در سالجاری در استان‌های مختلف بویژه آذربایجان غربی و کردستان ۱۱ کلوک‌گاه زده شد ۰۰۰ در جهت تأمین امنیت بیزودی در ۸ منطقه از تهران کلوک‌گاه‌های امنیتی ایجاد می‌شود و همچنین در نظر است با ایجاد این نوع کلوک‌گاه‌ها در سایر استانها مبارزه قاطعی در رابطه با امنیت کشور صورت گیرد." (کیهان، ۹ مرداد ۶۵)

رئیس آموزش و پرورش یزد "در روز روشن" دزدیده شد

نماینده‌ی آبادان، در جلسه ۲۹ تیر مجلس ارتجاع ضمن اشاره به اختلافات بین جناح‌های رژیم، نمونه‌ای از این اختلافات را بیان می‌کند: " تذکر دوم به شورای عالی قضائی، دادستان کل کشور، وزیر آموزش و پرورش، وزیر کشور و دفتر ائمه جمعه در قم است که کاشان را دریابند. آدم ربائی در روز روشن آن عم رئیس آموزش و پرورش جدید. درست است که بعضی از شخصیت‌های غیردولتی و بعضی مسئولین دولتی در این جنایت موثر بوده‌اند و حمایت کرده‌اند، اما چرا این ربایندگان که با رئیس آموزش و پرورش در مورچه‌خورت اصفهان دستگیر می‌کردند دوباره در کاشان آزاد می‌شوند تا مجدداً با همکاری چند ساواکی کددار و اخراجی‌های آموزش و پرورش کاشان دوباره رئیس آموزش و پرورش کاشان را در پشت میز بگیرند تا سر حد مردن کتک بزنند. چگونه است که یک هفته است در آموزش و پرورش را بسته و ساور آورده‌اند و تبدیل

به قهوه‌خانه کرده‌اند. آیا راست است که بعضی از مسئولین غیردولتی اعلام استقلال آموزش و پرورش کاشان را کرده‌اند. چرا امام جمعه کاشان تا کنون حاضر به محکوم کردن این جنایت نشده است. فرماندار در کاشان چه کرده است؟ تعقیب بفرمائید که حقیقت برای مردم روشن شود." (جمهوری اسلامی، ۲۹ تیر ماه)

همچنین در جلسه ۳ تیر مجلس ارتجاع نماینده‌ی یزد در مجلس به وجود این اختلافات اشاره کرد و خطاب به وزیر آموزش و پرورش می‌گوید: " اما راجع به نماز جمعه باید عرض کنم که من تعطیل نکردم و خواغش عم کردم که تعطیل نکنند نپذیرفتند... الان عم جو استان صرف آموزش و پرورش استان نا آرام است و ایشان اتهام شخصی به یک کسی در روزنامه جمهوری اسلامی زده است که دیروز او را بازداشت کردند و شما مسئول پیدا شدن این جریان بودید." ■

می‌شود." (کیهان، ۲۳ تیر ۶۵)

خمینی نیز در دیدار خود با فرماندهان سپاه و ارتش در روز ۲۸ تیر از این دو ارگان سرکوبگر می‌خواهد که با عم وحدت داشته باشند. خمینی می‌گوید: "من به شما سفارش می‌کنم که بعد از اخلاص اتحاد را، وحدت را، اگر اخلاص به این وحدت شیاطین پیدا بکنند و بتوانند اخلاص بکنند به وحدت شما رزمندگان بدانید که شما گرفتار آن کید شیطانی شدید و شکست عمرامش است. کوشش کنید که در بین این نباشد که من ارتشی عستم، من سپاهی عستم، من بسیجی عستم... می‌خواهند به هر طوری شده است باز شما را و ما را برگردانند به اسارت اولی و این دفعه اگر آنها خدای نخواستہ یک قدرتی پیدا کنند، مثل سابق نیست. آنها اساس اسلام را از بین می‌برند."

رفسنجانی در سخنرانی ۱۵ تیر خود به دفاع از سپاه پاسداران برخاسته و می‌گوید: "عیج چیز خطرناکتر از جنگ نیست و عیج بیگانی تیزتر از سپاه برای دریدن مشکلات جنگ وجود ندارد."

خامنه‌ای در تقابل با سخنان رفسنجانی چنین می‌گوید: "ارتش و سپاه دو بازوی فوی برای انقلابند و هر کس کوشش کند اینها را تضعیف کند و یا اینکه القاء نماید که یکی از این دو سازمان باید برفع دیگری کنار رُود خاشن به انقلاب و امام است." (جمهوری اسلامی، ۱۴ مرداد ۶۵) همچنین لازم به یادآوری است که اخیراً صیاد شیرازی از فرماندهی نیروی زمینی ارتش برکنار شد و به جای او مزدور دیگری به نام سرعنک حسین حسینی سعدی از طرف خمینی گمارده شد. در تهران وسیعاً شایع است که صیاد شیرازی به علت مخالفت‌هایش با سپاه پاسداران و زندانی کردن سه پاسدار از مقام خود برکنار شده است. ■



دو نفر از اعضای تیم ایران

تیم ایران از بازیهای جهانی معلولین

اخراج شد

تیم ایران امسال نیز در بازیهای جهانی معلولین که در انگلیس برگزار می‌شود، شرکت کرد. مراسم افتتاحیه‌ی این بازیها، اعضای تیم ایران شعارهای عواداری از رژیم جمهوری اسلامی سردادند که این عمل آنان باعث اخراج تیم از بازیها شد. لازم به یادآوری است که در عرض ۵ سال گذشته این دومین بار است که تیم ایران از این بازیها اخراج می‌شود و در سال ۱۹۸۲ نیز به همین دلیل از شرکت آنان در بازیها جلوگیری شده بود. به محض اخراج گروه، دو تن از اعضای تیم به اداره‌ی پلیس رفتند و از دولت انگلیس تقاضای پناهنده‌گی سیاسی کردند. به گفته‌ی وزارت کشور انگلستان، وضعیت اقامت این دو نفر فعلاً مورد بررسی است و تا اعلام نتیجه‌ی نهایی، آنان می‌توانند در انگلیس بمانند. ■

اختلاف بین سپاه پاسداران و ارتش شدت می‌یابد

اسلامی ایران در این رابطه می‌گوید: "با این طرح شایعات ستون پنجم دشمن که با استفاده از بلندگوهای امپریالیستی در جهت تضعیف روحیه‌ی ارتش جمهوری اسلامی جو سازی می‌کنند خنثی می‌شود... عمانطوری که تقویت ارتش مد نظر فرمانده کل فواست ارتش بتدریج تقویت خواهد شد... جانشینان نظامی داخه عقیدتی سیاسی از بین مستعدترین نظامیان انتخاب می‌شود. بدینوسیله کلیه امور اداری و جاری پرسنل توسط آنان صورت می‌گیرد و بمنظور رعایت موازین اسلامی یک روحانی نیز در راس آنان گمارده

به موازات رشد بحران حاکمیت، اختلاف بین سپاه پاسداران و ارتش شدت می‌یابد و هر یک از جناحها نیز به نوعی از یکی از این ارگانهای سرکوبگر دفاع می‌کنند. این اختلافات به ویژه بعد از عملیات والفجر ۸ و قوت گرفتن خبر واگذاری فرماندهی ارتش به سپاه پاسداران تشدید یافت. از همین روست که رژیم جهت رفع نگرانی ارتشیان به انتشار کتابی تحت عنوان "دیدگاههای امام درباره ارتش از سال ۴۲ تاکنون" دست زده است. صفایی نماینده‌ی امام و رئیس اداره‌ی عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری

رفسنجانی: "فرانسه باید واقع بینانه تر و بادست باز با ما برخورد کند"

به دنبال بهبود روابط ایران و فرانسه، يك عیات "اقتصادی-مالی" فرانسه در ۶ مرداد به ایران رفت. روزنامه‌ی کیهان ۱۱ مرداد در رابطه با پنجمین دور مذاکرات بین عیات امپریالیسم فرانسه با سران رژیم می‌نویسد که "این دور مذاکرات که جهت دست یافتن به امکان حل و فصل اختلافات ناشی از قصور کمیساریای انرژی اتسی فرانسه در بازپرداخت وجوه مربوط به وام يك میلیارد دلاری ایران به فرانسه بود توأم با پیشرفت‌ی نسبی بوده است."

به دنبال این مذاکرات رفسنجانی می‌گوید: "اگر فرانسه خواستار بهبود روابط با ایران است باید واقع‌بینانه‌تر و با دست باز با ما برخورد کند." (روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۳ مرداد ۶۵)

رفسنجانی مزدور در حالی این سخنان را می‌گوید که چندی پیش احمد کاشانی در پی تشدید اختلافات مابین جناحهای حاکمیت با سخترانی خود

در مجلس ارتجاع اظهار داشت که این رژیم است که به دلیل ورشکستگی خود، واقع‌بینانه‌تر از همیشه به توسعه روابط خود با امپریالیستها پرداخته است. احمد کاشانی می‌گوید: "آقای نخست وزیر اظهار داشتند که مردم ما همواره در جریان اصلی‌ترین و مهم‌ترین تصمیم‌گیریه‌ها هستند. علی‌رغم این ادعا مذاکرات مربوطه به طلب بزرگ و مسلم جمهوری اسلامی ایران از فرانسه مانند سایر مسائل مهم کشور کاملاً مخفیانه بوده و به کلی کویی‌عائی از طرف مقامات ایران اکتفا شده است ۰۰۰ به لحاظ این سوء سیاستها و نیز روش پنهانکاری موجود در دستگاه اجرایی نسبت به مسائل مهم و به علت روحیه سازش و تسلیم طلبی که در بعضی مقامات اجرایی در برابر بیگانگان وجود دارد من نگرانی جدی خویش را نسبت به سرنوشت این ثروت عظیم و در این شرایط حساس اعلام می‌کنم." (کیهان، ۸ تیر ۶۵)

اقدامات ارتجاعی رژیم

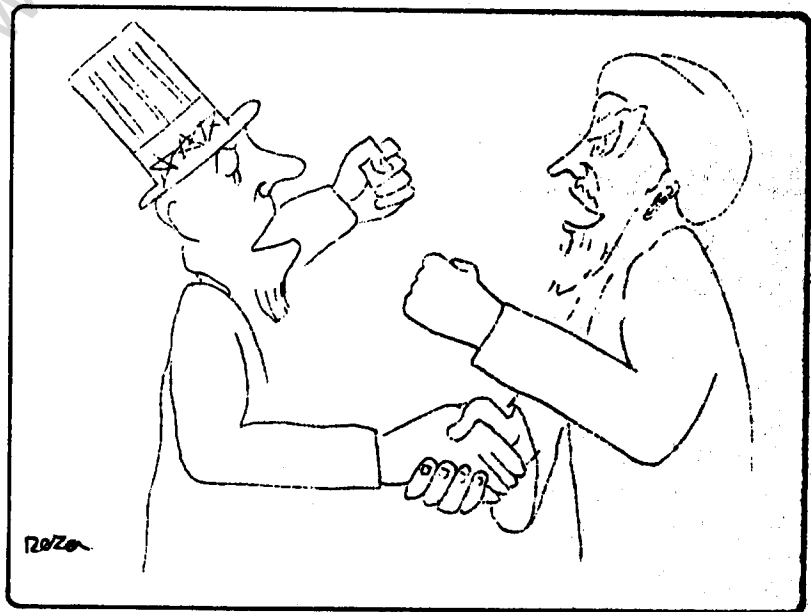
برای سربازگیری اجباری

افزایش می‌یابد

در حالی که توده‌های زحمتکش از شرکت در جنگ ارتجاعی سرباز می‌زنند، رژیم برای سربازگیری اجباری به اقدامات ارتجاعی شدیدتری دست می‌زند. در آیینامه‌ی اجرایی قانون خدمت وظیفه‌ی عمومی عیات دولت که اخیراً تصویب شد، در مورد نحوه‌ی شناسایی و دستگیری مشمولان غایب چنین آمده است: "ماده ۲۰۲ - عریک از نیروهای مندرج در ماده ۱۹۹ این آیینامه جهت دریافت اطلاعات مردمی و تسهیل در انجام ماموریت فوق موظفند امکاناتی از قبیل تلفن و غیره را برای مراجعه مردم بوجود آورده و این مساله را بوسیله رسانه‌های گروهی محل به اطلاع عمومی برسانند تا بوسیله اطلاعات مردمی مشمولان غایب و کارفرمایان متخلف محل شناسایی و دستگیر شوند."

"ماده ۲۰۳ - وزارتخانه‌ها، موسسات دولتی و وابسته به دولت، نهادهای قانونی ضمن انجام امور جاری چنانچه مشمولی فاقد مدارک مذکور در تبصره ۲ ماده ۲۰۰ باشد موظفند آنان را شناسایی نموده مراتب را به نزدیکترین مرجع انتظامی محل اعلام نمایند."

"ماده ۲۰۴ - مامورین انتظامی محل مکلفند کلیه اماکن عمومی از قبیل عتله‌ها، مهمانخانه‌ها، کاراژها، سینماها، ترمینال‌های اتوبوسرانی، پارکها و باشکاهای ورزشی را زیر نظر داشته تا مشمولین غایبی را که در این اماکن حضور دارند شناسایی و دستگیر نمایند." (کیهان، ۲۶ تیر ۶۵)



اولین "تخم لُق"

در شورای نگهبان انداخته شد

با اوج گیری اختلافات درون حاکمیت عده‌ای از نمایندگان در جلسه‌ی ۲۱ تیر ماه مجلس ارتجاع با پیشنهاد طرحی برای اولین بار به طور جدی شورای نگهبان را به زیر سؤال بردند. نصف اعضای این شورا تاکنون مستقیماً از طرف خمینی انتخاب می‌شدند و نصف دیگر از طرف شورای عالی قضایی، اما به موجب این طرح کاندیدها باید قبل از انتخاب شدن مورد مذاکره‌ی نمایندگان مجلس قرار بگیرند. اسدالله بادامچیان در موافقت با این طرح می‌گوید:

"اما اگر ملاحظیات سیاسی موجب شد که در افراد انتخابی دقت لازم بعمل نیامد کچه بحمدالله مطمئن هستیم که قضیه بطرف قضایای مشروطه نخواهد رفت اما عزاران مشکل را در راه ایجاد میکند و نمیدانیم که رخنه‌ای که در یک سد عظیم پدید می‌آید ولو اینکه رخنه ناچیز باشد کاهی موجب شکستن آن سد میشود بهمین علت نمیتوانیم در مورد انتخاب اعضای شورای نگهبان بی‌تفاوت باشیم."

در مخالفت با این طرح اسدالله بیات یکی دیگر از نمایندگان ارتجاع می‌گوید:

"من میگویم این طرح اولین تخم لُق را باین نهاد مقدس انداخته. ما پنج - شش سال است که با شورای نگهبان سر و کار داریم و یک حرف در رابطه با شورای نگهبان نبود اما اولین بار این تخم لُق را انداختیم و این اولین ضربه است اولین خطر است ولو اینکه امضاء کنندگان این طرح نظر خیری دارند."

پدري به دليل كمبود شير خشك فرزند شيرخوارش را كشت

كارمند داروخانه و شكستن شيشه آن، و آنكه در اين نظام و اين زمان اهل شيشه شكستن نيست و خويشش‌دار است، در مقابل ساعتها كريبه كودك و ايستادن جلو داروخانه‌ها دستش را بلند مي‌كند و محكم بگونه كودكش پائين مي‌آورد و بغرزدش فحش مي‌دعد كه چرا بدنيا آمدی؟! ۱۰۰۰۰ آيا شنيدن اين خبر تكان دهنده نيست كه پدري پس از ساعتها در پدري و كشت و گذار در خيابانها بدنبال قوطي شير سرانجام سر داروخانه‌چي فرياد مي‌كشد كه شير مي‌دعي يا نه و پس از دريافت پاسخ منفي از شدت ناراحتي و بعنوان تهديد آنچنان بچه را محكم بزمين مي‌كوبد كه جان به جان آفرين تسليم مي‌كند."

بالخره سياست "تغيير الكوي مصرف" رژيم كه در واقع چيزي جز رياضت‌كشي بيش از بيش براي توده‌ها نيست، كريبانكبر كودكان شيرخوار نيز شده. رژيم جهت تامين مخارج جنگي خود حتي آن بخش ناچيزي از درآمدهاي آرزى را كه جهت تامين شير خشك كودكان اختصاص مي‌داد، قطع کرده است.

در زمين رابطه روزنامه‌ي كيهان ۹ مرداد نامه‌اي از يكي از خوانندگان خود درج کرده است كه بيانگر سياستهاي ارتجاعي رژيم در اين زمينه است. در اين نامه آمده است: "ناكهان شير خشك پيدا نمي‌شود (تر آن عم نمين طور!) و متعاقب آن اضطراب و پريشاني ابوين اطفال و ضرب و جرح

معجزه جديد رژيم: گنجشك شهيد ياب

بطرف اين پرنده حركت مي‌كنند و با كمال تعجب مشاهده مي‌كنند كه گنجشك نوك خود را مرتباً بزمين مي‌مالد. گنگاميكه رزمندگان اقدام به حفر زمين مي‌كنند با اجساد چند شهيد كه در طول جنگ تحميلي توسط قواي بعثي به شهادت رسيده و در نيه‌هاي اطراف مهران دفن شده‌اند مواجه ميشوند. "گنجشك مزبور سپس برروي نيه ديگري پرواز مي‌كند و همان عمل را نيز تكرر مي‌كند و رزمندگان كه اين پرنده را تعقيب مي‌كردند تيه مزبور را حفر مي‌كنند كه با اجساد ديگري از شهداي جنگ تحميلي مواجه ميشوند و عمل اين گنجشك ۱۳ بار تكرر ميشود و بابين ترتيب ۴۵ جسد كه قبلاً تصور ميرفت مفقودالثر باشند كشف و شناسايي ميشوند."

رژيم ارتجاعي جمهوري اسلامي براي تداوم حيات ننگين خود به هر حيله و فريبی متوسل می‌شود. استفاده از احساسات و باورهای مذهبی عقب مانده‌ترین لایه‌های اجتماع یکی از حيله‌های رایج است. سران رژيم كه از خشم توده‌های مردم در مورد تحویل داده نشدن اجساد عزیزانشان كه در جبهه‌های جنگ ارتجاعي ايران و عراق كشته می‌شوند آگاهند، اخيرا برای تسكين آنان به شيادی جديدي متوسل شده‌اند. روزنامه‌ي كيهان اول مرداد به نقل از يكي از مزدوران رژيم يعنى مسئول جهاد سازندگی اعواز می‌نويسد: "يكي از رزمندگان سنگريزه‌اي بطرف گنجشك پرتاب کرده، ليکن گنجشك محل را ترك نمي‌كند. در اين لحظه رزمندگانی كه حرکات گنجشك را زیر نظر دارند

توقف تولید در واحدهای تولیدی و

اخراج کارگران افزایش می یابد

اخیرا روابط عمومی وزارت صنایع سنگین رژیم طی گزارشی عملکرد این وزارت را تشریح کرده است. خود این گزارش به خوبی نشان می دهد که علی رغم تمامی تبلیغات مزدوران در جلوگیری از رشد بیکاری و اخراجهای دسته جمعی، در شرایط فعلی بخش عظیمی از کارگران در نتیجهی کاهش تولیدات و توقف تولید در بسیاری از واحدهای تولیدی اخراج شده اند. در این گزارش آمده است: "شاخص ارزش تولیدات در مجموع واحدهای دولتی تحت پوشش به عدد ۷۴ رسید که ۲۶ درصد کمتر از متوسط ارزش تولیدات ماعیانه سال ۶۲ و نیز ۳۴ درصد کمتر از سال ۶۳ و ۲۲ درصد کمتر از سال ۶۴ می باشد. مقایسه تولید اردیبهشت ۶۵ و ماه مشابه به سال قبل نیز بیانگر ۲۷ درصد کاهش بوده و گروههای وسائل نقلیه، موتور و محرکه ها بیشترین سهم در این کاهش تولید را داشته اند. مشکلات کمبود قطعات و مواد و ابزار مطابق ماعهای گذشته در این کمبود تولید دلیل اصلی بشمار رفته ۰۰۰ در بخش غیر دولتی مقایسه انجام شده بر اساس مجموع ارزش تولیدات ۱۷۶ واحد تولیدی که ارقام مربوط به متوسط ارزش تولیدات ماعیانه سالهای ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ آنها موجود می باشد، بیانگر آن است که ارزش تولیدات این واحدها در اردیبهشت ۶۵ به میزان ۴۲ درصد نسبت به سال ۶۴ و ۴۳ درصد نسبت به سال ۶۳ و ۳۰ درصد نسبت به سال ۶۲ کاهش دارد. در این بخش نیز کمبود مواد اولیه باعث افت تولید گردیده و حتی منجر به توقف کامل تولید ۴۵ درصد از واحدهای مذکور گردیده است." (کیهان، ۱۷ تیر ۶۵) ■

زنان بی حجاب و شکنجه های الهی

را به شوهرشان نسبت می دهند ۰۰۰ یک عده ای از خانمها نیز بودند که بدنشان با قیچی چیده میشد ۰۰۰ بخش دیگری بودند که صورتشان در آتش بود و می سوختند و می خوردند ۰۰۰ خانمهای دیگری بودند که بدنشان مانند الاغ و سرشان مثل خوک بود ۰۰۰ بخش دیگری از این خانمها به صورت سگ در عذاب بودند که آتش از بخشی از بدن وارد میشد و از دهانشان بیرون می رفت و این حالت خانمهایی است که خواننده بودند."

رفسنجانی بعد از برشردن این شکنجه های الهی به تهدید نوده ها و به ویژه زنان می پردازد و می گوید: " ما می خواهیم جامعه مان دچار این مسائل نشود. اگر بخواهیم این مسائل را تحلیل بکنیم عمه این عذابهایی که پیغمبر فرمودند تحلیل مادی دارد و برای عمین دنیا هم قابل توجیه است."

رفسنجانی در خطبه ی نماز جمعه ۲۷ تیر ماه به ذکر تعدادی از اشکال شکنجه که برای زنان بی حجاب در سرزمین الهی رایج است پرداخت. جالب اینکه به گفته ی رفسنجانی خود مخترع این شکنجه ها یعنی پیغمبر نیز به هنگام مشاعده ی آنها می گریسته است. رفسنجانی می گوید: " آدم وقتی یک روایتی را میخواند اگر سطحی از آن بگذرد البته برای خیلی روشنفکران و آنها که میخوانند مسائل را با دید تجربی و عینی تجزیه و تحلیل بکنند قدری فهم آن مشکل است ولی ما در دینمان از این گونه مسائل زیاد داریم و نمی شود به آسانی از این مسائل گشت. یکی از صحنه های که پیغمبر (در عروجش به آسمان) دیده بود این بود که بعضی از زنها با موی سرشان آویزان شده بودند پیغمبر فرمودند: خانمهایی که با موی سرشان آویزان بودند کسانی هستند که موی سرشان را از مردان اجنبی نمی پوشاندند عمین بی حجاب معمولی که دیگر هیچ حجابی هم که ندارد ۰۰۰ بخشی بودند که گوشت بدن خودشان را می خوردند اینها چه کسانی هستند؟ اینها خانمهایی هستند که بدن خود را برای مرد اجنبی آرایش میکردند ۰۰۰ یک عده ای از خانمها هم عذابشان این جور بود که دست و پای شان به هم بسته شده بود و نمی توانستند از خودشان دفاع بکنند، غرق و مارها اینها را نیش می زدند و روی آنها زهر می ریختند. این گونه خانمها، خانمهایی هستند که لباسهایشان کشیف است ۰۰۰ یک عده بودند کور و کر و کنگ بودند و در عذاب اینها کسانی هستند نعوذ بالله حامله می شوند از نامحرم و بیگانه و بچه



عملیات قهرمانانه سرمه چاران فدایی در منطقه سیستان و بلوچستان

بلوچستان

به نقل از ضمیمه خبری بامی استار ۴۶

زاهدان اوایل خرداد ماه چند عدد تراکت "حول برنامه عمل" و "کار را بخوانید" در محله کریم آباد پخش میکرد، که روز بعد مزدوران رژیم در موارد متعددی با لباس میدل و ماشین معمولی در محل دیده شده اند.

خاش اوایل خرداد ماه چند عدد تراکت "حول برنامه عمل سازمان متحد شویم" بر روی کاننپیری که در محل تقاطع جاده خاش-زاهدان - ایرانشهر قرار دارد توسط عواداران سازمان نصب گردیده است. این عمل انقلابی در شرایطی که هر لحظه در آن جاده تردد ماشین صورت میگیرد تحسین عمگان را برانگیخته است. کانتینر محل استقرار مزدوران کمیته ای و ژاندارمری است که هر از چند گاهی این محل را جهت بازرسی انتخاب می کنند.

سراوان رژیم جمهوری اسلامی که سیاست بسیج جنگی اش به شکست انجامیده بار دیگر سعی نموده تا از طریق تحمیق نوده ها توسط مولویهای مرتجع نیروی بیشتری به جبهه ها گسیل نماید. به همین منظور در مورخه ۶۵/۳/۳۰ اعلامیه هایی مبنی بر اعزام جوانان به خدمت سربازی به مولویها داده می شود تا آنها را در نماز جمعه قرائت نمایند و به تبلیغ پیرامون مسئله چنگ بپردازند که این عمل ضدانقلابی توسط این مزدوران رژیم (مولویها) صورت میگیرد اما نوده های نمازگزار در هنگام قرائت اعلامیه سکوت مساجد را بهم زده و کمتر کسی یافت می شد که به صدای مزدوران رژیم گوش فرا دهد.

رژیم با حمله غافلگیرانه رفقای فدایی فرصت هیچگونه عکس العملی نیافتند، ضمن اینکه ۲ ماشین کشت که در پی نیسان پاترول می آمدند چراغهای خود را خاموش کرده و فرار را بر قرار ترجیح دادند.

حمله جسورانه سرمه چاران فدایی در بین ۳ پایگاه، نیروهای این پایگاهها را چنان غافلگیر نموده بود که امکان هرگونه عکس العملی را از آنها سلب کرد در نتیجه آنها فقط به خاموش کردن نورافکنهای خود اکتفا نمودند. طی این عملیات کلیه سرنشینان نیسان پاترول بجز یک نفر عمکی به هلاکت رسیدند و تمام امکانات آنها منهدم گردید. طبق اظهارات یک نفر باقیمانده که زخمی بود، مسئول این کشت کمیته شخصی به نام ابولحسنینی بوده است. پس از پایان عملیات رفقای فدایی با نظمی انقلابی همگی سالم به محل قرار خویش بازگشتند. رژیم جمهوری اسلامی که هیچ ارمعانی به جز کشتار و سیه روزی برای نوده های میهمان نداشته است، باید بداند که هر روز آماج کینه فرزندان خلق بلوچ قرار خواهد گرفت و دشمنان خلق را از آتش خشم فرزندان فدایی کربیزی نیست.

ما مطمئنیم که پیروزی از آن کارگران و زحمتکشان است.

مرک بر امیرالیسم جهانی به سرکردگی امیرالیسم آمریکا و پایگاه داخلیش سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق پیروز باد مبارزات خلق بلوچ در راه آزادی و خودمختاری عواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

سیستان و بلوچستان (بامی استار)
۱۳۶۵/۵/۱۱

به مناسبت سالگشت شهادت رفیق فدایی سلیم کهرازی، ۵شنبه نهم مرداد ماه ۱۳۶۵، سرمه چاران فدایی طی عملیاتی در منطقه شمال بلوچستان مزدوران رژیم جمهوری اسلامی را زیر رگبار خود گرفته، ضربه خورد کننده دیگری را بر آنها وارد ساختند و رژیم جمهوری اسلامی را یک بار دیگر با آینده ای که در هر گوشه بلوچستان در انتظار اوست روبرو ساختند. رژیم جمهوری اسلامی که با تمامی توان خود می کوشد در بلوچستان قهرمان به اعدای خود دست یابد و برای رسیدن به اعدای خود از هیچ رذالتی فروگذار نمی کند با تمامی تجهیزاتی که در خدمت سیاستهای ارتجاعی خود گرفته است، قادر نیست در اراده خلق قهرمان بلوچ مبنی بر رعایی از ستم ملی و ایجاد جامعه ای دمکراتیک کوچکترین خللی وارد آورد.

سرمه چاران فدایی ۵شنبه ساعت ۱۱ شب یک واحد از کشت کمیته را که با نیسان پاترول به کشت زنی مشغول بود مورد تعرض قرار دادند. طی این عملیات کلیه مزدوران بجز یک نفر که زخمی گردیده بود، به هلاکت رسیدند.

سرمه چاران قهرمان فدایی با طرح دلفیق و از پیش تعیین شده بین ۳ پایگاه رژیم واقع در جاده میرجاوه - جالق در منطقه تلح آب (تهلاب) به کمین مزدوران نشستند. محل کمین گذاری به ترتیب ۴۰۳ و ۲ کیلومتر از پایگاههای "تهلاب" و "لولکدان" و "بدکوات" فاصله داشته است.

عملیات با آتش سلاحهای نیمه سنگین، آر- پی- جی و نارنجک انداز یک دسته از سرمه چاران فدایی آغاز گشت، سپس با آتش دسته ای دیگر از سرمه چاران ادامه یافت که مزدوران

مریوان

کارگران شهرداری مریوان هر ساله بخشی از حقوقشان را بصورت عیدی دریافت میکردند، اما امسال دامنه ورشکستگی مالی رژیم بدان حد بود که شهرداری مریوان از پرداخت این مبلغ ناچیز نیز ناتوان ماند! نزدیک به صد نفر از کارگران شهرداری روزهای بیست و چهارم و بیست و پنجم خرداد ماه بطور دسته جمعی دست به اعتراض زدند و خواغان این مبلغ عقب افتاده و لباسی که غر ساله دریافت میکردند شدند. اما شهردار مزدور مریوان آنان را جمع کرده و در کمال پیررونی بآنان چنین گفت: "اگر حاضر عسنتید به نفع رژیم اسلحه بردارید، ما عم خوار بار و وسائل دیگر که احتیاج دارید به شما میدیم." اما کارگران زحمتکش شهرداری، ضمن اعتراض باین یاوه‌های شهردار، مصرانه بر خواست خود مبنی بر پرداخت حقوق و لباس پافشاری کردند.

شب بیست و هشتم خرداد ماه، نیروهای جاش و پاسدار وابسته به ستاد عملیاتی مریوان، با عم درگیر میشوند و یک جاش اعل روستای "بهلو" به هلاکت میرسد. به دنبال این درگیری، کلیه جاش‌ها توسط سپاه پاسداران خلع سلاح میشوند. صبح روز بعد، با دخالت چند تن از مقامات حکومتی قضیه ظاعرا فیصله مییابد. شب سی و یکم خرداد ماه نیز یک درگیری نسبتا طولانی بین واحدغای از نیروهای رژیم بوجود می‌آید. چند واحد از مزدوران رژیم که برای کمین گذاری جهت پیشمرگان انقلابی که در منطقه حضور داشتند، روانه اطراف

شهر شده بودند، ساعت حدود یازده شب دو واحد از این نیروها، در محله جنگلبانی شهر مریوان با عم روبرو میشوند و به مدت حدود ۲۰ دقیقه یکدیگر را زیر آتش میکینند. در جریان این درگیری، دست کم هفت پاسدار کشته و زخمی شده‌اند.

خبر دیگری از ناحیه مریوان حاکی از آنست که اخیرا افراد واحدی موسوم به حزب الله را خلع سلاح کرده‌اند، این واحد سی و پنج نفره، متشکل از افرادی بوده است که خود را به رژیم تسلیم کرده‌اند و رژیم نیز آنان را مسلح کرده تا علیه پیشمرگان بجنگند. گفته میشود که این افراد بدلیل مشکوک بودن وعدم اعتماد خلع سلاح گشته‌اند.

مهاباد

نیروهای سرکوبگر رژیم، در ادامه سیاست ارتجاعی سر بازگیری اجباری، نیمه دوم خرداد ماه طی یک یورش وحشیانه، در کوچه‌ها و خیابانهای شهر مهاباد، دست به سر بازگیری زده و تعدادی از جوانان را دستگیر می‌کنند. هنگامیکه مزدوران تصمیم می‌گیرند جوانان دستگیر شده را به جبهه‌ها اعزام دارند، خشم و کینه توده‌های متغیر از رژیم و از سیاستهای ارتجاعی او آشکار می‌شود. ابتداء، مادر یکی از افراد دستگیر شده، علیه سر بازگیری اجباری اعتراض کرده و آغاز به شعار دادن می‌کند، به دنبال آن، بسیاری دیگر از مردم با او همصدا شده و سپس متحدا به سوی مزدوران حمله می‌برند. کشتی‌های رژیم خود را به محله‌ها رسانند و با اعمال خشونت و وحشیکری، مردم را پراکنده می‌سازند.

خبر دیگری حاکی از آن است

که یک کارگر کوره‌پزخانه که سه سال قبل دستگیر و در زندانهای رژیم زیر شکنجه بود اخیرا اعدام شده است. مزدوران رژیم به خانواده و بستگان این کارگر اطلاع داده بودند، او را آزاد می‌کنند، وقتی که پدر این زندانی به زندان مراجعه می‌کند، خبر اعدام او را می‌شنود.

بوکان

چندی پیش روستای "قره‌لی" از جانب مزدوران رژیم به فصد سر بازگیری اجباری مورد حمله واقع می‌شود، سرکوبگران تحت زور و اجبار و با کمک شورای اسلامی، اهالی را در مسجد روستا گرد آورده و اقدام به نام‌نویسی برای اعزام به جبهه‌ها می‌کنند. اما این اعمال مزدوران مورد اعتراض شدید مردم واقع می‌گردد. مزدوران ضمن تهدید توده‌ها، و برای آن که جلوی اعتراضات آنان گرفته شود، یک نفر از جوانان را دستگیر می‌کنند ولی خود این عمل، خشم و تنفر بجهت بیشتر آنان را برانگیخته و موجب گسترش دامنه اعتراضات می‌شود. زنان روستایی که در بیرون از مسجد تجمع کرده بودند نیز دست به اعتراض می‌زنند و با حمله به خودرو مزدوران شیشه‌های آنرا می‌شکنند. اعتراضات اهالی، تا آزادی فرد دستگیر شده ادامه می‌یابد. به دنبال این حرکت اهالی، مزدوران مستقر در پایگاه "قره‌لی" مرکونه رفت و آمد در شب را ممنوع اعلام کرده و عملا با برقراری حکومت نظامی و اینکه سرکس حتی در هنگام روزخواهد از روستا بیرون برود بایستی مزدوران را در جریان بگذارد، بر فشارها و سیاست‌های اختناق‌آمیز خود افزوده‌اند. همچنین به اهالی روستای "ابوخان" و "به‌آن" از جانب رژیم اخطار شده است که جهت اعزام به سر بازی خود را به نهادها و بنیادهای سرکوبگر رژیم معرفی نمایند. ■

رقم دستگیرشدگان در آفریقای جنوبی در طی سه ماه به ۱۲۰۰۰ نفر میرسد



نزدیک به سه ماه از اعلام "حالت فوق‌العاده" در آفریقای جنوبی می‌گذرد. در این مدت نزدیک به ۱۲۰،۰۰۰ نفر از توده‌های زحمتکش توسط پلیس فاشیست این کشور دستگیر شده‌اند. رقم کشته شدگان به ۹۰۰ تن می‌رسد و صدها تن دیگر ناپدید شده‌اند. علی‌رغم سانسور شدید مطبوعات و دیگر رسانه‌های خبری که از طرف دولت نژادپرست اعمال می‌شود، گزارشهای رسیده حاکی از آن است که مبارزات توده‌های زحمتکش آفریقای جنوبی

عمچنان ادامه دارد. مناطق مسکونی فعالین انتخابیه‌های کارگری عمچنان مورد یورش عمه‌جانبه و پی در پی پلیس قرار می‌گیرند، و هر روز چندین نفر از توده‌های آفریقای جنوبی در درگیریهای مختلف با پلیس این کشور، کشته می‌شوند. از وضعیت دستگیر شدگانی که در زندان "مادربی" واقع در نزدیکی ژوئانسبورگ، بسر می‌برند و دست به اعتصاب غذا زدند (گزارش این اعتصاب غذا در جهان شماره ۴۵ آمده است)، خبری در دست نیست. ■

آپارتاید به خارج از مرزها حمله میکند

وحشت رژیم آپارتاید از اوج‌گیری و گسترش مبارزات توده‌ها در آفریقای جنوبی، این دولت را مجبور کرده است که ارتش فاشیستی خود را به خارج از مرزها روانه کند، تا به این طریق مبارزات توده‌های زحمتکش سایر مناطق را نیز سرکوب کند. در اواسط ماه اوت، در دو درگیری که در ۲۸۰ کیلومتری داخل

خاک آنکولا بین نیروهای این کشور و ارتش سرکوبگر آفریقای جنوبی در گرفت، ۴۰ نفر از مهاجمین کشته و ۴ تن از آنان دستگیر می‌شوند. عمچنین در پی این یورش نظامی، ۲ سرباز و ۲۳ نفر از مردم این منطقه کشته و ۱۸ نفر زخمی شدند. ■

تلاش ارتش جمهوریخواه ایرلند

برای تضعیف دشمن

به دنبال تظاهرات نیروهای انقلابی و یونیونیست‌ها (نیروهای دست راستی طرفدار اتحاد ایرلند شمالی با انگلیس)، ایرلند در هفته‌های اخیر شاهد درگیریهای شدیدی بین مردم و پلیس بود. ارتش جمهوریخواه ایرلند (IRA)، که از چند ماه گذشته با انجام عملیات انقلابی چندین نفر از نیروهای پلیس و ارتش را به هلاکت رسانده است، در اوایل ماه اوت با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که هر کسی به هر شکلی به نیروهای امنیتی و پلیس این کشور کمک کند جزئی از ابزار ماشین جنگی دشمن به شمار رفته و مورد عطف آنها قرار خواهد گرفت. به همین دلیل "جری



آدامز "رهبر" شین فین" (جناح سیاسی ارتش جمهوریخواه ایرلند) در ماه اخیر اعلام کرد که انتشار این بیانیه در واقع ادامه‌ی عملیاتی است که ارتش جمهوریخواه ایرلند ۲ سال پیش به منظور هرچه بیشتر منزوی کردن دشمن اتخاذ کرده بود، و به هیچ وجه نمایانگر استراتژی جدیدی نیست. ساعتی بعد از انتشار این بیانیه چندین کمپانی و کارخانه‌ی بزرگ که مشغول کارهای مختلف ساختمانی و مسئول رساندن مواد غذایی و سوخت به پلیس ویژه‌ی

ایرلند (RUC) بودند، از انجام پروژه‌های خود رسماً دست کشیدند. تهدید ارتش جمهوری خواه ایرلند، نیروهای امنیتی و پلیس را مجبور کرده است که کلیه مواد مورد نیاز خود را به طور مخفیانه تهیه کنند. اگرچه این تهدید تاکنیک جدیدی نیست، اما نشان دهنده قدرت و اراده‌ی نیروهای انقلابی ایرلند شمالی در راه ادامه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه تا پیروزی کامل بر امپریالیسم انگلیس است. ■

حرکت اعتراضی

کارگران اخراجی گاز در استرالیا

بیش از ۳۰۰ تن از کارگران گاز در اعتراض به اخراج خود، یک مجتمع تولید گاز را که در وسط دریا در شمال غربی استرالیا واقع است، به اشغال خود در آوردند. اعتراض امکانی کارگران زمانی آغاز شد که عیات مدیره‌ی مجتمع، کارگران را بدون هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای اخراج کرد.

این حرکت اعتراضی کارگران برای جمعیت یک میلیونی شهر PERTH مشکلات فراوانی به همراه خواهد آورد. بنابه گفته‌ی مقامات، نخیره‌ی گاز این شهر تنها برای چند روز آینده کافی خواهد بود، و این در حالی است که تنها منبع سوختی این شهر از گاز این مجتمع تامین می‌شود. بیکبری کارگران اخراجی در ادامه‌ی اعتصاب، کلیه مقامات مسئول محلی را به خشم آورده است، به طوری که آنان این حرکت کارگران را به شدت محکوم کرده‌اند. لازم به یادآوری است از همان ابتدای حرکت اعتراضی، پلیس به منظور مقابله با کارگران به حالت آماده‌باش در آمده است، ولی به علت موقعیت نامناسب محل، تاکنون از انجام هر حرکتی خودداری کرده است. ■

برای جلوگیری از کاهش دستمزدها،

کارگران فولاد آمریکا دست به اعتصاب زدند



کارگران یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌های فولادسازی در آمریکا، "US STEEL"، دست به اعتصاب زدند. اعتصاب در اعتراض به خواست عیات مدیره از اتحادیه‌ی کارگران فولاد مینی بر کاهش دستمزد و برخی از مزایا- از قبیل حق بیکاری و بازنشستگی، بیمه و مانند اینها- آغاز شد.

علت اصلی خواست عیات مدیره در مورد کاهش دستمزد، به‌خاطر بحران ژرفی است که سراسر صنایع فولاد آمریکا را از اواخر دهه‌ی ۷۰ تا کنون فراگرفته است. سرمایه‌داران به این ترتیب می‌خواهند بار بحران را بر دوش کارگران بیندازند.

در سال ۱۹۸۳ نیز خواست‌مشابه‌ی از سوی عیات مدیره مطرح شد که به امضای قراردادی با اتحادیه‌ی کارگران فولاد انجامید. هرچنگ که عیاد از امضای این قرارداد توسط اتحادیه‌ی کارگران فولاد ظاهراً جلوگیری از بیکاری وسیع بود، اما پس از چندی عیات مدیره با زیر پا گذاشتن این توافق ۱۵۰۰۰ کارگر را اخراج کرد.

افزون بر بیکاری وسیع کارگران شرکتهای خصوصی فولاد طی دو سال

گذشته با استخدام کارگرانی که به هیچ اتحادیه‌ای تعلق ندارند، سعی در تضعیف اتحادیه داشته‌اند. یکی از دلایل برپایی اعتصاب کنونی مبارزه با این سیاست ضدکارگری عیات مدیره است.

اعتصاب کسزده‌ای که کارگران فولاد در آمریکا برپا داشته‌اند، بزرگ‌ترین اعتصاب در طی ۳۰ سال گذشته است. بنا به گفته‌ی مسئولین اتحادیه، کارگران فولاد خود را برای یک اعتصاب طولانی آماده ساخته‌اند. طبق شواهد موجود کارفرمایان نیز با تهیه‌ی تجهیزاتی چون گاز اشک‌آور، نارنجک و انواع سلاحهای سبک خود را برای مقابله با اعتصاب آماده ساخته‌اند. ■

کره جنوبی - دانشجویان علیه شکنجه اعتراض میکنند

تظاهرات هزاران تن از توده‌های مردم کره‌ی جنوبی با پیوستن به صفوف تظاهرات و دادن شعارهای انقلابی خواهان قطع فوری شکنجه و آزادی زندانیان سیاسی شدند. در این روز دانشجویان مبارز اعلام کردند تا زمانی که شکنجه‌ی زندانیان پایان نیابد، آنان به اعتراضات خود ادامه خواهند داد. ■

بار دیگر اعتراضات دانشجویان علیه دولت چان (رئیس جمهور کره‌ی جنوبی) سراسر این کشور را فراگرفت. دانشجویان مترقی که سالهاست علیه سیاستهای مختلف دولت وابسته به امپریالیسم کره‌ی جنوبی مبارزه می‌کنند، توانستند در اواخر ماه ژوئیه تظاهرات عظیمی را علیه شکنجه‌ی زندانیان، سیاسی سازماندهی کنند. در روز

آمریکا -

اعتصاب کارگران بسته بندی گوشت یکساله شد

نزدیک به یک سال از اعتصاب قهرمانانه کارگران کارخانه بسته بندی گوشت در شهر "اوستین" (AUSTIN) آمریکا می‌گذرد. این اعتصاب که در ماه اوت سال گذشته آغاز شد، در اعتراض به سیاستهای کارفرمایان بود که با پایین آوردن مزد کارگران و دست

طبق این سیاست رهبران سازشکار اتحادیه های کارگری با کارفرمایان به توافق می‌رسند که ظاهراً برای جلوگیری از بیکاری کارگران، از حقوق و مزایای کارگران کاسته شود. به همین خاطر است که رهبران اتحادیه ی سراسری با محکوم کردن



تظاهرات کارگران دیگر اتحادیه های کارگری در ممبستی با کارگران اعتصابی در اوستین*

اندازی به حقوق آنان سعی داشتند سودآوری کارخانه را در شرایط بحران اقتصادی حاکم، همچنان حفظ کنند. این یورش همه جانبه نمی‌توانست از سوی کارگران بدون پاسخ باقی بماند و به همین خاطر اعتصاب با وجود مخالفت شدید رهبران اتحادیه ی سراسری (UFCW)، آغاز شد.

این اعتصاب یکی از حرکت های مهم کارگری آمریکا طی چند سال گذشته است. اهمیت اعتصاب در این است که کارگران در اعتراض به سیاستی به پا خاسته اند که طی ده سال گذشته، بارها و بارها به اجرا درآمده است.

این اعتصاب و قطع کردن عرکونه کمک مالی به کارگران اعتصابی و تعلیق مسئولین محلی اتحادیه سعی دارند این اعتصاب را به شکست بکشانند. با این وجود اعتصاب توانسته است پشتیبانی وسیعی را در بین کارگران کسب کند. برپایی دو اعتصاب در دیگر کارخانه های کمپانی HORMEL در حمایت از خواسته های کارگران "اوستین" که به اخراج ۶۰۰ تن از کارگران انجامید، نمونه ی بارزی از پشتیبانی گسترده ای است که اعتصاب یکساله ی کارگران توانسته است در سراسر آمریکا به دست آورد.

درگیریهای پاکستان

۹ نفر کشته به جای گذاشت

هزاران تن از کارگران و نوده های زحمتکش پاکستان، در اعتراض به حکومت وابسته به امپریالیسم ژنرال ضیاءالحق، در ۱۴ اوت (روز استقلال پاکستان) تظاهرات وسیعی را در چند شهر برپا کردند. این تظاهرات از زور شروع شد و دامنه ی آن به تدریج به بیش از ۲۰ شهر دیگر کشیده شد. در زد و خورد های بین مردم و پلیس حداقل ۹ نفر از تظاهرکنندگان کشته و هزاران نفر دستگیر و زخمی شدند. در این روز پلیس به منظور جلوگیری از ادامه ی گسترش تظاهرات، چند تن از رهبران اپوزیسیون از جمله بی نظیر بوتو، رهبر "حزب مردم پاکستان" را دستگیر کرد. تظاهرکنندگان در این روز با شعارهای مرگ بر ضیا، ضیا باید برود... خواهان برگزاری انتخابات جدید شدند. در روز تظاهرات یک سخنگوی ارتش به منظور جلوگیری از اوج گیری اعتراضات گفت که اگر زد و خورد های خشونت آمیز همچنان ادامه پیدا کند، ضیا بار دیگر حکومت نظامی اعلام خواهد کرد.



در ضمن در راه به کارگیری عرجه بیشتر قوانین ارتجاعی اسلام، و به منظور جلوگیری از انتخاب شدن بی نظیر بوتو، ضیا در پی وضع قوانین جدیدی است که بر طبق آن زنان از "حق نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری" محروم خواهند شد.

اعتصاب کارکنان راه آهن در مصر

شد در سال ۱۹۷۷ بود که افزایش قیمت‌ها به یک بحران اجتماعی و جنبش وسیعی از اعتصابات و تظاهرات توده‌ای انجامید که دولت سادات اجباراً قیمت‌ها را تنزل داد و با دخالت وسیع ارتش و پلیس توانست اعتراضات را موقتاً سرکوب کند.

اما این بار ابعاد بحران اقتصادی برای رژیم دست‌نشانده‌ی امپریالیستها بسیار وسیع‌تر است. زیرا سقوط بهای نفت، این رژیم را به پرتگاه عظیمی نزدیک کرده است. علاوه بر آن مراجعت تعداد وسیعی از کارگران مهاجری که در کشورهای خلیج فارس به کار اشتغال داشته‌اند، به ارتش عظیم بیکاران مصر افزوده است.

از طرف دیگر "اخوان المسلمین" و دیگر جریانهای راست و مذهبی، از ناراضیاتی توده‌ها استفاده کرده، با بمب گذاری، آتش زدن سینماها و مغازه‌ها، جو شهر را متشنج می‌کنند. در ماه ژوئن امسال، تعدادی از مغازه‌های محله‌های مختلف قاهره به طور همزمان آتش گرفتند. این مغازه‌ها به جرم فروش ویدئو، گوشت خوک و نوشابه‌های الکلی مورد حمله‌ی گروه "جهاد اسلامی" قرار گرفتند. جهاد اسلامی مصر، مانند دیگر مرتجعین مذهبی منطقه، رسالتی جز سوءاستفاده از ناراضیاتی توده‌ها و به انحراف

بافندگی، یکی واقع در شهر محل الکبری و دیگری در قاهره حمله کرد. اعتصاب سراسری وکلای دادگستری در ۲۸ ماه مه نیز، عمه را غافلگیر کرد. این اعتصاب در اعتراض به تمدید قوانین "حالت فوق‌العاده" (که از زمان قتل سادات در سال ۱۹۸۰ ادامه دارد) و قوانین مدنی که وکلا آنها را "غیر دموکراتیک" می‌نامند، برپا شد. این اعتصابات کارگران در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر، طی سفری به اروپا خواهان گمهای مالی عنکبوتی از دولتهای این کشورها شد.

او همچنین از صندوق بین‌المللی پول (IMF) درخواست کرد که برای باز پرداخت بدعی ۳۶ میلیارد دلاری مصر فرصت بیشتری داده شود. صندوق بین‌المللی پول در عوض از حسنی مبارک خواست تا مبلغ ۴ میلیارد دلار از سوبسید غذایی بکاهد. این به معنای افزایش قیمت حیاتی‌ترین مواد مورد احتیاج توده‌هاست. آخرین باری که مصر با بحران مشابهی روبرو

در ماه گذشته، رانندگان و کارکنان راه آهن قاهره، در اعتراض به سیاستهای ضدکارگری رژیم دست از کار کشیدند و با اشغال دفاتر مرکزی اتحادیه‌ی رانندگان که تحت نفوذ و کنترل دولت قرار دارد، اعتصاب خود را آغاز کردند. آنان پس از اشغال این دفاتر به طرح خواسته‌های خود که شامل ۴۰ درصد افزایش حقوق و بهبود شرایط کاری است، پرداختند. بلافاصله وزیر حمل و نقل با برخی از خواسته‌ها از جمله بهبود شرایط کار موافقت کرد، اما با افزایش دستمزدها سرسختانه مخالفت ورزید. او به خوبی واقف بود که پاسخ مثبت به کارگران راه آهن می‌تواند به آغاز اعتصابات در سایر بخشهای صنعتی منجر گردد. از این رو سرکوب کارگران راه آهن در دستور کار قرار گرفت.

در ابتدا پلیس به محل تجمع کارگران اعتصابی پیورش برد و ۲۶۰ تن را دستگیر کرد. آنگاه به خانه‌های سایر رانندگان رفته، با زور و تهدید آنان را به سر کار بازگرداند. پس از آن ارتش در مناطق کارگری شهر مستقر شد و همچنین به محاصره‌ی ایستگاههای اتوبوس شهر پرداخت تا از تماس اعتصابیون راه آهن با رانندگان اتوبوس که به مبارز بودن در بین سایر کارگران قاهره شهرت دارند، جلوگیری کند. دولت مصر به خوبی واقف است که پیوستن کارگران اتوبوس رانی به این اعتصاب، تمام شهر را فلج خواهد کرد و این می‌تواند به یک جنبش سراسری بسیار وسیع تبدیل شود.

در ماه ژوئیه نیز پلیس به تحصن کارگران در دو کارخانه‌ی ریسندگی -



بازار قاهره،

یکی از مراکز مهم فعالیت

اخوان المسلمین است.

ارتش تزکیه مخفی گاههای مبارزان کرد را بمباران کرد

شهرستان اوواجیک واقع در استان تونجلی رخ داد، ۹ نفر از انقلابیون کشته شدند.

•••

مجلس نمایندگان ترکیه، تمدید چهار ماهه‌ی حالت فوق‌العاده در ۱۱ شهر این کشور از جمله استانبول، آنکارا، ازمیر، آدانا و ... را تصویب کرد. لازم به توضیح است که در ۵ شهر دیگر از جمله دیاربکر، ماردین، صرت و وان که اغلب در کردستان ترکیه واقع شده‌اند، حکومت نظامی حداقل تا چهار ماه دیگر ادامه خواهد داشت. ■

بر اساس قرارداد سه ساله بین ترکیه و عراق به منظور سرکوب نیروهای انقلابی کرد، بار دیگر ارتش فاشیست ترکیه با استفاده از ۱۰ هواپیمای جنگی اف - ۴، سه منطقه در خاک عراق را به مدت ۱۵ دقیقه بمباران کرد. این حمله‌ی فاشیستی نیروهای نظامی ترکیه به مخفیگاههای انقلابیون کرد، چهار روز بعد از کشتن ۱۲ سرباز به وسیله‌ی پیشمرکه‌های کرد در مناطق مرزی، به وقوع پیوست. چندی قبل نیز در درگیری مسلحانه‌ای که بین انقلابیون حزب کارگران کردستان P K K و نیروهای امنیتی ترکیه در



پلیس ترکیه در حال اجرای قوانین "حالت فوق‌العاده"

این حزب از ثروت فراوانی بهره‌مند شد. علاوه بر شرکت ترمول، ۲ شرکت عمده‌ی حمل و نقل کالا به اروپای شرقی به نامهای انترفراخت و اکسپرس نیز به حزب کمونیست اتریش تعلق دارد. ■

در پی جنگ جهانی دوم، اتریش بین کشورهای متفق تقسیم شد. در قسمتی که تحت کنترل شوروی بود، صنایع کلیدی در اختیار حزب کمونیست اتریش قرار گرفت و از عمان زمان،

کشادن مبارزات آنان و در نهایت خدمت به ارتجاع و سرمایه‌داری عقب افتاده، ندارد.

اگرچه مطبوعات غربی، خبر فعالیت‌های سازمان‌های اسلامی در مصر را با آب و تاب فراوان نقل می‌کنند اما واقعیت این است که این گروه‌ها با یکدیگر اختلافات عمده‌ای دارند و در حال حاضر نیرویی به شمار نمی‌روند و به بیش از ۵۰ گروه مختلف تقسیم می‌شوند. مهم‌ترین این گروه‌ها " اخوان المسلمین " است که تاریخچه‌ی طولانی‌ای دارد و در بازار مصر از نفوذ فراوانی برخوردار است. اگرچه در موقعیت کنونی این نیروها از اعمیت چندانی برخوردار نیستند، ولی در غیاب یک آلترناتیو انقلابی قوی، قادر خواهند بود، مبارزات توده‌های مصر را منحرف کرده، خواهان یک حکومت ارتجاعی مدعبی شوند. ■

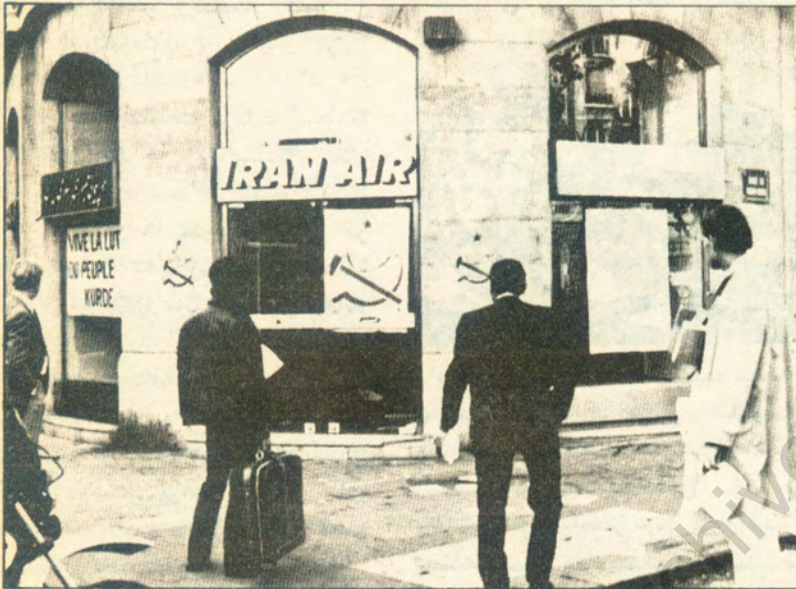
ثروت کلان

حزب کمونیست اتریش!

از پایان جنگ جهانی دوم، حزب کمونیست اتریش، استراتژی یکنه‌ای را برای ادامه فعالیت خود اتخاذ کرده است و آن رقابت اقتصادی با سرمایه‌های بزرگ این کشور است. اگرچه این حزب فعالیت سیاسی چشمگیری ندارد ولی یکی از ثروتمندترین احزاب اتریش است که درآمد سالانه‌ی بالغ بر ۵۰۰ میلیون پوند دارد. در اتریش اکثر صنایع سنگین دولتی هستند و درآمد بالای حزب کمونیست آن را در رده‌ی غولهای سرمایه داری خصوصی قرار می‌دهد.

۸۵ درصد از سهام شرکت نفتی ترمول (Turmol) به این حزب تعلق دارد. این شرکت یکی از مهم‌ترین شرکت‌های توزیع نفت و بنزین در اتریش است.

آکسیونهای سراسری در اعتراض به دستگیری یکی از رفقای هوادار سازمان توسط دولت بلژیک



عکس فوق صحنه‌ای از اشغال دفتر عوایمی ایرانی در پاریس را در ۷ نوامبر ۸۳ نشان می‌دهد.

در روز ۱۰ ژوئیه یکی از هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران هنگام عبور از مرز بلژیک - فرانسه، توسط پلیس مرزی بلژیک دستگیر شد. در پی این دستگیری معلوم شد، این رفیق به جرم شرکت در آکسیون ۷ نوامبر ۸۳ و اشغال سفارت جمهوری اسلامی در بروکسل غیابا محاکمه شده است. در اعتراض به این دستگیری عواداران سازمان در کشورهای اروپایی و آمریکا تظاهرات عماغنگی در روزهای ۵ و ۶ اوت برگزار کردند. سرانجام دادگاه بروکسل در هفتم ماه اوت با آزادی موقت این رفیق، موافقت کرد. شرح برخی از آکسیونهای دفاعی در زیر درج می‌شود.

دانمارک

کینهک - عواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در دانمارک در تاریخ ۵ اوت ۸۶، در اعتراض به دستگیری رفیق عوادار سازمان، آکسیون افشاگرانه‌ای در مقابل سفارت بلژیک در کینهک برگزار کردند و در ملاقات با سفیر بلژیک خواهان آزادی بی‌قید و شرط رفیق شدند و روابط ویژه‌ی دولت بلژیک با رژیم جمهوری اسلامی را محکوم کردند.

رفقای عوادار به همراه دیگر شرکت کنندگان در این آکسیون (عواداران اتحادیه‌ی کمونیستها و چریکهای فدایی خلق ایران) با شعارهای کوبنده‌ی خود توجه شهروندان دانمارکی را جلب کردند و با پخش اعلامیه به زبانهای انگلیسی و دانمارکی و توضیحات شفاهی انگیزه‌ی دولت بلژیک را در دستگیری این رفیق

آنهم ۳ سال پس از آکسیون مورد نظر، خود را در رابطه با دستگیری رفیق مذکور، اعلام کردند و خواهان آزادی او شدند. توضیح دادند.

فرانسه

پاریس - روز چهارشنبه ۶ اوت انجمن دانشجویان ایرانی در فرانسه (عواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران) تظاهرات ایستاده‌ای به منظور محکوم کردن این دستگیری برگزار کرد. طی این آکسیون رفقا خواستار آزادی بی‌قید و شرط و فوری رفیق دربندشان شدند. در این آکسیون علاوه بر رفقای عوادار، ایرانیان مبارز و متعهد و چند تن از عواداران سازمانهای انقلابی نیز شرکت داشتند.



لیل - عمزمان با این آکسیون، در شهر لیل فرانسه نیز رفقای عوادار با برگزاری آکسیون مشابهی اعتراض

انگلستان

لندن - روز چهارشنبه ۶ اوت، به فراخوان سازمان دانشجویان ایرانی در انگلستان، اسکاتلند و ولز آکسیونی در مقابل سفارت بلژیک به منظور محکوم کردن دستگیری یکی از عواداران سازمان در بلژیک برگزار شد. این تظاهرات با شرکت تعداد زیادی از عواداران سازمان برگزار شد. در این آکسیون چند تن از عواداران سازمانهای انقلابی ایرانی نیز شرکت کردند. در پایان این آکسیون، تظاهرکنندگان قطعنامه‌ی اعتراضی خود را به سفارت بلژیک تحویل دادند. □

انگلیس از ایرلند و آزادی زندانیان سیاسی ایرلندی شدند. عوادران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در لندن نیز وسیعاً در این تظاهرات شرکت کردند. در پایان تظاهرات

لندن - روز شنبه ۹ اوت، به مناسبت



نماینده کمیته آزادی زندانیان جمهوری خواه سخنرانی کرد و در بخش پیامهای عمبستگی، پیام سازمان دانشجویان ایرانی در انگلستان، اسکاتلند و ولز عوادر سچفا، خوانده شد. □

پانزدهمین سالگرد "توفیف بدون محاکمه" در ایرلند شمالی، تظاهراتی با شرکت بیش از ۲۰۰۰ نفر در لندن برگزار شد. تظاهرنکنندگان با حمل پلاکاردهایی خواستار خروج فوری ارتش

پنجم ماه اوت امسال، برابر بود با دهمین سالگرد درگذشت "شیداس کوش" بنیانگذار اتحادیه مرکزی سوسیالیستهای هند.

بدین مناسبت برنامه‌ای توسط اتحادیه مرکزی سوسیالیستهای هند به‌خاطر گرامی‌داشت او برگزار گردید، که از سازمان دانشجویان ایرانی در هند، عوادر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران برای شرکت در این برنامه دعوت به عمل آمد.

سازمان دانشجویان ایرانی ضمن شرکت در این برنامه پیامی قرائت کرد که در آن به اوضاع اسفناک ایران وضعیت جنبش طبقه کارگر و سایر اقشار تحت ستم اشاره شد و موضع سچفا در قطعیت بخشیدن به استقلال طبقاتی کارگران در رهبری انقلاب تشریح و نقش جبهه فرمیستی در به انحراف کشاندن جنبش طبقه کارگر افشا شد.

این برنامه که با شرکت عده‌ی زیادی از کارگران، دانشجویان و کارمندان هندی برگزار گردید، ۳ ساعت به طول انجامید. □

اتریش

وین - در پی افزایش فشار بر پناهندگان سیاسی ایرانی در کشور پاکستان و تجمع و تحصن عده‌ای از آنان در مقابل دفتر سازمان ملل در کراچی در روز ۱۳ ژوئیه، نیروهای سیاسی ایرانی در کشورهای مختلف جهان به دفاع از آنان پرداختند و با برگزاری آکسیونهای گوناگون افکار عمومی جهان را متوجه وضعیت وخیم پناهندگان سیاسی ایرانی در پاکستان کردند. در این رابطه در شهر وین از سازمانهای

دانمارک

کپنهاک - در پی زد و بندهای دولت پاکستان با رژیم جمهوری اسلامی، این کشور اخیراً پناهندگان سیاسی ایرانی را تحت عنوان "مجرمین فراری" به پاسداران جمهوری اسلامی تحویل می‌دهد. روز جمعه ۲۵ ژوئیه، در اعتراض به این سیاست و فشارهای عمده جانبه‌ای که بر دیگر پناهندگان ایرانی در پاکستان وارد می‌شود، عوادران سازمان در دانمارک به همراه دیگر نیروهای انقلابی، تظاهرات ایستاده‌ای در مقابل سفارت دولت ارتجاعی پاکستان در کپنهاک برگزار کردند. تظاهرنکنندگان با حمل پلاکاردهایی با مضمون حمایت از پناهندگان و با شعار دادن علیه دولتهای ارتجاعی ایران و پاکستان، از مبارزات به حق پناهندگان ایرانی در پاکستان دفاع کردند. □

سیاسی موجود کمیته‌ای موقت در دفاع از حقوق پناهندگان سیاسی در پاکستان تشکیل گردید و در عمبستگی با خواستهای آنان تلگرافهای اعتراضی به سازمان ملل، سازمان عفو بین‌المللی، سازمان حقوق بشر، خبرگزاریهای بین‌المللی و سفارت پاکستان در اتریش مخابره شد.

در تاریخ ۱۴ ژوئیه نیز آکسیونی در مقابل دفتر سازمان عفو بین‌المللی در وین برپا شد و خواستهای پناهندگان در پاکستان مطرح گردید.

عوادران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در برگزاری این آکسیون نقش فعالی به عهده داشتند. □



گزارشی از وضعیت پناهندگان ایرانی در پاکستان

گزارش زیر توسط عواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در کراچی تهیه شده است.

روزانه تعداد زیادی از هموطنان ما به دلایل مختلف سیاسی، اجتماعی، مذهبی، ملی و جنک، کشور را ترک کرده، وارد پاکستان می‌شوند. در این کشور این افراد به دفترهای UNHCR (کمیسون عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان) در شهرهای مختلف مراجعه می‌کنند تا به عنوان پناهنده پذیرفته شده و کارت سازمان ملل را بگیرند. از ۲۷ تیرماه که پایان مهلت بسیج عمومی و سرپازگیری اجباری بود، تعداد بیشتری از جوانان و نوجوانان ایرانی وارد پاکستان می‌شوند. اکثر تازه واردان را سربازان فراری تشکیل می‌دهند.

مقامات دفتر سازمان ملل در پاکستان، افراد تازه وارد را به سختی می‌پذیرند و هنگام مصاحبه سربازان فراری را شویق می‌کنند به ایران برگشته، در جنک شرکت کنند. پناهندگی بلوچهای ایرانی نیز به سختی پذیرفته می‌شود. در واقع نوعی تبعیض وجود دارد. مقامات سازمان ملل می‌گویند: "بلوچها سیاسی نیستند و از آنجا که می‌توانند به راحتی رفت و آمد کنند برای پناهندگی سیاسی نیامده‌اند!" مصاحبه‌های پذیرش پناهندگان، بیشتر به محاکمه شباهت دارد. گفته می‌شود برخی جریانها مانند مجاهدین و بهائیه‌ها، با مقامات مهم UN زدوبندهایی دارند. در ازای کمکهای UN به هواداران مجاهدین، این جریان قول داده است در هیچ یک از حرکت‌های اعتراضی پناهندگان علیه UN شرکت نکند. حتی در مواردی که نخبگان ساختمان سازمان ملل بر روی پناهندگان تیراندازی

کرده‌اند یا توسط مقامات این سازمان به پلیس تحویل داده شده‌اند، هیچ اعتراضی نکرده‌اند.

کسانی که در پی مصاحبه به عنوان پناهنده قبول نمی‌شوند پشت و پناهی ندارند و غر لحظه در معرض خطر دستگیری قرار دارند. هر کس که کارت پناهندگی UN دریافت می‌کند خود را به موسسه‌ای به نام YMCA که وابسته به کلیساهای اروپایی است معرفی می‌کند و در آنجا نیز همان سنوالهای قبلی تکرار می‌شود. قرار است سازمان ملل تنها کارهای "امنیتی" را انجام دهد و YMCA به امور رفاهی از قبیل بهداشت، تحصیل... رسیدگی کند، اما این موسسه در واقع از پناهندگان، اطلاعات جمع می‌کند و در مورد فعالیت‌های سیاسی افراد تحقیق می‌کند و به سازمان ملل گزارش می‌دهد. در موارد بسیاری با توصیه این موسسه مزایای پناهندگی افراد قطع شده است.

دفتر سازمان ملل مفری ناچیزی به پناهندگان می‌دهد که کفایت خرجهای ضروری آنها را نمی‌دهد. پناهندگان اغلب لباسهای دست دوم می‌خرند که انواع بیماریها را منتقل می‌کنند. اگر کسی کوچکترین اشتباهی مرتکب شود فوراً پول و مزایای او قطع می‌شود. از نظر بهداشتی پناهندگان در وضعیت بسیار بدی قرار دارند. در گذشته سازمان ملل با یکی از بیمارستانهای کراچی قرارداد بسته بود. دکترهای این بیمارستان از بدترین دکترهای کراچی بودند. و تازه اکثراً حاضر به دیدار بیماران نمی‌شدند و حداکثر برای هفت روز دارو تجویز می‌کردند. بعد از هفت روز بیمار می‌بایست دوباره به بیمارستان مراجعه کند. از پانزده ژوئیه امسال این قرارداد تمام شده است، و اکنون

سازمان ملل طرح جدیدی اعلام کرده است و سه نفر پزشک عمومی را در سه نقطه‌ی شهر کراچی تعیین کرده است. بیماران باید اول به این دکترها مراجعه کنند و اگر احتیاج به متخصص داشته باشند آنها را به یک مرکز درمانی معرفی می‌کنند. اگر لازم بود بستری شوند، آنها را به یکی از بیمارستانهای دولتی معرفی می‌کنند. به علت پایین بودن سطح بهداشت بیمارستانها و کمبود امکانات بهداشتی پناهندگان به انواع بیماریهای پوستی، عصبی، کلیوی و... مبتلا می‌شوند. چندی پیش یکی از پناهندگان به نام خسرو امیریان به بیماری یرقان مبتلا شد و درگذشت.

یکی از سه دکتر که طبق طرح جدید سازمان ملل معرفی شده‌اند سرسرده‌ی خونین ضدانقلابی بلوچ است و به احتمال زیاد با سفارت و کنسولگری ایران تماس دارد و اطلاعاتی در مورد پناهندگان ایرانی در اختیار کنسولگری قرار می‌دهد.

پناهندگان از حق ادامه‌ی تحصیل محرومند. تنها بچه‌های کوچک می‌توانند در دبستان درس بخوانند. دولت پاکستان معمولاً به پناهندگان اجازه‌ی تحصیل در دبیرستانها و دانشگاههای این کشور را نمی‌دهد. تنها در یک مورد مقامات وزارت آموزش عالی حاضر شدند ۵۰ جای تحصیلی در رشته‌های مهندسی و پزشکی به پناهندگان بدهند ولی سازمان ملل خودش از این کار جلوگیری کرد.

از نظر مسکن پناهندگان با مشکلات بسیاری روبرو هستند. سازمان ملل حق مسکن نمی‌پردازد. پناهندگان باید با کمک عزینهای دریافتی یعنی هزار روپیه، مسکن تهیه کنند و کرایه‌ی آنرا بپردازند. اجاره‌ی ماهانه‌ی یک آپارتمان دو اتاقه هشتصد تا هزار روپیه است. علاوه بر این مبلغ هنگفتی هنگام امضای قرارداد به عنوان ضمانت باید به صاحبخانه پرداخت. پرداخت این مبالغ برای اکثر پناهندگان غیرممکن

لنین درباره

فردریک انگلس



پنج اوت مصادف است با نود و یکمین سالگرد درگذشت فردریک انگلس، رهبر و آموزگار بزرگ پرولتاریای جهان و هم‌روزگار کارل مارکس. لنین، که در آن هنگام بیش از ۲۵ سال نداشت، مقاله‌ای به یاد انگلس نوشت، که ترجمه‌ی آن را در زیر می‌خوانید.

چه مشعل اندیشه‌ای که از سوختن باز ایستاد.

و چه قلبی که از تپیدن .

زمانه‌ی خود پیوستند، کاملاً نو بود. در آن زمان بسیار بودند آدمهای با استعداد و بی‌استعداد، صادق و ناصدق، که، علی‌رغم شرکت فعال در مبارزه برای آزادی سیاسی، علیه استبداد شاهان، پلیس و کشیشان، نتوانستند آشتی‌ناپذیری منافع بورژوازی با منافع پرولتاریا را دریابند. اینان قادر نبودند به کارگران چون نیروی اجتماعی مستقلی بنگرند. از سوی دیگر، بودند خیال‌پردازانی که، علی‌رغم هوش فوق‌العاده‌ی بعضی‌شان، می‌پنداشتند که تنها کافی است حکمرانان و طبقات حاکمه را متقاعد کرد که نظم اجتماعی معاصر نامعادله است؛ آنوقت دیگر برقراری صلح و خوشبختی عمومی بر روی زمین کاری آسان خواهد بود. آنان در رویای سوسیالیسمی بودند که بدون مبارزه به دست بیاید. و، بالاخره، تقریباً همه‌ی سوسیالیستهای آن زمان و دوستان طبقه‌ی کارگر پرولتاریا را چون غده‌ای می‌پنداشتند و، فراسان، شاعر بودند که چگونه با کمترش صنعت

بودند که در آثار علمی خود روشن کردند که سوسیالیسم ساخته و پرداخته‌ی خیالی‌بافان نیست، بلکه مدف نهایی و برآیند ناکزیر رشد نیروهای تولیدی در جامعه‌ی نوین است. تا به حال، تمامی تاریخ مدون، تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی یعنی رشته‌ای از سلطه و پیروزی طبقات معین بر طبقات دیگر بوده است؛ و همچنین خواهد بود مادام که بنیانهای مبارزه‌ی طبقاتی و سلطه‌ی طبقاتی، یعنی مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی بدون برنامه‌از بین نرود، منافع پرولتاریا نابودی این بنیانها را می‌طلبد. از این رو، مبارزه‌ی طبقاتی آگاهانه‌ی کارگران سازمان یافته باید علیه این بنیانها هدایت شود؛ و هر مبارزه‌ی طبقاتی مبارزه‌ی است سیاسی.

این نظریات مارکس و انگلس، که هم‌اکنون توسط همه‌ی کارگرانی که برای رعایی خویش مبارزه می‌کنند به کار بسته می‌شود، در دهه‌ی چهل، یعنی زمانی که این دو یار به جنبش ادبیات سوسیالیستی و جنبش اجتماعی

در پنج اوت ۱۸۹۵، فردریک انگلس در لندن درگذشت. او پس از دوستش کارل مارکس بزرگ‌ترین اندیشمند و آموزگار پرولتاریای نوین در تمامی جهان متمدن بود. از آن زمان که دست سرنوشت کارل مارکس و فردریک انگلس را به هم نزدیک کرد، این دو دوست زندگانی خود را وقف یک آرمان مشترک کردند. از این رو، برای فهمیدن آنچه فردریک انگلس برای پرولتاریا انجام داده است، باید از تلاشها و آموزشهای مارکس برای توسعه‌ی جنبش معاصر طبقه‌ی کارگر شناختی روشن داشته باشیم. مارکس، انگلس اولین کسانی بودند که نشان دادند طبقه‌ی کارگر و خواستهای آن برآیند ناکزیر سیستم اقتصاد معاصرند؛ سیستمی که به عمده‌ی بورژوازی به ناکزیر پرولتاریا را می‌آفریند و سازمان می‌دهد. آنان نشان دادند که این مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای سازمان یافته است، و نه اقدامات نیمه‌خواهانه‌ی انسانهای بلند طبع، که بشریت را از سر ستمروایان خواهد رها کرد. آنان اولین کسانی

رشد می‌کند. بنابراین، همه‌شان به دنبال راهی می‌گشتند تا مانع تحول صنعت و، پس، پرولتاریا شوند، و تا "چرخ تاریخ" را از حرکت بازدارند. مارکس و انگلس نه تنها از پرولتاریا هراسی نداشتند، بلکه، برعکس، تماما به تداوم آن امید بسته بودند. زیرا هرچه شمار کارگران بیشتر باشد، همان قدر عم توان آنها، چون طبقه‌ای انقلابی، افزون‌تر است. همان قدر عم سوسیالیسم نزدیک می‌گردد. خدمات مارکس و انگلس به طبقه کارگر را، پس، می‌توان در کلمه بیان کرد: آنان به پرولتاریا کارگر آموختند که خود را دریابد و بتواند خویش آگاه باشد؛ و در این زمینه، آنان علم را به جای تخیلات افکندند. از عمین روست که هرگز نباید انگلس و زندگی‌اش را مطالعه و از عمین جاست که در این مقاله، که هدف آن، همچون هدف تمام نوشته‌هایمان، برانگیختن آگاهی طبقاتی در کارگران روسی است، ما باید از زندگی و کار فردیک انگلس، یکی از دو آموزگار پرولتاریای نوین، تصویری به دست دهیم.

انگلس در سال ۱۸۴۰ در بارمن یکی از شهرهای ایالت راین از امپراتوری پروس، زاده شد. پدرش کارخانه‌دار بود. در سال ۱۸۳۸، مسایل خانوادگی او را واداشت تا، بی‌آنکه آموزش دبیرستانی‌اش را به پایان برد، در یک شرکت تجاری در بارمن به دفترداری بپردازد. کارهای تجاری باعث نشد که انگلس از آموزش علمی و سیاسی خود باز بماند. او، عم از دوران دبیرستان، تنفیری عمیق نسبت به حکومت مطلقه و ستمگری بوروکراتها پیدا کرده بود. مطالعه فلسفه او را پیش‌تر برده. در آن زمان، آموزشهای عقل دیگر تفکرات فلسفی در آلمان را تحت‌الشعاع قرار داده بود، و انگلس پیرو او شد. کرجه عقل خود ستایشگر دولت استبدادی پروس بود.

و در مقام استادی در دانشگاه برلین به آن خدمت می‌کرد، اما آموزه‌های او انقلابی بود. نظریه‌ی او در باره‌ی خرد انسان و حقوق آن، و این تراساسی فلسفه‌ی عقل که جهان پیوسته دستخوش تنبیر و تحول است، باعث شد برخی از پیروان این فیلسوف برلینی، که وضعیت موجود را نمی‌پذیرفتند، به این نظریه برسند که مبارزه علیه این وضعیت و مبارزه علیه نابسامانی موجود و ستم رایج نیز در قانون عمومی تحول پیوسته جای دارد. اگر همه چیز تحول می‌یابد، اگر نهادهایی جای خود را به نهادهایی دیگر می‌دهند، پس چرا باید استبداد شاه پروس یا تزار روسی، توانگری اقلیتی ناچیز به بهای نهیدستی اکثریتی عظیم، و یا چیرگی بورژوازی بر مردم، برای همیشه ادامه داشته باشد؟ فلسفه‌ی عقل از تحول اندیشه و ایده‌ها سخن می‌گفت و، پس، ایده‌آلیستی بود؛ با آغاز از تحول اندیشه، تحول طبیعت، تحول انسان و تحول مناسبات انسانی و اجتماعی را نتیجه می‌گرفت. مارکس و انگلس این نظریه‌ی ایده‌آلیستی پیش ساخته را به دور افکندند، اما اندیشه‌ی عقلی پروس‌ی تحول پیوسته را نگاه داشتند. آنان به مطالعه‌ی هستی پرداختند و مشاهده کردند که این تحول اندیشه نیست که تحول طبیعت را رقم می‌زند، بلکه، برعکس، باید با آغاز کردن از طبیعت و ماده به روشنگری بنیاد اندیشه پرداخت. مارکس و انگلس، برخلاف عقل و عقلی‌ها، ماتریالیست بودند. آنان، با بررسی ماتریالیستی جهان و انسان، پی بردند که تحول جامعه‌ی انسانی نیز، همانگونه که تمام پدیده‌های طبیعی، تحت تاثیر تحول نیروهای مادی، یعنی نیروهای تولیدی انجام می‌پذیرد. نیروهای تولیدی نوع مناسباتی را که افراد انسان، در تولید چیزهای مورد نیاز بشر، با یکدیگر برقرار می‌کنند تعیین می‌کند؛

و این مناسبات روشنگر تمام پدیده‌های زندگی اجتماعی، اندیشه‌های بشری، ایده‌ها و قوانین است. تحول نیروهای تولیدی مناسبات اجتماعی را بر اساس مالکیت خصوصی پدید آورده است؛ اما اکنون ما شاهد آنیم که همین تحول، که دارایی اکثریت افراد جامعه را از آنان سلب کرده و آن را در دست اقلیتی ناچیز متمرکز ساخته است. امری که نظم نوین اجتماعی بر آن استوار است. می‌رود تا، خود در راستای رسیدن به همان هدفی که غایت نظم نوین اجتماعی‌ست، مالکیت خصوصی را در هم نوردد.

سوسیالیستها برای رسیدن به چنین هدفی‌ست که عزم جزم کرده‌اند و راه می‌جویند. تنها کاری که سوسیالیستها باید بکنند آن است که دریابند کدام نیروی اجتماعی، برحسب جایگاهش در جامعه‌ی نوین، خواهان برپایی سوسیالیسم است؛ و آن نیرو را نسبت به منافع خود و وظیفه‌ی تاریخی‌اش آگاه گردانند. این نیرو همانا، پرولتاریا است. انگلس پرولتاریا را در شهر منچستر، یعنی مرکز صنایع انگلستان، شناخت. او از سال ۱۸۴۲ به استخدام یک شرکت تجاری، که پدرش سهامدار آن بود، در آمد و در آن شهر مسکن گزید. آنجا، انگلس به نشستن در دفتر کارش در کارخانه پسنده نمی‌کرد، بلکه به محلات کثافت‌زده‌ای که کارگران محکوم به زیستن در آنها بودند، می‌رفت و با دیدگان خود فقر و رنج‌شان را می‌دید. لیکن کار او با این مشاهدات شخصی پایان نگرفت. او هر آنچه را که بیشتر از او درباره‌ی وضع طبقه‌ی کارگر در بریتانیا نوشته شده بود خواند و عمه‌ی اسناد رسمی در دسترس را به دقت مطالعه کرد. برآیند این مطالعات و مشاهدات انگلس کتابی بود به نام 'وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان' که در سال ۱۸۴۵ منتشر شد. پیش از انگلس هم کسانی بودند که از ستم

کشیدگی پرولتاریا، و از لزوم یاری رساندن به آن، سخن می‌رانند؛ اما اولین بار انگلس بود که گفت ویژگی پرولتاریا تنها در ستم‌کشی آن چون یک طبقه نیست، بلکه در این نیز هست که شرایط ننگ‌آور اقتصادی‌اش آن را سرسختانه به جلو می‌راند و برای آن چاره‌ای جز مبارزه برای رهایی نهایی خویش باقی نمی‌گذارد؛ پرولتاریای مبارز به نیروی خود متکی است؛ جنبش سیاسی طبقه کارگر به ناگزیر کارگران را به درک این که تنها راه نجات‌شان در سوسیالیسم است رعمنون می‌شود؛ از سوی دیگر، سوسیالیسم تنها آنگاه به یک نیرو بدل می‌شود که خود هدف مبارزه‌ی سیاسی طبقه کارگر بشود. نظریات اصلی کتاب انگلس درباره‌ی وضعیت طبقه کارگر در انگلستان عمینها بود که برشمرديم، نظریاتی که هم‌اکنون نوسط همه‌ی کارگران آگاه و مبارز پذیرفته شده‌اند، اما در آن زمان کاملاً نو بودند. این نظریات به سبکی مجذوب کننده، در کتابی آینده از مستندترین و تکان دهنده‌ترین حقایق درباره‌ی رنج پرولتاریای انگلستان بیان شده‌اند. این کتاب اعلام جرمی بود بر ضد سرمایه‌داری و بورژوازی، و تاثیرات ژرفی به جای گذاشت. گفته‌های انگلس در این کتاب، چون گویاترین تصویر وضعیت پرولتاریای نوین، دیگر همه جا به استناد برگرفته شده. به راستی، هیچ گاه، نه پیش و نه پس از ۱۸۴۵، رنج طبقه کارگر چنین زنده و واقعی تصویر نشده است. انگلس، پس از اینکه به انگلستان آمد، سوسیالیست شد. او در منچستر با فعالان جنبش کارگری انگلستان تماسهایی گرفت و به نوشتن مقاله برای مطبوعات سوسیالیستی انگلستان پرداخت. در سال ۱۸۴۴، وقتی که به آلمان باز می‌گشت، در پاریس با مارکس، که از پیش با او نامه‌نگاری می‌کرد، رویارو شد. مارکس نیز، تحت

تاثیر سوسیالیستهای فرانسوی و جامعه‌ی فرانسه، در پاریس سوسیالیست شده بود. این دو دوست، در پاریس با هم کتابی با نام 'خانواده مقدس' نوشتند. این کتاب، که یک سال پیش از چاپ کتاب 'وضعیت طبقه کارگر در انگلستان'، انتشار یافت، و بخش اعظم آن را مارکس نوشته بود، شالوده‌ی اندیشه‌های سوسیالیسم مارخیالیستی انقلابی را در بر داشت که نکات اصلی آن را در بالا شرح دادیم. خانواده مقدس، نام ریشخندآمیزیست که مارکس و انگلس به برادران بوئر و پیروان این فیلسوفان داده‌اند. اینان پرولتاریا را، چون توده‌ای سر به زیر، به دیده تحقیر می‌نگریستند. مارکس و انگلس با تمام نیرو به مخالفت با این کرایش پوچ و زبان‌بخش برخاستند. آنان، به جای غرقه شدن در عالم تفکر، به نام یک انسان واقعی یعنی یک کارگر که در زیر یوغ طبقات حاکمه و دولت قرار دارد، برای دست یافتن به جامعه‌ای بهتر، فریاد مبارزه سر دادند. روشن است که، در نزد مارکس و انگلس، پرولتاریا آن نیرویی است که می‌تواند به این مبارزه دست یازد و آن را مساله‌ی خود می‌داند. انگلس، حتی پیش از انتشار 'خانواده مقدس'، اثر خود، 'مقالات انتقادی درباره‌ی اقتصاد سیاسی'، را در "سالنامه‌ی آلمانی - فرانسوی" که توسط مارکس و روژ منتشر می‌شد، چاپ کرده بود و در آن، از دیدگاه یک سوسیالیست، به بررسی پدیده‌های اساسی سیستم اقتصادی معاصر پرداخته و آنها را برآیندهای ناگزیر حکومت مالکیت خصوصی دانسته بود. تصمیم مارکس مبنی بر مطالعه‌ی اقتصاد سیاسی، علمی که او در آن انقلابی حقیقی پدید آورد، بیش‌ک متأثر از آشنایی او با انگلس بود. انگلس سالهای ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷ را در بروکسل و پاریس بسر برد، و همزمان با کارهای علمی، به فعالیتهای

عملی در میان کارگران آلمانی در این دو شهر پرداخت. در اینجا، مارکس و انگلس با اتحادیه‌ی کمونیستهای آلمان، که مخفی بود، تماس برقرار کردند و از سوی آن ماموریت یافتند تا اصول عمده‌ی سوسیالیسم را، که بر آن دست یافته بودند، به تفصیل بازگو کنند. برآیند این ماموریت اثر معروف مارکس و انگلس، 'مانیفست حزب کمونیست'، بود که در سال ۱۸۴۸ منتشر شد. این کتابچه‌ی کوچک بسیار ارزشمند است؛ زیرا کوعمر آن هنوز عم رانما و الهام بخش پرولتاریای مبارز و سازمان یافته در سراسر جهان متمدن است.

در پی انقلاب ۱۸۴۸، که ابتدا در فرانسه آغاز شد و سپس به دیگر کشورهای اروپای غربی گسترش یافت، مارکس و انگلس به زادگاه خود بازگشتند و اداره‌ی نشریه‌ی دموکراتیک 'نیو راینیش زیتونک' را، که در گلن چاپ می‌شد، به عهده گرفتند. این دو دوست الهام بخش کلیه‌ی کرایشهای انقلابی - دموکراتیک در راین - پروس بودند. آنان، در دفاع از آزادی و منافع مردم، با عمه‌ی توان خود، ثلثیه نیروهای ارتجاع جنگیدند. البته، همان طور که می‌دانیم، نیروهای ارتجاع در این میان برتری جستند؛ 'نیو راینیش زیتونک' توقیف شد؛ مارکس، که در دوران تبعید حق تابعیت خود در پروس را از دست داده بود، از آنجا اخراج شد؛ انگلس در قیام مسلحانه‌ی توده‌ای شرکت کرد و، در راه آزادی، در ۳ نبرد جنگید و، پس از شکست قیام کنندگان، از طریق سوئیس، به لندن گریخت.

مارکس نیز در لندن مستقر شد. چندی نگذشت که انگلس دوباره به دفترداری در همان شرکت تجاری، که قبلاً در آن اشتغال داشت، پرداخت و، پس از مدتی، از سهامداران آن شد. تا سال ۱۸۷۰، انگلس در منچستر زندگی می‌کرد و مارکس در لندن. اما،

این دوری آنان را از تبادل نظر فعال با یکدیگر بازداشت و این دو کمابیش هر روز با هم نامه نگاری داشتند. مارکس و انگلس، در این نامه‌ها، نظریات و یافته‌های خود را رد و بدل می‌کردند و به همکاری خود در زمینه فرمولبندی سوسیالیسم علمی ادامه می‌دادند. در سال ۱۸۷۰، انگلس به لندن نقل مکان کرد؛ و هم‌اندیشکی سخت‌کوشانه‌ی او با مارکس تا زمان مرگ مارکس، یعنی تا سال ۱۸۸۳، ادامه داشت. شمره‌ی این تلاش، بزرگ‌ترین نوشته‌ی عصر ما، یعنی 'کاپیتال' مارکس، و مجموعه‌ای از آثار بزرگ و کوچک انگلس بود. مارکس پدیده‌های پیچیده‌ی اقتصاد سرمایه‌داری را تجزیه و تحلیل کرد و انگلس با کاربست درک مادی از تاریخ و تئوری اقتصادی مارکس در آثار ساده نگاشته، و اغلب بکومکویی خود، به مسایل کلی‌تر علمی و پدیده‌های گوناگون گذشته و حال پرداخت. اینک برخی از آثار انگلس را برمی‌شمریم: نوشته‌ی بکومکویی او علیه دورینک / آنتی دورینک / (که حاوی بررسی مسایل بسیار مهم درحیطه‌ی فلسفه، علوم طبیعی و علوم اجتماعی است)؛ 'منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت'؛ 'لودویک فوئرباخ' / 'لودویک فوئرباخ و پایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمان'؛ مقاله‌ای درباره‌ی سیاست خارجی دولت روسیه / سیاست خارجی تزارسیم روسی /؛ مقالات بی‌نظیری درباره‌ی مساله‌ی مسکن / مسکن /؛ و بالاخره دو مقاله‌ی کوچک ولی بسیار با ارزش درباره‌ی توسعه‌ی اقتصادی روسیه / درباره‌ی مناسبات اجتماعی در روسیه / . مرگ مارکس پیش از اینکه او بتواند دستکارهای نهایی در کار عظیم خود در باره‌ی سرمایه را به انجام رساند فرارسید. با اینهمه، پیش‌نویسهای آن به اتمام رسیده بود؛ و انگلس، پس از مرگ دوست خود، مسئولیت طاقت‌فرسای تنظیم و انتشار جلد‌های دوم و سوم

'کاپیتال' را به عهده گرفت و آنها را به ترتیب در سال ۱۸۸۵ و سال ۱۸۹۴ منتشر کرد. (مرگ به او فرصت تنظیم جلد چهارم را نداد.) تنظیم و انتشار این دو جلد در کربو تحمل زحمات فراوان بود. آدلر، سوسیال دموکرات اتریشی، به درستی گفت که انگلس با انتشار جلد‌های ۲ و ۳ 'کاپیتال'، یادواره‌ای باشکوه برای نابغه‌ای که دوستش بود، بنانهاد؛ یادواره‌ی که او، بی‌آنکه خواسته باشد، نام خود را برای ابد بر آن نقش کرده است. به درستی که این دو جلد 'کاپیتال' اثر دو تن است: مارکس و انگلس. افسانه‌های کهن در بردارنده‌ی نمونه‌های بسیاری از دوستی‌های شورانگیزند؛ اما پرولتاریای اروپا می‌تواند مدعی شود که علم او را دو انسان دانشمند و مبارزه‌جویی آفریدند که دوستی‌شان مرزهای حتی شورانگیزترین دوستی انسانها در داستانهای افسانه‌ای را درهم شکست و فراتر رفت. انگلس همواره - و در مجموع، بحق - مارکس را بر خود برتر می‌دانست: چنانکه به یک دوست قدیمی نوشت: "در دوران حیات مارکس، من نقش ثانوی داشتم." عشق او به مارکس به زمانی که زنده بود، و احترام به یاد او، به زمانی که دیگر نبود، حد و اندازه نداشت. این مبارز خستگی ناپذیر و اندیشمند بی‌آدیش دارای قلبی سرشار از عشق بود.

مارکس و انگلس، پس از جنبش ۴۹-۱۸۴۸، به تحقیقات علمی در تبعید بسنده نکردند. مارکس، در سال ۱۸۶۴، انترناسیونال نخست را بنیاد نهاد و برای یک دهه‌ی کامل آنرا رهبری کرد. انگلس نیز در کارهای آن شرکت فعال داشت. انترناسیونال نخست، که، آنچنان که نظر مارکس بود، کارگران همه‌ی کشورها را متحد کرد، در رشد جنبش طبقه‌ی کارگر اعمیتی عظیم داشت. اما حتی با سرآمدن کار انترناسیونال نخست در دهه‌ی ۷۰

سده‌ی پیشین، نیز، در نقش اتحاد بخش مارکس و انگلس خللی پدید نیامد. برعکس، می‌توان گفت که بر اعمیت آنان، چون رهبران اندیشکی جنبش طبقه‌ی کارگر، دم‌به‌دم افزوده شد؛ زیرا جنبش، خود، بی‌وقفه رشد می‌کرد. انگلس، پس از مرگ مارکس، به تنهایی به راهنمایی و رهبری سوسیالیستهای اروپا ادامه داد. سوسیالیستهای آلمانی که قدرشان، به رغم پیکردهای حکومتی، با سرعت و پیوسته رشد می‌کرد، و نمایندگان کشورهای عقب افتاده‌ای چون اسپانیا، رومانی و روسیه که می‌بایست نخستین گامهای خود را با تامل و سنجیدگی برمی‌داشتند، هر دو به یک اندازه نشانه‌ی اندرزا و راهنمایی‌های او بودند، و در دوره‌ی پیری او از کنجینه‌ی آگاهی و تجربیاتش بسیار بهره بردند.

مارکس و انگلس، که عردو به زبان روسی آشنا بودند و آثار روسی را مطالعه می‌کردند، به این کشور توجه بسیار داشتند، مسایل جنبش انقلابی در آنجا را دلسوزانه پی می‌گرفتند و تماس خود را با انقلابیون آنجا حفظ می‌کردند. مارکس و انگلس عردو، ابتدا دموکرات بودند و سپس سوسیالیست شدند؛ آنان، با گرایشهای دموکراتیک خود از استبداد سیاسی سخت نفرت داشتند. این احساس سیاسی مستقیم، درک کامل تنوریک از ارتباط میان استبداد سیاسی و ستم اقتصادی، و تجربه‌ی غنی زندگی مارکس و انگلس دست به دست عم داده و از آن دو انسانهایی ساخته بود که، از نظر سیاسی، فوق‌العاده حساس بودند. از همین روست که مبارزات قهرمانانه‌ی معدودی انقلابی روسی علیه حکومت قدرتمند تزاری قلب این انقلابیون آزموده را آکنده از حس پشتیبانی کرد. از طرف دیگر، آنان گرایشی را که به خاطر امتیازات اقتصادی واقعی از عاجل‌ترین و مهم‌ترین

“صدای فدایی” فنا ناپذیر است

اگرچه فاخته‌های فریاد فدایی را
کرکسان کهنه‌کار، یکجند،
از فراز برج و دکل ربودند؛

اگرچه کارگران این فریاد را یکجند نشنیدند؛
و ندانستند چرا؛

اما قمریهای پیغام فدایی در جهان می‌چرخند؛
پیک سرخ فدایی،
بانک رسای کارگران،
فریاد پرخروش زحمتکشان،
طنین انترناسیونالیسم پرولتری.

○ ○ ○

این درخت تاریخی تبار خونین فدایی
با شاخه‌هایش در خراسان، کیلان، مازندران، آذربایجان،
تهران، ترکمن صحرا، خوزستان، سیستان و بلوچستان
و ریشه‌اش در جنبش جنگل و جمهوری شورایی
پشت به آسمان نوفنده‌ی فردایی
برکنار رود خروشان زمان ایستاده است.
این شبکه‌ی سرتاسری عشق و آزادی و برابری،
سناد کار، ریگای گه‌ل، بامی استار و جهان
مرکز ارتباطات، مخابرات و تبلیغات کارگری است.

این تداوم شکست‌سکوت سردشب هولناک ستمشاهی درسیا هکل
با سیزده شاخه‌ی مشتعل در جنگل
و با بیشماران جرقه‌های حریق قیام بهمین است.

این جبهه‌ی منطقه‌ای هم‌زمان ضد سرمایه از سه قاره
با سنت کموناردها، بلشویکها و راه پیمایان خاور است.

○ ○ ○

سه لاله از سلاله‌ی سرخ فدایی
به جاده‌ی چهار شقایق ترکمنی، پریز شدند.
سه دلاور

به سوی “جهان” درخون تنیده در سالروز سیا هکل،
به سوی بهروز، مسعود، بیژن و سعید،
به سوی خسرو، مرضیه، نظام و حمید
سرود خوان خون و شهادت شدند.

آنگاه که پویان از پنجره‌ی باز
در تعرضی انقلابی فنای خود را
- رویاروی مزدوران ساواکی -

با دهان خون خویش، فدایی‌وار، فریاد می‌زد:
“زنده‌باد کمونیسم
مرک بر امپریالیسم”،
محفل گرایان مقام پرست محتاط،
چون کلاغان و لاک پستان

در سایه و تاریکی، با حیات کند نباتی
جیونانه در اندیشه‌ی بقای خود بودند - برای کدامین “فردا”؟

اکنون این کودکان گران مسلسل به دست،
با تالیید سازشکاران و خائنان به اکثریت “خلق”
و “توده‌های مردم،

برای ضربه‌زدن به صف مستقل پرولتاریا
به مقر انقلاب حمله می‌برند،
تا ترهات پیوپولیستی بقای خود را
همچون دیگر فرستنده‌ها بیراکنند.
(ولی کور خوانده بودند.)

در طیف ملون بدیلان حاکمیت فعلی:
معرکه‌گیران برون مرزی،
شعبده‌بازان شیاد شارلاتان،
سازمان سازان کاغذی،
ساکنان سناتور یومهای سرمایه‌داری،
سیاست پیشگان سابق کنفدراسیونی،
کاسه لیسان مترجم مجلسی،

آروغ زنان عاقبت اندیش مبارزات دروغین،
به بارگاه دشمنان کمونیسم پناهنده‌اند.
این مجیزگویان کرسی نشین شولای مقاربت میلی
- معیادگاه همسر هم‌روز، هم‌دیف و همسر امروزی -
با وردستانش همه خواهان

حاکمیت بعثی اسلام
به کمک امپریالیسم،
در ورق پاره‌های “مجاهد” مفلس
نه قیهای پیشوا را
با انگشتان چرب خود مهر می‌زنند.

در عهد شاه (داماد) مسعود

- جیره‌خوار جوجه فاشیست منطقه،

زندانبان ۷۵۰ مجاهد حنیف صادق در قلعه‌های عراق
“مجاهد” به سال ۶۵، در پاریس و در جهان، همان کرد
که ساواک به سال ۴۹، در تهران و در ایران کرده بود:

پخش نام و عکس رفقای کبیر حمید، امیرریوز و دیگران.

این روزی نامه‌ی زراخانه‌ی لجن، دروغ، افترا،
جعل و جاسوسی است؛

بیانکر منافع امیربالیسم و ارتجاع منطقه،
مدافع شرایط موجود و بوروکراسی است.
منویات درونی - قی روزانه - ی پیشوا را
در آکھی های تجارت پولتیک می‌چایاند.
سازمان او با ماموران و جاسوسان عکاش -

مجهز به ماشینهای آخرین سیستم، واکتی تاکی و بیسیم،
چاقو، چماق، چاریر، چنگک و زنجیر -

با حامیانش در بازارهای دلار و مارک و لیره و دینار،
با کارت ورودش به کلوپهای امیربالیستی،

"آلترناتیو" دیگری برای بقای حکومت جهل و سرمایه‌ست.

امشب بر خوان سروران جهل و سرمایه
عناصر خجول خاشن به منافع طبقه‌ی کارگر
به سور نشسته‌اند.

○ ○ ○

امشب بر سفره‌ی سوک رفیقان

جای عشق، کار و زندگی خالیست.

سه رفیق محافظ مقرر فرستنده

از صف خلق ربوده شدند.

آه، رفیق هسته‌ی سرخ کارگری، اسکندر
معشوق کرد تو

هر شب

در نور ماه

بر جاده‌ی باریک کوهستان

چشم انتظار توست

چشمان او بر از ستاره و جانش، چون شب، غمگین؛

او سوگوار توست.

آه، چه شبها که حسن

سرود انترناسیونال را

در باریکه‌ی راه مقرر فدایی سوت می‌زد.

و دور دست، رگبار آتشبارهای فدایی و پیشمرکه
کله‌ی شغالان زوزه‌کش را

به سوی تاریکی واپس می‌رانند.

آه، کاوه،

ای بیل تکاور تیرانداز!

ای حصار حماسی

برای حفظ دزفش جوخه‌های رزمی!

قلب تو زیر رگبار مسلسل کودتاگران

سوراخ سوراخ شد

و از هر سوراخ آن فواره‌ای از خونت

- بر پاکی برف بهمن -

بر خاک مقرر فدایی رویید

تا هر بهار بوته‌ی اساطیری "خون سیاوش" را خرمی بخشد.

آنکاه که تبهکاران در مه و تاریکی

عمجون اشباح سحرکاهی محو می‌شوند،

سه ستاره‌ی سرخ صبح رهایی

به چهار شهاب ترکمنی

در کهکشان راه فدایی می‌پیوندند

و بر تارک شنگرفی کردستان همیشه می‌درخشند.

صدای فدایی فناپذیر است:

از تبلیغ مسلحانه

تا برنامه‌ی عمل،

از تدقیق خط صف مستقل

تا کادرهای حرفه‌ای با اعتماد رفیقانه.

آه، ای صدای فدایی!

طنین راه رهایی!

صدای سه رفیق به خون تنیده!

آه، سه لاله‌ی افتاده بر برف!

در تاریخ خونین کمونیسم

و در فجر انقلاب پیروز

پرچم سرخ کارگران

سه قطره‌ی خون شما را بر خود خواهد داشت.

این حکم تاریخ است

که پیشتاازان کارگری پویابند

و سازشکاران لنگان سرانجام از پا در می‌آیند.

سحر دوباره فاخته‌های فریاد فدایی، اگرچه خونین بال،

از ستیغ کوهستان‌های کردستان

بر کوی و کارخانه‌ی کارگران می‌نشینند.

صدای کاوه، حسن و اسکندر،

همراه پیوندگان فدایی دیگر

صدای کارگر

طنین تاریخی سوسیالیسم

صدای فدایی

فناناپذیر است.

آمریکا - ب.

نگاهی به

مفهوم سانترالیسم دمکراتیک

سانترالیسم - دموکراتیک یکی از اصول اساسی است که باید بر روابط درونی هر سازمان کمونیستی حاکم باشد. هیچ سازمان کمونیستی بدون آنکه روابط تشکیلاتی آن بر این اصل استوار باشد نمی‌تواند چون یک نیروی انقلابی دوام و بقا یابد و ادامه‌کاری خود را تضمین کند. چرا که در غیر این صورت یا در چنگال بوروکراتیسم گرفتار شده، روز به روز ناتوان‌تر گشته و سرانجام مضمحل می‌شود، و یا در منجلاب لیبرالیسم و رفرمیسم غرق شده، عملاً به صورت یک سازمان بورژوازی در می‌آید.

به دلیل اهمیت ویژه و سرنوشت‌ساز سانترالیسم - دموکراتیک در هر سازمان کمونیستی و لزوم مرزبندی روشن دموکراسی پرولتری با "دموکراسی" بورژوازی برای حفظ استقلال طبقاتی پرولتاریا است که از بدو تولد مارکسیسم عمواره این مقوله‌ها مورد بحث کمونیستها بارفرمیستها، اکونومیستها، آتاریشیستها و دیگر گرایشهای غیرپرولتری و بورژوازی در درون جنبش کمونیستی بوده است. هنگامی که ناتوانی عوامل رنگارنگ بورژوازی در مبارزه نظری با انقلابیون کمونیست عیان می‌شود، هنگامی که ورشکستگی رفرمیسم در عمق زمینه‌ها برای نوده‌های آگاه آشکار می‌شود، حاملین این نظرات که از طریق سیاسی - ایدئولوژی قادر نشده‌اند در راستای به انحراف کشاندن مبارزات کارگران و زحمتکشان در جدال بی‌امان‌شان علیه بورژوازی و عوامل آن "توفیقی" یابند،

تلاش می‌کنند تا با حاکم کردن لیبرالیسم و بوروکراتیسم بر این یا آن سازمان و تشکیلات کمونیستی آن را از درون ناتوان و مضمحل کنند. این امر امکان پذیر نیست مگر با زیر پا گذاشتن اصل مهم سانترالیسم - دموکراتیک در روابط درون تشکیلاتی به طور اخص و محدودش نمودن دموکراسی پرولتری با "دموکراسی" بورژوازی به طور اعم.

هر سازمان کمونیستی برای ادامه کاری انقلابی خود آن سان که گرفتار دنباله‌روی از اتفاقات و حوادث روزمره نشود و بتواند با برنامه‌ریزی مشخص وظایف انقلابی خود را انجام دهد، نیاز بی‌چون و چرا به یک مرکزیت منسجم، آگاه و توانمند دارد، که نه تنها در شرایط عادی، بلکه در تندپیش‌های سخت مبارزاتی و شرایط بحرانی بتواند با درایت و تعهد انقلابی برنامه‌های تشکیلات را هدایت کند.

چنین مرکزیتی که بتواند ادامه‌کاری این یا آن سازمان کمونیستی را تضمین کند، تنها در صورتی می‌تواند عینیت یابد که: اولاً، خود چه به عنوان یک مجموعه و چه به صورت تک تک اعضایش در کوران مبارزات آبدیده شده، و در تندپیش‌های آن شایستگی خود را در برخورد به بحرانهای تشکیلاتی و بحرانهای جامعه و مقابله‌ی جدی و بی‌تزلزل با انحرافات رفرمیستی و نوطنه‌های رنگارنگ بورژوازی و عواملش به اثبات رسانده باشد و در حقیقت به‌ظرفی‌ای دموکراتیک و نه بوروکراتیک از بطن نوده‌های مبارز سازمانی بیرون آمده

باشد. به عبارت دیگر صحنه‌ی همه جانبه مبارزه و عمل شایستگی رفرمیری را به اثبات رسانده باشد و نه حیل‌های تبلیغاتی بورژوازی با هزاران بند و بست‌های سیاسی - مصلحتی. زیرا در سازمانهای کمونیستی حق انتخاب شدن و انتخاب کردن نیز خود نتیجه‌ی مستقیم اثبات شایستگی مبارزاتی است و نه درازگویی‌های اپورتونیستی و نهی از عمل. ثانیاً، مرکزیت باید در هر لحظه منکی به وسیله‌ترین نوده‌های سازمانی فعال باشد، به عبارت دقیق‌تر با ارتباطی سازمان یافته و نکاتندک با اعضا و فعالین سازمان از کانالهای مشخص تشکیلاتی، در هر زمان بتواند برنامه‌های تشکیلاتی را که در رأس آن قرار گرفته است چنان تدوین و تنظیم کند که مبین و تامین‌کننده‌ی خواست انقلابی کارگران و زحمتکشان باشد. در اینجا است که دموکراسی درون تشکیلاتی یعنی حقوق دموکراتیک اعضا و فعالین سازمان به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر سانترالیسم در تمامی سازمانهای کمونیستی، الزام و مفهوم می‌یابد.

برای آنکه سانترالیسم در سازمانها و احزاب کمونیستی، همچون نهادی با بورژوازی به اعرمی در جهت حاکمیت بوروکراتیسم تبدیل نگردد و بر عکس بتواند چون عاملی مهم در ارتقای توان مبارزاتی آنها عمل کند، باید دقیقاً بر دموکراتیسم کمونیستی یعنی واقعی‌ترین نوع دموکراسی منطبق باشد. این دموکراتیسم اما اساساً

با "دموکراسی" نوع بورژوازی متفاوت است. "دموکراسی" بورژوازی که از شعارهایی چون حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برای "عمکان"، تساوی حقوق "عمکان"، آزادی "عمکان" و یکنسان بودن "عمکان" در مقابل "فانون" و جز اینها فراتر نمی‌رود، وسیله‌ای است برای تأمین منافع بورژوازی و این طبقه از آن چون سیری برای ادامه‌ی زندگی ستمرانه‌ی خود بهره می‌جوید.

اما حقوق دموکراتیک اعضا در یک سازمان کمونیستی دقیقاً با توجه به نقشی که هر عضو یا فعال سازمانی در پیشبرد هدفهای مبارزاتی و تعمین و گسترش این مبارزات ایفا می‌کند، معنی و مفهوم می‌یابد. این حقوق به ویژه بر اساس اصل مهم انتقاد و انتقاد از خود که جزء جدایی‌ناپذیر دموکراسی پرولتری است و هر عضو و فعال حزبی موظف به عمل صادقانه‌ی به آن است، استوار بوده، و عینیت می‌یابد. بدین سان که هر عضو حزبی ضمن آنکه موظف به اجرا و پیشبرد برنامه‌های تدوین شده از طرف ارگانهای باصلاحیت حزبی است، عموماً از این حق برخوردار است که به این یا آن برنامه و عملکرد انتقاد کند و خواستار توضیح پیرامون آن باشد. عمین دموکراسی هر عضو یا ارگان تشکیلاتی اعم از مرکزیت یا دیگر ارگانها را موظف می‌کند تا با انتقادات برخوردار جدی و فعال داشته باشد و در صورت ارتکاب اشتباه با پذیرش صادقانه‌ی انتقاد در جهت بارور ساختن عرصه بیشتر تشکیلات کام بردارد و حتی تشبیه‌های تشکیلاتی را بی عیب کدورت پذیرا شود.

برنامه‌های ارایه شده از طرف ارگانهای باصلاحیت حزب یا سازمان کمونیستی اعم از مرکزیت یا دیگر ارگانها باید از جمع بندی مجموعه نظرات کل تشکیلات تحت حیطه‌ی آن ارگان که به طرق مختلف باید در

رابطه‌ای سازمان یافته و ارگانیک با توده‌ها باشند، حاصل گردد. به عمین دلیل و براساس رعایت حقوق دموکراتیک، عیب عضو یا اقلیت تشکیلاتی حق ندارد به دلیل مخالفت با این یا آن برنامه، از پذیرش آن خودداری کرده، و یا در اجرای آن اخلال کند، و به عبارت دیگر به جای برخوردی سازنده، برخوردی تخریبی را پیشه سازد. برعکس اعضا موظفند با حفظ دیدگاه انتقادی خود هر برنامه‌ای که از طرف ارگانهای باصلاحیت حزبی به عهده‌ی آنها گذاشته می‌شود بی عیب اخلال و کارشکنی به مورد اجرا گذارند. تنها یک ارگان بالاتر که از حیطه‌ی عمل وسیع‌تری برخوردار است، می‌تواند اجرای این یا آن برنامه‌ی ارگان پایین‌تر را ضمن حفظ حق انتقاد برای آن ارگان، متوقف سازد.

این اصل که هر عضو موظف است، با حفظ دید انتقادی برنامه‌های ارایه شده از طرف ارگانهای مربوطه‌ی تشکیلاتی را دقیقاً اجرا کند، یکی از مهم‌ترین و در عین حال ظریف‌ترین

برای حفظ و تقویت سیرازه‌ی تشکیلات. ثالثاً، چون هر عضوی از حق انتقاد برخوردار است، و تمامی اعضا و ارگانها موظف به پذیرش انتقادهای اصولی و انتقاد از خوداند، مکانیسمی برای اعمال کنترل از پایین بر تمامی ارگانهای تشکیلات بوده، دموکراسی درون تشکیلاتی را به عالی‌ترین شکل ممکن عملی می‌سازد.

با توجه به اینکه پیشبرد نظریات و دیدگاههای شخصی که با دیدگاههای سازمانی تطابق ندارد، خصیصه‌ای انحرافی است که اصل سانترالیسم - دموکراتیک را زیر سوال می‌برد و به فرقه‌گرایی و محللیسم دامن می‌زند، از این رو مرتشکیلات کمونیستی موظف است با عاملین چنین کرایشهایی شدیداً مقابله کند و در صورت عدم پذیرش انتقاد و عدم حرکت در جهت اصلاح خود، آنان را بی‌درنگ از صفوف سازمان طرد سازد.

پیشبرد نظریات شخصی که در حقیقت نادیده گرفتن برنامه‌های کل تشکیلات است، عمدتاً از طریق ایجاد

سازمانهای کمونیستی که در جوامع تحت سلطه‌ی بورژوازی برای خلع ید استثمارگران از قدرت و برقراری سوسیالیسم به گونه‌ای انقلابی، مبارزه می‌کنند، عموماً ناچارند به صورت سازمانهایی مخفی و زیرزمینی فعالیت کنند. همین امر به ویژه در شرایط اختناق سیاه و عنان کسبخته، امکان برگزاری کنفرانسها و نشستهای وسیع و حتی منطقه‌ای را برای آنان بسیار مشکل و گاه غیرممکن می‌سازد.

فراکسیونهای مخرب فوق تشکیلاتی انجام می‌گیرد. زیرا اگر محشی در یک تشکیلات کمونیستی مورد بحث و بررسی نظری باشد، به وجود آمدن فراکسیونهای موافق یا مخالف پیرامون آن که در چارچوب مقررات تشکیلاتی انجام می‌گیرد کاملاً طبیعی است و می‌تواند سازنده باشد. اما آنگاه که این یا آن برنامه به وسیله‌ی ارگانهای باصلاحیت تصویب و لازم‌الاجرا نشخص

اصول حاکم بر سازمانها و احزاب کمونیستی است. زیرا اولاً، از آنجا که تصمیمات ارگانهای باصلاحیت حاصل جمع بندی مجموعه نظرات اعضا و فعالین تشکیلاتی است این اصل به مفهوم پذیرش دیدگاههای اکثریت اعضا و فعالین سازمانی است و ثانیاً، باعث تقویت مرکزیت می‌شود که مسئول اصلی پیشبرد هدفهای تشکیلاتی است و این خود یعنی تلاش

داده شد، ایجاد فراکسیون در مقابل پیشبرد آن که صرفاً از منافع تنگ نظران و تشکیلات شکنانه ناشی می‌شود، فوق تشکیلاتی و مخرب است. بر این اساس هر تشکیلات کمونیستی که خواهان ادامه‌کاری انقلابی خود است، باید با قاطعیت تمام با چنین فراکسیون بازیهایی که مدفی جز انهدام و اضمحلال تشکیلات را ندارند به طور عمده‌جانبه مبارزه کند.

از آنجا که ایجاد فراکسیونهای فوق تشکیلاتی برای ممانعت از پیشبرد این یا آن برنامه‌ی مصوبه‌ی ارکانهای باصلاحیت صورت می‌گیرد که اجرای آنها عمدتاً زیر نظر مرکزیت است، حاملان گرایشهای بورژوازیی محفلیسم و فراکسیون بازی با مطرح کردن نکاتی انحرافی که مرکزیت را زیر سؤال ببرد، مانند اینکه مرکزیت "قدر قدرت" شده، درون تشکیلات "دموکراسی" وجود ندارد، آنچه اعمال می‌شود سانترالیسم نیست بلکه "بوروکراسیسم" است و جز اینها می‌کوشند به اعمال تشکیلات شکنانه و روابط فوق تشکیلاتی خود "حقیقت" بخشدند. حال آنکه اینان خود نخستین کسانی‌اند که به دلیل ایجاد روابط فوق تشکیلاتی، ایجاد مانع در راه انجام برنامه‌های تشکیلاتی، رعایت نکردن انضباط پذیرفته شده‌ی تشکیلات عملاً دیدگاه‌های اکثریت اعضا و برنامه‌های مبارزاتی پذیرفته شده از طرف آنان را نادیده گرفته، بدین ترتیب با زیر پا نهادن حقوق دموکراتیک آنان، آشکارا به نقض دموکراسی پرداخته‌اند.

حاملان گرایش فراکسیونیسم در سازمانهای کمونیستی که در حقیقت عوامل بورژوازیی در جنبش طبقه‌ی کارگراند، از آنجا که انضباط کمونیستی و رعایت کردن سانترالیسم - دموکراتیک با منافع تنگ نظران‌شان در تضاد کامل قرار دارد، می‌کوشند به هر قیمت که شده چارچوب آن اصول ایدئولوژیک - تشکیلاتی‌ای را که بر تفکرات لیبرالیستی

آنان افسار می‌زنند و اجازه نمی‌دهند که این تفکرات در جهت انحراف مبارزات کارگران و زحمتگشان، درون تشکیلات میدان عمل بیابد درعم شکنند. به همین دلیل برای پیشبرد این هدف خود نخست با ایجاد ارتباطات و روابط فوق تشکیلاتی در درون تشکیلات می‌کوشند دیگر عم‌سخنان خود را بیابند تا بتوانند با تشکیل فراکسیونهای فوق تشکیلاتی و دامن زدن به محفلیسم کانالهایی برای طرح نظریات و دیدگاههای انحرافی خود ایجاد کنند. اینان عرگاه درون یک تشکیلات کمونیستی بحران زده باشند پس از تشکیل محفل‌های خاص خود با مطرح کردن دیدگاههای ایدئولوژیک - سیاسی خویش و طرد مخالفین می‌کوشند بحران موجود را به نفع دیدگاههای بورژوازیی خود حل کنند و خط خویش را بر تشکیلات حاکم گردانند. در چنین شرایطی اگر جناحی انقلابی درون تشکیلات وجود داشته باشد، می‌تواند با دامن زدن به مباحث ایدئولوژیک - سیاسی در درون تشکیلات و خارج از آن، لیبرالیسم را افشا و منزوی کند، و با بازسازی تشکیلات خط انقلابی را پیش برد. در غیراین صورت کل تشکیلات در منجذاب رفرمیسم و لیبرالیسم غرق خواهد شد. اما اگر تشکیلات کمونیستی‌ای که این محفل بازان در درون آن باقی مانده‌اند از انجام ایدئولوژیک - سیاسی برخوردار باشد و علی‌رغم خواست و کارشکنی‌های آنان برنامه‌های انقلابی خود را پیش برد، این عوامل بورژوازیی به خود اجازه نمی‌دهند دیدگاههای ایدئولوژیک - سیاسی خود را که جوهر آن چیزی جز تلاش برای سازش طبقاتی نمی‌تواند باشد طرح کنند. چرا که در چنین شرایطی طرح عرگونه دیدگاهی که در تقابل با دیدگاه ایدئولوژیک - سیاسی و برنامه‌های پذیرفته شده از طرف کل تشکیلات باشد، نتیجه‌ای جز انزوا و رسوایی طرح کننده در پی نخواهد داشت. از این رو در چنین

شرایطی حاملان دیدگاههای رفرمیستی از عر قماش که باشند، می‌کوشند ضمن پنهان نکه داشتن دیدگاههای ایدئولوژیک - سیاسی خود و حتی قبول ظاهری برنامه‌های انقلابی تشکیلات، با طرح یک رشته مسایل تشکیلاتی انحرافی، یک بحران مصنوعی سازمانی به وجود آورند و بدین ترتیب انسجام تشکیلات را که عملاً عرصه را بر دیدگاههای انحرافی آنان به شدت تنگ کرده و امکان عرگونه حرکت انحرافی را از آنان سلب کرده است درعم بریزند. بدین گونه اپورتونیسم در تشکیلات که به عیج روی از اپورتونیسم در برنامه و ناکنیک جدا نیست رخ می‌نمایند.

عمان گونه که اشاره کردیم هدف اولین حملات غیرمستقیم و مستقیم اپورتونیسم تشکیلاتی مقابله با سانترالیسم به‌مثابه‌ی شیرازه‌ی تشکیلات است. از همین روست که مرکزیت تشکیلات را مورد اولین و بیشترین آماج حملات خود قرار می‌دهند، و در تضعیف آن از عیج کوششی دریغ نمی‌کنند. اینان که به دلیل انجام ایدئولوژیک - سیاسی تشکیلات عیج گونه زمینه‌ای برای بروز دیدگاههای لیبرالیستی خود در سطح تشکیلات نمی‌یابند به اپورتونیستی‌ترین شکل ممکن ضمن تایید و صحه گذاشتن بر خط و مشی و برنامه‌ای که مرکزیت حامل، و در بسیاری موارد تدوین کننده‌ی آن است، مرکزیت را بدین دلیل که اجازه نمی‌دهد آنارشی تشکیلاتی بر سازمان حاکم گردد و روابط فوق تشکیلاتی جای مناسب تشکیلاتی قرار بگیرد و یا به تنبیه انضباطی محفل بازان و خاطیان از خط و مشی پرولتری می‌پردازد، به باد حمله می‌گیرند، متهم به نقض دموکراسی و "برقراری حکومت نظامی" می‌کنند و داد و فریاد سر می‌دهند که دموکراسی درون تشکیلاتی مرد، "قدر قدرتی" مرکزیت "آزادی" را زیر چکمه‌های دیکتاتوری پایمال کرد!

اگر از آنان سؤال شود کدام آزادی پایمال شده است، به شیوه‌ی تمامی لیبرالها فریاد می‌زنند: "آزادی که کدام ندارد" ! آزادی عمل، آزادی ابراز عقیده و ... و آنکه که پاسخ می‌شنوند: نظریه‌ی خود را مدون کنید تا درون تشکلات با آن برخورد شود، در مورد آن تصمیم‌گیری شود و در صورت پذیرش در کل تشکلات، زمینه‌های سازمانی لازم برای عمل بر اساس آنها فراهم گردد، از آنجا که به خوبی درک می‌کنند به دلیل انسجام ایدئولوژیک - سیاسی تشکلات طرح مشخص و علنی دیدگاه‌های انحرافی‌شان، انزوای کامل آنان را در درون تشکلات در پی خواهد داشت، به شیوه‌ی تمامی

اینان که بدین گونه ایورتونیسیم خود را به روشنی به نمایش می‌گذارند، اگرچه می‌کوشند دیدگاه‌های رفرمیستی خود را پنهان کنند، اما برای آنان که قوانین و دیالکتیک مبارزه‌ی پرولتاریا با بورژوازی را می‌شناسند و بر تاریخ پر فراز و نشیب این مبارزه‌ی پیچیده آگاهی دارند ماعیت بورژوایی دیدگاه‌های این رفرمیستها که خود می‌کوشند آن را زیر خروارها رنگ و لعاب حمایت از کارگران و زحمتکشان پنهان کنند، آشکار و روشن است. سازمانهای کمونیستی که در جوامع تحت سلطه‌ی بورژوازی برای خلع ید استثمارگران از قدرت و برقراری سوسیالیسم به گونه‌ای انقلابی، مبارزه

●● هنگامی که از ایورتونیسیم صحت می‌شود هرگز نباید خصوصیات مشخصه‌ی تمام ایورتونیسیم معاصر یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه‌ی غیرقابل درک آن را در دلیلهای رسته‌ها فراموش کرد. ایورتونیسیم سایر ماعیت خود همیشه از طرح صریح و قطعی مساله احتراز می‌جوید. ●●

ایورتونیسیتها بر پاشته‌ای دیگر می‌چرخند و فغان سر می‌دهند: نظریه‌ی ما پیرامون مسایل مهم جنبش دقیقاً همان نظریه‌ی سازمان است و دیدگاه ایدئولوژیک - سیاسی‌ای به جز دیدگاه تشکلات نداریم. اما مساله‌ی ما مرکزیت است، مرکزیتی که "دیکتاتور" است، "قدر قدرت" است، آزادی را خفه کرده است، بر تشکلات "بوروکراسیم" حاکم کرده است و از دموکراسی هیچ خبری نیست.

اما چندان هم عجیب نیست که اینان از سویی خط و مش و برنامه‌های تشکلات را که مرکزیت، حامل و عمدتاً تدوین کننده‌ی آن است انقلابی می‌خوانند و از دیگر سوی آن را "دیکتاتور" و "بوروکراتیک" می‌دانند، چراکه به قول استالین "ایورتونیسیت روی عزار پاشنه می‌چرخد و تنها در عمل باید مچش را گرفت!"

حاملان دیدگاه لیبرالیستی مساله را به گونه‌ای دیگر طرح می‌کنند. اینان که به دلیل عدم نظم پذیری خواستار ولنکاری تشکلاتی‌اند، مطرح می‌کنند که ما خواستار یک روابط "دموکراتیک" هستیم چراکه ما به عنوان کمونیست طرفدار "دموکراسی" هستیم و دموکراسی یعنی انتخابات آزاد ! یعنی رای گیری در تمامی موارد و تحت تمامی شرایط. اینان که اصولاً با اصول و ضوابط کمونیستی‌ای که باید بر تشکلات انقلابی پرولتاریا حاکم باشد بیگانه و در سنیزند، بنا به ماعیت خود عملاً نه خواستار یک تشکلات کمونیستی، انقلابی، منسجم و ادامه‌کار مبتنی بر اصل سانترالیسم - دموکراتیک، بلکه خواستار نشکلاتی "دموکراتیک" و "اصلاح طلب" اند، که در آن سخنی از سانترالیسم نباشد و "رای گیری آزاد" در هر موردی جایگزین تصمیمات ارگانهای تشکلاتی گردد، تا "دموکراسی ناب" مورد ستایش این حضرات "دموکرات" منش جامه‌ی عمل بپوشد. شکی نیست که یک تشکلات

کمونیستی کلاً بایک تشکلات دموکراتیک که اصولاً مرکب از دیدگاه‌های گوناگون حول اساسی‌ترین مسایل جنبش است متفاوت است. تشکلات کمونیستی بنا به خصلت کمونیست بودنش از دموکراتیک‌ترین روابط درونی برخوردار است، چنانکه ذکر شد تصمیماتش نه از یک مرکزیت "بوروکراتیک" که در بهترین حالت خود برآمده از یک انتخاب ساختگی بورژوایی است، بلکه از طرف مرکزیتی که به گونه‌ای کاملاً دموکراتیک از بطن نوده‌های مبارز سازمانی و در گوران مبارزات ایدئولوژیک - عملی بیرون آمده و شایستگی خود را در مبارزه به اثبات رسانده است تعیین می‌شود. با این همه در هر لحظه برای هر عضو حق انتقاد کردن را به وسیع‌ترین شکل ممکن محترم می‌شمارد و پذیرش اعضا انتقاد از خود را برای تمامی اعضا و ارگانها الزامی می‌شناسد، و بر

می‌کنند، عموماً ناچارند به صورت سازمانهایی مخفی و زیرزمینی فعالیت کنند. همین امر به ویژه در شرایط اختناق ساه و عنان گسیخته، امکان برگزاری کنفرانسها و نشستهای وسیع و حض منطفه‌ای را برای آنان بسیار مشکل و گاه غیرممکن می‌سازد. این شرایط و نحوه‌ی مبارزه موجب می‌شود که مرکزیت این سازمانها، برای پیشبرد هدفها و برنامه‌های تشکلات که در کنگره‌های سازمانی (در صورتی که با توجه به شرایط حاکم امکان تشکیل بایند) و یا از جمع بندی مجموع نظریات و گزارشهای اعضا و فعالین به وسیله‌ی مرکزیت تدوین شده است، از چنان اختیاراتی برخوردار باشد که بتواند تحت شرایط دیکتاتوری شیرازه‌ی تشکلات را حفظ کرده، از اختلال در برنامه‌های آن جلوگیری و ادامه‌کاری آن را تضمین کند. اما رفرمیستها و

واضح است بنابه تعهد و مسئولیت اجتماعی‌ای که در مقابل کارگران و زحمتکشان عهده‌دار است با هر آن کس که بخواید به هر نحوی در پیشبرد برنامه‌هایش اختلال و مانع ایجاد کند با قاطعیت تمام برخورد می‌کند.

اما غرق شدگان منجلاب لیبرالیسم و فرمیسم که مرکز توان انتقاد پذیری و انتقاد از خود را ندارند و بر این نکته واقفند که پذیرش هر نوع انتقاد بنیاد پوشالی تفکراتشان را برملا و افشا ساخته و در عم می‌ریزد و از همین روی با هرگونه انسجام تشکیلاتی و مرکزیتی که عملکردهای آنان را به محک ارزیابی بگذارد درستی‌زد، عموماً می‌کوشند با انکشت گذاشتن بر سانترالیسم و مطرح کردن آن به عنوان "دیکتاتوری" و ولنگاری خود را نوجیه کنند و هم بدین گونه کمونیست ستیزی خود را جامه‌ی عمل بپوشانند و برای آنکه تعفن اندیشه‌های گنبدیده‌ی خود را پنهان دارند با عوام‌فریبی نامی اپورتونیست‌ها، آن را در زر ورق اعتقاد راسخ به انتخابات "آزاد" در هر مورد و هر شرایطی می‌پیچند تا بلکه از آن به عنوان سلاخی برای ایجاد روابط محفلی مورد نظر خود بهره‌گیرند.

اگر برنشتین، پیشوای عاشقان "دموکراسی ناب" و مخالفان "سانتر" این جرات را داشت که با "صراحت کافی" علیه مارکسیسم "کهنه و دکماتیک" و دیکتاتوری پرولناریا و در مدافعت از "دموکراسی عمکائی" نظراتش را عریان بیان دارد و مبارزه‌ی طبقاتی را نفی کند، برنشتین چه‌های وطنی ما حتی جرات ابراز صریح عقاید خود را هم ندارند، بلکه عمان حرفهای "کهنه شده‌ی منشویکی" و یا خزعبلات برنشتین‌ها و کائوتسکی‌ها را در قالب‌هایی چون مبارزه برای "دموکراسی"، احترام به حقوق "توده‌های سازمانی"، مبارزه با مرکزیت "بوروکراتیک" و جز اینها بیان می‌دارند و در عین حال در راستای نیرنگ بازبهایشان سنک

دفاع از برنامه‌های انقلابی را نیز به سینه می‌زنند تا بلکه چند صباحی هم که شده دیدکلهای بورژوازی خود را از توده‌ها پنهان دارند. به راستی که "عنکامی که از اپورتونیسم صحبت می‌شود مرکز نباید خصوصیات مشخصه نمام اپورتونیسم معاصر یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه‌ی غیرقابل درک آن را در کلیدی رسته‌ها فراموش کرد. اپورتونیست بنابر ماهیت خود همیشه از طرح صریح و قطعی مساله احتراز می‌جوید" (لنین یک گام به پیش، دو گام به پس، منتخب آثار فارسی، ص ۲۳۰، تاکید از ما است).

— برای لیبرالها، سانترالیسم کمونیستی، معنایی جز دیکتاتوری و "حکومت نظامی" نمی‌تواند داشته باشد. اما "دموکراسی وسیع" تشکیلاتی برای هر مورد و هر شرایطی کعبه‌ی آمال و آرزوهایشان است. زیرا با گسترش همین "دموکراسی بدوی" به کل جامعه و بلخور کردن ترفندهای بورژوازی‌ای چون "دموکراسی ناب" است که نه فردا بل همین امروز عم می‌کوشند مبارزه‌ی طبقاتی را به بیراهه کشانده و سازش طبقاتی را جایگزین آن کنند.

این واقعیتی است انکارناپذیر که از آنجا که کمونیست‌ها دموکرات‌ترین انسانها هستند، هر تشکیلات کمونیستی نیز بنابه اصل سانترالیسم - دموکراتیک باید از دموکراتیک‌ترین روابط درون سازمانی برخوردار باشد تا بتواند ادامه‌کاری انقلابی داشته باشد، اما عمان سان که همین دموکرات‌ترین انسانها در مبارزه‌ی طبقاتی شدیدترین قهر انقلابی را برای منکوب کردن دشمن طبقاتی به کار می‌برند، هر تشکیلات کمونیستی نیز بنابه وظیفه‌ی انقلابی خود که آگاه کردن طبقه‌ی کارگر به منافع طبقاتی خویش و سازماندهی و عدایت مبارزات آنان علیه استثمارگران تا محو استثمار است، می‌باید در مقابل حاملان گرایشهای رفرمیستی و

لیبرالیستی در درون تشکیلات، که در واقع عوامل بورژوازی درون جنبش طبقه‌ی کارگرند، با قاطعیت تمام برخورد کند.

به راستی آنکاه که در شرایط اختناق افسار کسب‌خسته‌ی حاکم، جرم پخش يك برك اعلامیه و حتی خواندن آن ممکن است اعدام باشد، آیا سخن گفتن از "دموکراسی وسیع" تحت عناوینی چون: تشکیل کنفرانسها، نشستهای وسیع و جز اینها به منظور رای گیری جهت اتخاذ این یا آن تاکتیک و انتخاب این یا آن مسئول فلان بخش تشکیلات، به زیر سنوال بردن کل تشکیلات محسوب نمی‌گردد؟ آیا اتخاذ چنین شیوه‌هایی، قربانی کردن حقوق دموکراتیک توده‌های تشکیلاتی، که برای ادامه‌کاری انقلابی تشکیلات هر آن جان بر کف مشغول مبارزه با بیدادگران حاکم و حافظان نظم سرمایه‌اند، در مسلح دموکراسی بدوی نیست؟ آیا این "دموکراسی" بازبها نتیجه‌ای جز فراغ کردن زمینه برای ضربات پلیس به تشکیلات خواهد داشت؟ آیا این جز خیانت به فعالین سازمانی که با تحمل شدیدترین مشکلات و شکنجه‌ها به ادامه‌کاری انقلابی و حفظ اسرار تشکیلاتی اصرار می‌ورزند، چیز دیگری است؟

لنین، خطاب به منادیان سازش طبقاتی که اپورتونیسم تشکیلاتی و رفرمیسم خود را با دفاع از اصل "انتخابات آزاد" و "دموکراسی وسیع" درون تشکیلاتی، در هر شرایطی، تحت عناوین ظاهراً فریبنده‌ای چون رعایت "دموکراسی" و دفاع از حقوق "توده‌های تشکیلاتی" به نمایش می‌گذارند، در رساله‌ی معروفش، "چه باید کرد؟" چنین می‌گوید:

"دموکراتیسم وسیع" سازمان حزبی در ظلمت استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف ژاندارمها رایج است فقط يك بازبجی پوچ و

زبان بخش است. این يك بازجی‌ی پوچ است زیرا در عمل هیچ سازمان انقلابی مرکز دموکراتیسم وسیع را حتی با وجود منت‌های تمایل اجرا نکرده و نمی‌تواند اجرا کند. این يك بازجی‌ی زبان بخش است. زیرا کوشش برای به کار بردن اصل 'دموکراتیسم وسیع' فقط کار پلیس را در مورد ایجاد سوانح بزرگ تسهیل کرده و خرده‌کاری را که امروز رایج است ابدی می‌نماید! (چه باید کرد؟ ، همانجا، ص ۱۲۶ ، تاکید از لنین)

لنین، که در سال ۱۹۰۲ بدین گونه قاطع با حاملان و مبلنان کرایش‌های لیبرالی در درون سوسیال دموکراسی برخورد می‌کرد در تداوم همین خط انقلابی و مارکسیستی است که در سال ۱۹۱۹ " دموکراسی ناب " و " آزادی عمگانی " را به مسخره گرفتن توده‌ها می‌داند و برای حفظ دست‌آورد‌های انقلاب بر دیکتاتوری پرولتاریا اصرار می‌ورزد.

لنین، در برخورد با اپورتونیسم تشکیلاتی به درستی بارها بر این نکته تاکید می‌کند که به کار بردن اصل " دموکراتیسم وسیع " ، که آن روز از سوی برنشتین‌ها و اکونومیست‌ها مطرح می‌شد، " بازجی‌ی زبان بخش است " که می‌تواند باعث از عم پاشی تشکیلات کمونیستی شود. او در ادامه‌ی همین بحث، خطاب به آنان که به دلیل تمایل " توده‌ی جوانان محصل و کارگر " به " دموکراسی بدوی " می‌کوشند با مطرح کردن رعایت " دموکراسی وسیع " رفرمیسم خود را پنهان دارند و " جماعت " را به کرد خود جمع کنند چنین اضافه می‌کند:

" کسی که در جنبش ما عملا کار کرده باشد می‌داند که نظریه‌ی 'بدوی' در مورد دموکراسی به چه میزان وسیعی میان توده‌ی

جوانان محصل و کارگر شیوع دارد. تعجب‌آور نیست که این نظریه عم در آیین نامه‌ها و عم در نشریات نفوذ می‌نماید. اکونومیست‌های برنشتین‌ماب در آیین نامه‌ی خود چنین نوشته‌اند: ' ماده‌ی ۱۰: عمه‌ی کارهایی که با منافع تمام سازمان اتحادیه تماس دارد با اکثریت آرای اعضای آن حل می‌شود ' اکونومیست‌های تروریست‌ماب ما عم عم‌آنگ با آنها می‌گویند ' لازم است که تصمیمات کمیته از عمه‌ی محفل‌ها بگذرد و فقط بعد از آن به صورت تصمیمات حقیقی درآید. ' توجه کنید که

رفرمیست‌ها تمامی کوششان همین است که تحت الفاظ عامه‌پسند که در " میان توده‌ی جوانان محصل و کارگر شیوع دارد " لیبرالیسم خود را به جای عملکرد‌های انقلابی بنشانند و با دامن زدن به اصل " دموکراتیسم وسیع " زمینه را برای نفی جوهر مبارزه‌ی طبقاتی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا فراهم آورند. پر واضح است که " این عمل صرفا برای ایجاد تاثیر " نمی‌تواند باشد، بلکه با هدف ایجاد زمینه برای سازش طبقاتی صورت می‌گیرد. زیرا آنان که امروز سائترالیسم را در يك تشکیلات کمونیستی " حکومت نظامی " می‌نامند، بی‌شک متعاقب آن دیکتاتوری پرولتاریا را در جامعه‌ای که با انقلاب از بورژوازی خلع ید کرده

●● دموکراسی بورژوازی در عین اینکه نسبت به نظامات فرون وسطایی پیشرفت تاریخی عظیمی به شمار می‌رود، عموماً، دموکراسی محدود، سر و دم بریده، جعلی و سالوسانه‌ای باقی می‌ماند (و در شرایط سرمایه‌داری نمی‌تواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم فردوس برین و برای استثمار شونده‌گان و تهیدستان در حکم دام و فریب است. ●● لنین

است عملی " ضدانسانی " قلمداد خواهند کرد که باید با تمامی توان در مقابل آن ایستاد، و همچون کاتوشکی فریاد خواهند زد " وقتی اکثریت در دست است چه نیازی به دیکتاتوری وجود دارد؟ "

تنوری و پراتیک انقلابی ثابت کرده است که يك سازمان کمونیستی، که بر ادامه‌کاری انقلابی خود در شرایط اختناق سیاه و عنان کسب‌خته اصرار و تاکید دارد، می‌باید، علی‌رغم تمام اتهاماتی که از طرف عوامل رنگارنگ بورژوازی برای جلوگیری از ادامه‌کاری انقلابی آن انجام می‌گیرد، تلاش کند که با برخورداری از مرکزیتی قوی، با " عناصر ناستوار و منززلزل " برخوردی جدی داشته باشد و برنامه‌های انقلابی خود را بدون هیچ تزلزلی به پیش برد. این تنها راه حفظ ادامه‌کاری يك

این تقاضای اجرای وسیع رفراندم علاوه بر تقاضای ساختن نام تشکیلات بر اساس انتخابی به میان کشیده شده است! البته ما عم به هیچ وجه در این فکر نیستیم که پراتیسین‌هایی را که امکان فوق‌العاده کمی برای آشنایی با تنوری و عمل سازمان‌های واقعا دموکراتیک داشته‌اند در این مورد سرزنش کنیم. ولی وقتی 'رابوچیہ دلوا'^۲ که ادعای نقش رهبری دارد در چنین شرایطی به صدور قطعنامه‌ی مربوط به اصل 'دموکراتیک وسیع' اکتفا می‌نماید، چطور ممکن است این عمل صرفا برای ایجاد تاثیر بوده باشد! (همانجا، ص ۱۲۷ ، تاکید از ما است) آری واقعیت این است که

سازمان کمونیستی مرکب از انقلابیون حرفه‌ای، در شرایط دیکتاتوری و اختناق سیاه و عنان کسبخته است.

در چنین شرایطی اصل دموکراسی درون تشکیلاتی نه با کار گیری "دموکراسی وسیع"، ساختن تشکیلات از پایین به بالا"، "انتخابات عمکائی"، تشکیل "کنفرانسهای وسیع" و ...، که تنها کار پلیس سیاسی را در شکار انقلابیون آسان و "خرده کاری" را "ابدی" می‌کند، بلکه با گسترش اصل انتقاد و انتقاد از خود، پذیرش برنامه‌های مصوب کنکره‌ها و پلنوم‌های سازمانی و مرکزیت تشکیلات و اجرای صادقانه این برنامه‌ها توسط تمامی اعضا، که می‌باید با اعتماد رفیقانه‌ی کامل در سطح تشکیلات همراه باشد، تحقق می‌یابد. عمین امر باعث می‌گردد که در چنین شرایطی در مقوله‌ی با اعمیت سانترالیسم - دموکراتیک، سانترالیسم از برجستگی ویژه‌ای برخوردار گردد و چه بسا که این اعمیت الزامی سانترالیسم که در آیین نامه‌های رسمی سازمانی منجلی می‌گردد،

"به نظر افرادی که به شیوه‌ی ایلو مفشچیا" به پوشیدن کفش راحتی و جامه‌ی گل و گنژاد خانگی محفل بازی خانوادگی عادت کرده‌اند (این) آیین نامه‌ی رسمی هم محدود می‌آید، هم تنگ، هم کمرشکن و هم پست، هم بوروکراتیک و هم بندکی‌آور و هم برای پیروسی آزاد مبارزه‌ی مسلکی دست و پا گیر" (لنین، یک گام به پیش، دو گام به پس، همانجا، ص ۲۶۶، پرانتز از ما است)

و این افراد را به آه و ناله و می‌دارد که دموکراسی را قربانی سانترالیسم می‌کنند. اما کمونیستها با فاطعیت خواهند گفت ما "به هیچ وجه از کلمات دمشتناک راجع به حکومت نظامی

در حزب' و 'قوانین فوق‌العاده بر ضد افراد و گروههای جداگانه' و غیره و غیره ترس و عراسی "نداریم، زیرا اعتقاد راسخ داریم که "دموکراتیسم وسیع سازمان حزبی در ظلمت استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف ژاندارمها رایج است فقط یک بازیچه‌ی پوچ و زیان بخش است"

اما آیا سانترالیسم - دموکراتیک تنها "در ظلمت استبداد" یکی از اصول اساسی هر سازمان کمونیستی است، که بدون رعایت آن از عم پاشی سازمان حتمی و ادامه‌کاری انقلابی غیرممکن است؟ یا در شرایطی که در جامعه‌ی محل فعالیت‌های کمونیستها علی‌رغم حاکمیت بورژوازی برخی آزادیهای سیاسی وجود دارد (مانند پاره‌ای از جوامع اروپایی) و ظاهراً کمونیستها آزادانه می‌توانند فعالیت‌های سیاسی - صنعتی، نشست‌های وسیع، انتخابات گسترده و غیره داشته باشند، نیز اصل سانترالیسم - دموکراتیک الزامی است؟

واقعیت این است که اگرچه در اثر مبارزات تاریخی کارگران و زحمتکشان و نیروهای انقلابی و مترقی در برخی از کشورها، بورژوازی نتوانسته آزادیهای سیاسی را که طی یک پیروسی تاریخی بر او تحمیل شده است تمام و کمال مورد بیورش قرار دهد و مجبور به پذیرش آنها، اگرچه به طور صوری، شده است و نتیجتاً امکان برخی فعالیت‌های علنی برای کمونیستها در این کشورها وجود دارد، اما این به عیچ وجه به این مفهوم نیست که در این جوامع سازمان‌های کمونیستی چه آنان که محل اصلی فعالیت‌هایشان درون این گونه کشورها است و چه آنان که محل اصلی فعالیت‌هایشان کشورعای تحت سلطه است و بخشاً به عنوان فعالیت‌های بین‌المللی خود در این کشورها فعالیت‌هایی دارند، مجازند که دارای سازمانی کاملاً علنی باشند.

آنان که مبارزه‌ی طبقاتی را واقعاً باور داشته باشند و از تضاد آشتی‌ناپذیر بین پرولتاریا و بورژوازی به عنوان دو طبقه‌ی ذاتاً متخاصم درکی مارکسیست - لنینیستی داشته باشند، می‌دانند که بورژوازی هر آن ممکن است به اشکال گوناگون و به بهانه‌های مختلف عجوم خود را به کمونیستها گسترش دهد و در فعالیت‌های اجتماعی آنان اخلاص جدی ایجاد کرده و در صورت امکان آن را متوقف سازد. عموماً باید بر این واقعیت انکار ناپذیر تاکید داشت که "دموکراسی بورژوازی در عین اینکه نسبت به نظامات قرون وسطایی پیشرفت تاریخی عظیمی به شمار می‌رود، عموماً، دموکراسی محدود، سر و دم بریده، جعلی و سالوسانه‌ای باقی می‌ماند (و در شرایط سرمایه‌داری نمی‌تواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم فردوس برین و برای استثمار شونداکان و نهیدستان در حکم دام و فریب است" (لنین، انقلاب پرولتری و کائوسکی مرشد، همانجا، ص ۶۳۳، تاکید از ما است) به عمین دلیل ساده، واضح و در عین حال بسیار با اعمیت، هر سازمان کمونیستی‌ای که بخواهد در جامعه‌ی "آزاد" تحت سلطه‌ی بورژوازی، به مثابه‌ی یک سازمان رزمنده و مدافع منافع پرولتاریا، ادامه‌کاری انقلابی داشته باشد، تحت عیچ شرایطی نباید به خود اجازه دهد که تمام و کمال علنی گردد. چراکه در چنین جوامعی نیز هرگاه یک سازمان کمونیستی کلاً به صورت علنی درآید، تنها دو راه در مقابلش باقی می‌ماند یا از هم پاشی و اضمحلال کامل و یا در غلطیدن به منجلاب رفرمیسم و سرانجام دنباله‌روان تمام عیار از بورژوازی.

اگرچه در چنین جوامعی به دلیل وجود شرایط نسبتاً آزاد سیاسی "عمه می‌دانند مثلاً یک سیاستمدار فعالیتش را از کجا شروع کرده و چه راه تکاملی را طی کرده، در دقایق دشوار زندگی

چگونه عمل کرده است و عموماً دارای چگونه خاصیتی است، و از این رو طبیعی است که این گونه افراد را تمام اعضای حزب می‌توانند با علم به اوضاع برای شغل معین حزبی انتخاب کنند یا نکنند. وجود نظارت امکانی (عساکر به معنای حقیقی کلمه) بر عضو حزب در هر قدمی که در میدان فعالیت سیاسی بر می‌دارد، یک دستگاه خودکار ایجاد می‌نماید که محصول آن همان چیزی است که در زیست شناسی آن را 'بقای اصلح' می‌نامند. (لنین، چه باید کرد؟، همانجا، ص ۱۲۶) شرایط باز سیاسی این امکان را به اعضا و فعالین یک سازمان کمونیستی می‌دهد که با دقت

را به مبارزه‌ی طبقاتی بی‌وقفه افشا کند و خلاصه لحظه‌ای از مبارزه با اپورتونیسیم در اشکال مختلف آن باز نایستد. "عساکر اپورتونیستی که در رشته‌ی امور سازمانی نیز با همان شیوه‌ای در مقابل روحیه‌ی بورژوازی سیر می‌اندازد و با همان شیوه‌ای نظریه‌ی دموکراتیسیم بورژوایی را بدون نظر انتقادی می‌پذیرد و از برندگی سلاح مبارزه‌ی طبقاتی می‌کاهد که در رشته‌ی برنامه و تاکتیکها عمل می‌کند." (لنین، یک کام به پیش، دو کام به پس، همانجا، ص ۲۳۶) تنها در این صورت است که تشکیلات کمونیستی می‌تواند از درغلندیدن خود به دامن لیبرالیسم و رفرمیسم که اتفاقاً در

●● عمان اپورتونیستی که در رشته‌ی امور سازمانی نیز با همان شیوه‌ای در مقابل روحیه‌ی بورژوازی سیر می‌اندازد و با همان شیوه‌ی نظریه‌ی دموکراتیسیم بورژوایی را بدون نظر انتقادی می‌پذیرد و از برندگی سلاح مبارزه‌ی طبقاتی می‌کاهد که در رشته‌ی برنامه و تاکتیکها عمل می‌کند. ●●

بیشتری حرکات کل تشکیلات را زیر نظر داشته باشند، در نشستها و کنفرانسهای وسیع با اشتیاقات برخوردی فعال و همه‌جانبه کنند و یا در مواقع لزوم پای انتخابات مختلف برای گزینش اعضا و مسئولین این یا آن ارگان بروند و ... با این همه این امر به هیچ وجه نباید منجر به حاکم شدن "دموکراسی بدوی" یا به عبارت بهتر لیبرالیسم مورد پسند مشتاقان "گفش راحتی و جامه‌ی کل و کلاه خانگی محفل بازی خانوادگی" بر یک سازمان کمونیستی شود. بلکه در چنین جوامعی نیز تشکیلات کمونیستی برای ادامه‌کاری انقلابی باید بنیادش بر سانترالیسم - دموکراتیک استوار باشد، با محفل بازی به شدت مبارزه کرده، "در مورد عناصر ناستوار و متزلزل" با قاطعیت تمام برخورد کند، بی‌اعتقادی مشتاقان "دموکراسی ناب"

این کشورها خطر آن به مراتب بیشتر از جوامعی است که "ترظلمت استبداد" بسر می‌برند جلوگیری کند. به خصوص اهمیت این مساله برای آن بخشهایی از سازمانهای کمونیستی و هواداران آنها که محل اصلی فعالیتشان کشورهای تحت سلطه است، به دلیل ارتباطاتی که با فعالین درون مرزی دارند و الزامات نکات امنیتی به مراتب بیشتر از سازمانهای کمونیستی محلی این کشورها برایشان مطرح است، صد چندان است.

اگرچه در این جوامع به دلیل شرایط خاص اجتماعی و عدم جریان مبارزه‌ی حاد طبقاتی، چهره‌پوشی برای اپورتونیستها بسیار آسان‌تر از کشورهای است که زیر فشار اختناق سیاه و افسار کسبخته بسر می‌برند، اما از سوی دیگر، به دلیل امکان ارتباطات وسیع بین ارگانهای تشکیلاتی

و تمامی اعضا و فعالین، امکان بهره‌گیری از توان تشکیلات برای پیشبرد برنامه‌های انقلابی از جمله افشای همه‌جانبه‌ی اپورتونیسم، بسیار بیشتر از کشورهایی است که "در ظلمت استبداد" بسر می‌برند، که این خود نیز مستلزم برخورداری از یک مرکزیت منسجم، توانمند و کاردان است. حال بگذار بورژوازی و عوامل رنگارنگش که عموماً کوشیده‌اند کمونیستها را متهم به دیکتاتوری کنند با داد و بیداد نعره سر دهند که اینها "سانتر" هستند، "دیکتاتور" هستند از "دموکراسی" در روابطشان خبری نیست و بدین گونه به عوام فریبی و "تحریک جماعت" بپردازند تا بلکه در راه ارتقای مبارزه‌ی طبقاتی سدی ایجاد کنند.

اما کمونیستها با قاطعیت خواهند گفت همان‌سان که پیکردها، دستگیریها، شکنجه‌ها، اعدامها و ... پلیس سیاسی رژیمهای بورژوایی نمی‌توانند ما را از ادامه‌کاری انقلابی مان برای نابودی بورژوازی و تحقق سوسیالیسم باز دارند، فنانهای "دموکراسی" خواعانه‌ای که از حلقوم شناخته شده‌ی شما بیرون می‌آید و هدفی جز به لیبرالیسم غلطاندن سازمانهای کمونیستی و جلوگیری از ادامه‌کاری انقلابی آنها ندارد، نه تنها نمی‌توانند در اراده‌ی مبارزاتی‌مان خللی وارد آورند بلکه پیشیزی عم برایشان ارزش قایل نیستیم، چراکه "بوی تعفن ژنرال بازی مهاجران مقیم خارجه را از این کهننگوها و قطعه‌نامه‌های مربوط به تمایلات ضد دموکراتیک حس می‌کنیم." (لنین، چه باید کرد؟، همانجا، ص ۱۲۷) به همین جهت جز با تسخر به آنان نمی‌نکریم.

آری وظیفه‌ی انقلابی ما در راه تحقق اعداف مبارزاتی پرولتاریا برای رعایی از قید استثمار با درگیر شدن در این "دموکراسی" بازبها فاصله‌ای به گسترده‌ی فاصله‌ی انقلاب با رفرم دارد، و "واضح است که ما از رقابت

آهنگی شاد بر قبر خواهرم



طبق يك سنت هميشگي، با اينكه خواهرم از من كوچكتر بود و هميشه بعد از من از سر كار مي آمد، كارهاي خانه را او انجام مي داد. اصلا بدون اينكه كسي به او چيزي گفته باشد يا راهنمايش كرده باشد، درست از فردي روزي كه مادرم مرد، او همي كارهاي مادرم را دنبال گرفت. لباسهايمان را وصله مي زد، هرروز فروب و صبح زود اجاز را روشن مي كرد. حتي گاهي وقتها كه چشم پدرم را دور ميديديم، با هم كشتي هم ميگرفتيم. نمي دانم از چه زماني هردومان توي يك رختخواب مي خوابيديم و به يادم هم نمي آيد كه رختخوابمان عوض شده باشد. روزهاي اول بعد از مرگ مادرم، پدرم براي اينكه مراقبتش را از ما بيشتر كند، درست کنار اجاز مي خواباندمان تا روزي كه حال خواهرم بد شد و بجاي من پدرم بخل او مي خوابيد.

هوا خيلي سرد بود و نمد و نمدارفتني ما، با اينكه پدرم خيلي ماهرانه وصله اش زده بود، نازك بود و جلوي رطوبت كف كومه را نمي گرفت. به همين علت جاي ما هميشه سرد بود. آنقدر سرد بود كه حتي حالا هم كه دارم پير مي شوم اگر يك ظهر آتشين بدون بالاي سر داشتن ساهاي بخوام دراز كنم، فوري خونم را جمع مي كنم و مثل گلوله پشمي مي خوابم. اما خواهرم از من بدتر بود، بخصوص به خاطر اينكه خيلي لافر بود، خوابيدنش عين گربه بود. شيها پشتمان را به هم مي رسانديم و بدين ترتيب جا را گرم مي كرديم. او خيلي آرام و رام بود و بدجنسها همش از طرف من بود. گفتم كه رختخواب ما خيلي سرد و مرطوب بود و به محض اينكه از گرمي اجاز دور مي شديم و در آن مي تنديديم، از شدت سرما، عينم كه لباسمان نره اي از تنمان دور مي شد، كف رختخواب مثل سوزن بر بدنمان مي نشست. بعد از مدتي من ياد گرفته بودم، تا اول خواهرم به رختخواب نمي رفت و چند دقيقه اي در آن نمي خوابيد كه با نفسش آنرا گرم كند، نمي رفتم. او هم به من مي گفت:

- بيا بخواب، صبح مگر نمي روي سر

كار؟

آهسته به او جواب مي دادم و وانمود مي كردم كه دارم رشه كاي لباس را مي جورم، او هم روزهاي اول قبول كرده بود. اما انگار پدرم جريان را متوجه شد، آخر شب بود، سرم داد كشيد:

- ببينم، چه گرمي به تنت افتاده كه هر شب بايد رشه بگيري؟

ومن آرام به درون رختخواب مي خزيدم. بيچاره خواهرم اصلا به اين بدجنسهاي من توجهي نمي كرد، حتي فكر هم نمي كرد تا اين حد به قول خودش بدجنس باشم. وقتي كه جريان را براي ش تعريف كردم، تا چند روز بهانه مي گرفت و نمي رفت بخوابد و كارش هم پيش مي رفت، چون او بهانه اي كار خانه را مي آورد و پدرم هم كه چندان كاري به او نداشت. من هم باهاش لاج مي كردم، بعد كه ميديد فايده اي ندارد مي گفت:

- يك شب اول تو برو بخواب، يك شب من. هر شب يكي مان رختخواب را گرم كند.

ومن زير بار نمي رفتم او هم چند دقيقه بعد عقب نشيني مي كرد.

مي گفت: خوب باشه. هر دو با هم مي خوابيم - خوب شد؟

و دست آخر كه ميديد قبول نمي كنم قبل از من مي رفت مي خوابيد و همش اين را مي گفت:

- اينقدر خودت را بدجنس نكن، نانت آهر مي شوده.

گاهي وقتها از دستم به پدرم شكايهت مي برد. ميچ وقت جلوي پدرم به او چيزي نمي گفتم، فقط بعد از اينكه پدرم مي رفت يا مي خوابيد او را تهديد مي كردم و خيلي وقتها تهديدم را عمل مي كردم. نقطه ي ضعفتش را ياد گرفته بودم. او زورش از من بيشتر بود، اما تا فطنت مي كرد من موهانش را كه هميشه پل مي كرد و پشت سرش مي انداخت دور دستم تاب مي دادم و آرام مثل يك بچه كنجشك زير دستهايم مي ماندم. اصلا كينه اي نداشت، حتي بعد از كتك كاريها هم مرا آرام و ميشگون مي گرفت و مي خنديد.

خواهرم، مثل همه ي دخترهاي دنيا، براي خودش اسمي داشت. اسمش خديچو بود، اما من بيشتر "ني قليان" صداش مي كردم چون واقعا لافر بود، مين يك ني. يك روز كه پدرم براي اولين بار شنيد او را ني قليان صدا مي زنم، با آن ني قلياني كه به قول خودش آب روي آتش جيكش مي ريخت زد روي دستهام.

- يك بار ديگر روي دخترم اسم بكتاري مي كشتم.

و همين مرا وادار كرد كه همچوقت جلوي پدرم به او چيزي نگويم. پدرم واقعا مي كشم، نه اينكه بكشد، گاهي وقتها تا سرحد كشت كتكم مي زد. ديگر كسي اسم ني قليان را جلوي پدرم نياورد تا روزي كه خودش شروع كرد به حرف زدن، اكثر وقتها پدرم، بعد از اينكه ني هفت بندش را درمي آورد و تا ساعتها ني مي زد، آرام مي شد و خوش خلق، در يكي از اين شيها بود، بعد از اينكه قلياني كشيد و ني هفت بندش را از کنار ديكر كومه بيرون آورد و با آن نشسته شد به ما گفت:

ني قليان، چه اسمي! خوب ان بفاطر اين است كه درد مي كشند مثل تو تن لش و بيمار نيست. چه ني قليان، چه ني هفت بند. كسي پدرش را مي داند كه جگرش كباب شده باشد، دلش آتش گرفته باشد. وقتي اين دود لعنتش قليان را از روي آب رد مي كنم و درون سينهام مي ريزم احساس مي كنم كه دلم خنك شده است و هر وقت ني مي زنم انگار آتش را از توي سينهام برمي دارند و توي صداي ني، توي هوا پخش مي كند. خديچو حالا مثل همين ني است. با همي لافر اي وقتي مي بينمش به اندازه ي صد تا ي تو جگرم را خنك مي كند. وقتي كه درازم و هم غصه خفم مي شوم، بغضانه كه مي آيم، همان چاي تلخي كه دستم مي دهد تمام لمهاي دنيا را از دلم بيرون مي كند.

آن شب باران مي باريد. پدرم، پس از اينكه به "يا بو" سرزد، به خديچو گفت كه صبح زود بيدارش كند و رفت

خوابيد. فردا صبح بايست مي رفت سر خيش. همان طور كه دراز كشيد بود و به صداي باران گوش مي داد گفت:

- خدايا خودت رحم كن، اگر اسما ل عم سال بدى بشه، ديگر چيزي نداريم به حاجي بدهيم، مجبوريم...

بعد از اينكه صداي نفسش آرام شد و مطمئن شدم خواب است، پيچي كنان از خواهرم خواستم كه طلت گره ي پدرم را بگويد. او گفت كه حاجي امروز آمده بود اينجا مي گفت اگر بدهكار بتان را تا سر خرمن نپردازيد، بايد پست را فرستى. دو سال درخانه كار كنند. يك آتش گرفته بودم: چي؟ يعنى نوكرش بشوم؟

اصلا خوابم نبود، حتي وقتي خواهرم آهسته آهسته پدرم را بيدار مي كرد، بيدار بودم. وقتي پدرم بيدار شد، اخم كرد و به خديچو گفت: خروس مي صل، آخر اين چه وقت بيدار كردن بيود؟ خديچو من ومن كنان گفت: خودت خواستي بيدارت كنم.

پدرم، وقتي آن حالت كز كرده ي خديچو راديد، او را بوسيد و گفت: ناراحت نشو عزيزم، بابا فريبون آن صورت لافرت بيود، خواهي مي ديديم؟ دلم مي خواست تا آخرش ببينم كه نشد. چه سالي بود. دشت سرتاسر سبز بود. تا چشمت كار مي كرد خوشه بود و فله اي كه به اندازه ي يك قد بالا آمده بود. آخ چه صبي بود. نسيمي آرام مي وزيد، آرام آرام قطره هاي شبنم را روي خوشه ها و برگها مي طغاند و خوشه ها سرشان را توي عم مي گذاشتند و اينوز و آنوز مي شدند و شانه هايشان را توي شانه ها و كله هاي يديگر تكان مي دادند. يواش يواش اين نسيم تند شد و تندتر و سافه ها زير بار خوشه ها بودند وقتي باد بهشان فشار مي آورد، سرشان تا روي زمين پايين مي آمد. همه اش ترس اينترا داشت كه نكند ساقه هايشان زير سنگيني بار و باد بشكند. بعد كه باد شديدتر شد بيشتر توي هم آبيده شدند. تا دستم را به خوشه ها نزديك كردم، يادي سرد به صورتم خورد و بيدار شدم، ديدم در

کومه باز شده است. بعد دوباره خوابیدم تا دنباله‌ی خواب را ببینم، تازه کمی چشمهایم گرم شده بود که بیدارم کردی. آن سال هم سال خوبی نشد. هر روز که پدرم از مزه‌ی می‌گذاشت، می‌گفت: - هنوز کف‌پوش نشده‌اند.

خواهرم هر روز صبح بعد از اینکه اجاق را روشن می‌کرد، فقط یک استکان چای تلخ می‌خورد. می‌رفت سردار قالی و تا غروب برمی‌گشت. با اینکه طبق معمول هم‌ساله، عثمان اول بهار کومه‌مان را توی ده برهیدیم و کنار مزه‌ی آنرا دوباره سرپا کردیم، همه می‌دانستند که امسال سال خوبی نیست. دو ماه می‌شد که اصلاً باران نیاریده بود و آفتاب با زتش تند و سوزانش تمام‌مانده‌های آب توی دل زمین را بخار می‌کرد و زمین ترک ترک می‌شد. آسمان چنان با زمین قهر کرده بود که وقتی تکیه‌ای بر سپیدی به آن می‌پسیدیم، چنان بالا و دور از زمین به نظر می‌رسید که حتی چشمهای تیز و مشتاق پدرم، که در هر چیزی بارقه‌ای از امید می‌یافت، رفته رفته اعتمادش را به این ابرها و آسمان از دست می‌داد. گندمهایی که به اندازه‌ی یک وجب بیرون آمده بودند، آن زور و توان را نداشتند که در مقابل آفتاب داغ و باد گرم مقاومت کنند. هر روز زود و زودتر می‌شدند و جلوی چشم همه‌ی ما تریزیده می‌شدند و فرو می‌ریختند. دیگر هیچ امیدی به این نبود که از این مزه‌ی سوخته نانی بیرون بیاید. با این احوال، هنوز خیلی‌ها مان امیدوار بودیم و هر وقت که تکیه‌ای بری در آسمان پیدا می‌شد، آنقدر به آن نگاه می‌کردیم تا سرمان گیج می‌رفت و این ابرهای بی‌باران کوهی از خجالت در مقابل چشمهای کورسوی ما آب می‌شدند و در سینه‌ی پهن و درندشت آسمان محو می‌شدند. پدرم، یک روز که دیدم من سرم را بالا گرفته‌ام و به آسمان نگاه می‌کنم، گفت:

- از بس چشممان را توی این آسمان به دنبال ابرها گردانیم، دیگر به جای ابرها، عکس چشمهای خودمان است که سفید توی سقف آسمان ماسیده. مزه‌ی تماماً سوخته بود، دیگر بایدن یا نیاریدن فرقی نداشت. اما هر کس سعی می‌کرد، بلكه طوری، این واقعیت بی‌رحم و خشن را نرم کند. همه توی رویاهایشان چیزی را ساخته بودند که دود شدن آن چندان هم برایشان ساده نبود. هر چه زمان جلوتر می‌رفت، گمراه و تشبیهات بیشتر رقم زمین را می‌کشید و لستان زمین بیشتر بر گردن ساقه‌های

- ۱- کف‌پوش: قطه‌ای که به اندازه‌ی یک قد کیوتر رشد کرده باشد.
- ۲- terziden (تریزیده): سوخته‌ی هر چیز سبز و زنده.
- ۳- تش باد (یا آتش باد): باد گرم.

کندم می‌پسید و آنها را وامی‌برد و رویا را در میان دودی فرومی‌برد. اما رویای باران و سال بهتر همواره وجود داشت. کم‌ترک می‌شد. دور می‌شد. دورتر می‌رفت ولی از بین نمی‌رفت. هر چه شدت گریه بیشتر می‌شد، دورتر و سربالونه‌تر می‌نمود، و آنگاه که چندان دور و کم‌ترک می‌شد که به زحمت قابل تصور بود، جایش را به رویای دیگری می‌داد، نزدیک‌تر و پیرنگ‌تر. و همواره پدرم در این موارد به خودش جرات می‌داد و می‌گفت:

- نه! امسال فایده‌ای ندارد. تمام شد. تمام شد، اما سال آینده... آینده، روزهای آینده، فصل آینده، آینده. آینده حکایت غریب ما بود و هست. حکایتی که تقدیر را به زانو در می‌آورد و آنگاه که رخت از دست دادن رویایت، اندامها را سست و بی‌حرکت می‌کند، به آدم می‌زند، گرسنگی را از پاهای بی‌رمق دور می‌کند و انسان را به راه می‌اندازد. پدرم این گونه آدمی بود. هر ساقه‌ی خوشه‌ی داری که از بی‌آبی زود می‌شد، رشته‌ای از نمود نابودی نان، سال، مزه‌ی کمرش را شکسته است، او با فهای از رویای سبز و جاندارش را در آن جا می‌داد و کم‌سفت می‌گرد و وقتی تمام آرزویش خرد می‌شد و می‌ریخت، رویای آینده، بهار آینده، عمودی می‌شد که هیچکس را به آن استوار کند. حکایت غریب آینده که توانی فراتر از آب در تشنگی و بیش از نان در اوج گرسنگی دارد. و چقدر وحشتناک است که آدم این را از دست بدهد. در این صورت نمی‌توانی راه بروی، حتی اگر نان توی شکمت بچکاند و آب به حلقومت بریزند. می‌پوسی. کم و بیش با اختلاف ولی به هر حال پلاسیده می‌شوی و می‌پوسی. اما پدرم همیشه نشاطش را در رویاهایش فراهم می‌کرد، حتی در همین فصل هم وقتی تکه‌ای ابری پیدا می‌شد می‌گفت:

- دنیا را چه دیدی؟ شاید همین ابر سپید بارانی شد.

و وقتی به محض دست زدن به ساقه، گندمها خشک و تریزیده توی دست‌هایش خرد می‌شد، اسب بالدار خیالش را زمین می‌کرد. "رویاها را نباید از دست داد." حالا که اینقدر واقعیت خشن و سنگدل است، رویاها را ببرد، ببرد توی محق سلولهای قلبیت نگهش‌دارد. جایی که دست نامرادی‌ها بهش نرسد. وقتی شاخه‌ی تریزیده را روی زمین ریخت، خودش را به این دل‌خوش کرد که امسال "پایو" علیق دارد، سال بعد شخم محکم‌تری می‌زنیم و بدین ترتیب آسوده و راحت خودش را بر اسب رهوار فردا سوار می‌کرد.

چند روز گذشت. موعده‌ی خرمین سرآمد. خرمینی نبود. "آقا" هم اصلاً آن طرف پیدایش نشد. اما حاجی رضا آمد درست سر موعده هر ساله و درست روزی آمد که پدرم هرچه زور زد و با چنگال و پنجه تلاش کرد، علیق یک ساله‌ی پایو را از سینه‌ی زمین جمع نکرد. حاجی اول خیلی خوش خلقانه حرف می‌زد. پدرم هم می‌جلوی او خم و راست می‌شد. کم‌کم من گفتم که برای حاجی قلیان چاق بکنم. حاجی تمام تنم را روان‌داز کرد و گفت:

- ماشاءالله بزرگ شده، داغش را نپبینی.

و بعد رو به من کرد: خوب. قلیان را چاق کن ببینم چطور است. قلیان چاق کردن بلدی یا نه؟ در کوشی شروع کرد به مزه‌ی کردن با دقت‌دراش که صورت حسابهایش را جمع و تفریق می‌کرد. پدرم تنها پتوبهان را زیر پای حاجی پهن کرد. روی همان پتوبس که پدرم نمی‌گذاشت بهش دست بزنیم نشستند. با کفش هم. قلیان را دادم دستش و همان طور که پدرم گفته بود، مین پدر مرده‌ها دستهایم را به سینه‌ام گذاشتم و جلوی چشمم ایستادم. پدرم سعی کرد خودش را مشغول درست کردن چای کند و مرا فرستاد که کمی قند از همسایه قرض بگیرم. وقتی برگشتم آنها باهم صحبت می‌کردند. پدرم کم مانده بود که با حق هق گریه جواب آنها را بدهد.

- خوب چه کار می‌کنی؟ پدرم هیچ نگفت. او سئوالش را تکرار کرد. پدرم گفت: هرچه خودتان امر بفرمایید. خودتان که بهتر می‌دانید. اینها را نگاه کن. دشت سرتاسر سوخته است. انشاءالله سال دیگر مردانگی کنید فرستاده‌ی بدهید.

حاجی ساکت ماند. مرد همراهش، سرش را از روی دفتر بلند کرد و گفت: همین طوری که نمی‌شود. بالآخره باید حسابتان را نو کنید.

حاجی رو کرد به پدرم و گفت: تو آدم خوش حسابی هستی، من نمی‌خواهم خودت را بدسابقه کنی، خودت بگو چکار کنم. من هم پولی که دادم مال خودم نیست. مال مردم است، من زمین را از خان‌اجاره کرده‌ام و او شرط نکرده است که اگر بهار چه شود، اگر خشکالی شد چه شود. اول حق‌الاجاره را می‌خواهد. من راهی ندارم، شما هم که به زور بهتان زمین نداده‌اند، خودتان زمین را اجاره کرده‌اید.

پدرم، که سعی می‌کرد خشمش را پنهان کند، گفت: فدای خدای خان بشوم. این خدا هم... حاجی اهم کرد و گفت: از آدم متدین و موقول مثل شما این حرفها بعید است، خدا راه را داده، چاه

را هم داده، چشم را هم داده، مگر خدا مجبور کرد که زمین را اجاره کنی؟ خداوندگار ارحم الراحمین گفته است که از تو حرکت، از ما هم برکت. هر کس کار کند اجرش را می‌بیند.

- آفر، حاجی آقا، قربان قدمتان بشوم، چه حرکتی، چه چیزی، مثل دوتا پایو سگدو می‌زنیم؟ زمین را با ناخن‌هام می‌خراشم، اما آخر سر فوت می‌شود، هوا می‌رود. چه حرکتی، چه برکتی؟ در مدتی که پدرم و حاجی صحبت می‌کردند، مباشر حاجی زیر لبی حساب می‌کرد. حق‌الاجاره پانصد تومان، آذوقه پانصد تومان، داده یک قالی به قیمت ۲۰۰ تومان.

بعد از اینکه مشتی پس‌پس حساب کرد، سرش را بلند کرد و گفت: بدهکاری حیدر می‌شود ۷۰۰ تومان. و رو کرد به حاجی. حاجی آقا غروب می‌شود، باید خانه‌های دیگر هم سر بزنیم. و حاجی گفت: من یک راه حل دارم، البته مجبور نمی‌کنم. این بجهات چکار می‌کنی؟ می‌بریش خانه برای مهمانها قلیان چاق می‌کند. پدرم، که کوبی کاره به جگرش نهاده باشی، کف دستش را روی زمین کوبید: حاج آقا محض خدا، محض این خاک، این فکر را از سرت بیرون کن، هر راه حل دیگری داری حاضرم.

حاجی، که شیون گریه‌ی من و عصیانیت پدرم را دیده، گفت: دخترت چی؟

پدرم به پلک‌باز و رفت، مدتی هیچ نگفت و بعد، فریاد زد: نه، نه! نه حاجی تو خودت هم ناموس داری. ما بدبخت هستیم، گشته هستیم، اما نه نژمان را به نوکری می‌دهیم، و نه لاسمان را به گنیزی. اگر سرمان بالای دار برون...
مباشر حاجی گفت: نه بابا، حاجی مرد خداست. منظورش این نیست که، می‌گوید دخترت به جای دوتا قالی سالی چهارتا بیافد.

پدرم، که کمی آرامشش را باز یافته بود، گفت: حاجی خدا گواه است این بی‌زبون از گل‌ی شفق هر روز می‌رود سر دار فروب برمی‌گردد، با این همه به زور توانسته دوتا را برای شما و یکی هم نصفه نصفه برای خرجی خودمان بیافد. رحم کنید. به پستی این بچه‌ها. و آخر سر قرار شد که خدیجو به جای دوتا قالی امسال ستا قالی بیافد. آن سال این طور تمام شد. و خدیجو سه قالی بافت که مال‌انجاری‌زمینی را بدهد که پدرم در آن کندم کاشت و خون جگر درو کرد. از آن موقع خدیجو بی‌حرف‌تر و ساکت‌تر شد. در تمام مدتی که هوا روشن بود از روی قالی بلند نمی‌شد. وقتی می‌رسید چنان خسته - ترو لاس (100) زن و مرد.

يك چیزی مثل سنگلاخ درست کرده‌ام و از لای این سنگهای خاکستری رنگ يك گل قشك بیرون می‌آید. آنجان روشن و سفید است که به محض اینکه چشم کسی به قالی بیفتد، اول آن را می‌بیند. بقیه از همه ی گل‌های پر نقش و نگار مشخص است. فقط چندتا گلبرگ دارد. از يك پایز کوچک که زیر سنگلاخها خوابیده است، این گلبرگها بالا می‌آیند و باز می‌شوند."

آن روزها حتی از من می‌خواست که فردا زودتر از سر کار برگردم و قبل از فرود آفتاب بروم سر دار قالی و گلش را ببینم. رفتن گلش را دیدم. مجیب و فریبا بود. همان زمینه‌ای آبی تیره از میان سنگلاخها چند گلبرگ سفید، روی سنگها پهن شده بود. هرچه از او سوال می‌کردم که این چه گلی است می‌گفت:

"نمی‌دانم. اسمش را نمی‌دانم." با اینکه بهار بود و هر نوع گلی را می‌شد در صرا پیدا کرد او می‌گفت:

"صبر کن بخت نشان می‌دهم." تابستان تمام شد و او حرفی نزد. دیگر داشتم گل خدیجو را فراموش می‌کردم. پائیز بود. تنش باد و آفتاب همه ی گلها را سوزانده بود و پخش و پلا کرده بود. آن روز او خیلی خوشحال بود. نمی‌دانستم چه واقعه‌ای اتفاق افتاده است. دو دستش را طوری روی هم گذاشته بود که اول فکر کردم کیبوتری را در دست دارد. همان طور که دستش را جلویم گرفتند بود، گفت:

اگر گفتی؟ اگر گفتی نوب دستهایم چیست؟
و من احساسهای مختلفی زدم. او می‌خندید و همه‌اش می‌گفت: نه، دیدی نتوانستی حدس بزنی؟ يك دفعه دستش را باز کرده در آن فریب کف دستش درخشندگی خاصی داشت.
- این است. دیدی بهت گفتم، دیدی بهت گفتم هم چنین گلی وجود دارد؟

آخر توی این فصل، بعد از روزهای داغ تابستان، که جز گرما و حرارت و ترکیدگی زمین چیزی باقی نمی‌ماند، این گل را از کیا آورده است؟ من گلبی بود که خودش روی قالی نقش کرده بود. آن را به من داد. نه او نامش را می‌دانست و نه من. با اینکه پدرم اسم آن را به من گفتم ولی من خوش دارم هنوز هم آن را به نام گل خدیجو بشناسم. همان شب قرار گذاشتیم با پدرم صحبت کنیم. پدرم خوشحال بود. وقتی آمد کیه‌ای را به پشت داشت. به محض اینکه به در کومه رسید، گفت:

- خدیجو، خدا اجاق کورت نکند. چندتا تپو آلتست کن تا قار و قورش

را بخوابانیم. و آن شب جشن حسابی بود. پدرم نشسته بود و می‌خندید به من گفتم:

"هفت بند را بیاور. بیار تا حالا که پایو را خورده‌ایم، يك فانتع‌ای برایش بدهم."

و آن وقت بود که فهمیدم پایورا فروخته است و با آن يك کیه‌ی آرد خریده است. نی زد و خوشحال بود. مایه‌یچ می‌کردیم که با پدرم مطرح کنیم یا نه؟ پدرم که خنده‌ی ما را دید خدیجو را تا توی بغلش فشرد و آن گل را از او گرفت:

ها؟ گل "بسمت باران" پیش از آمدن باران. توی اول پاییز در می‌آید. خیلی جان سخت است. توی تمام تابستان خودش را نگم می‌آورد. تا اول پاییز شکوفه بدهد. گل خیلی باشکونی است. خبر از باران می‌دهد. هر سالی که این گلها زیاد باشد، سال حتما خوب است.



خواهرم دیگی حرفی نمی‌زد. حتی از گلش مرتب می‌رفت سر کارش و می‌آمد. تا آن روز صبح لمنتش. روزی که برای همیشه در رختخواب ماند. بیدار شد.

زور زد نتوانست بلند شود. تا سینه نیم خیز شد، به خودش تگانی داد. ولی نتوانست تنش را از زمین بلند کند. آرام پهن شد توی زمینه‌ی تیره و خاکستری رنگ رختخواب. به صورتش نگاه کردم. رنگ گاه داشت. ترسیدم.

پدرم را صدا زدم. زنهای همسایه برایش نبات داغ درست کردند. هر لحظه چشم‌هایش بی‌موقتتر می‌شد. هر کس چیزی می‌گفت. یکی می‌گفت دعا کنبد. یکی می‌گفت بپریدش دگتر. یکی می‌گفت بپریدش امامزاده. دو سه روز می‌رفتم امامزاده. برایش دعا می‌کردم. ولی وقتی برمی‌گشتم می‌دیدم حالش بدتر شده است. بعد یادم آمد که امامزاده‌ها فقط شب مراد می‌دهند. به همین دلیل شب راه افتادم. قبرستان ساکت بود.

سکوت وحشت‌انگیز بود. در میان انبوه قبرها، هیكل درشت و ر آمده‌ی امامزاده بیشتر به هیولایی شبیه بود. با این احوال خودم را به آن رساندم. دستم می‌لرزید. پام بی‌جان بود باید داخل می‌شدم. پای ضریح. آنها فقط آنجا مراد می‌دهد. وقتی که در انبوه تاریکی و ترس فرق شوی. فقط آن وقت باید می‌ماندم، در همان ضریح، و می‌خواهیدم، تا صبح. چشمانم را برهم گذاشتم همان

بیرون ماندم. قلمب می‌زد. صدایی مثل طبل در گوشم بود. خواب؟ تنها چیزی که محال بود فکرش را بکنم خواب بود. ترس لمنتش نگذاشت که بخوابم. هوا روشن شد و من مراد نگرفته برگشتم. حال خواهرم بدتر شده بود. تمام آرزوی من این شده بود که هرچه زودتر باز شب بشود و من خودم را به امامزاده برسانم و ازش مراد بگیرم. در تمام مدت روز التماس کردم به خدا که امامزاده، به همه داخل اتاق که می‌شدم، چشمان بی‌رمق خواهرم بود و گریه. بیرون وسوسه می‌شدم، شاید حالش بهتر شده باشد. خدا را چه دیده‌ای. برو تو، برو ببین. و گریه می‌کردم، پدرم به خدیجو اشاره می‌کرد و می‌گفت:

"اگر ببیند گریه می‌کنی، ناراحت می‌شود."

شب شد. خودم را به امامزاده رساندم. التماس کردم. خاک پای ضریحش را به سر و صورتم مالیدم. با زبانم تمام دور ضریحش را پاک کردم. التماس کردم. جلوی چشم هیولایی بود. چشم باز می‌کردم بود. چشم می‌ستم بود. به نظرم رسید چیزی وارد شد. پاک خشک زد. به نظرم واضح‌تر



شد. مثل امامزاده نبود. نمی‌دانم چه بود. خواستم به او التماس کنم، زبانم بند آمد. چشمانم را بستم. با چشمان بسته هم می‌دیدمش، يك لحظه از نظرم دور نمی‌شد. يك دفعه خودم را بیرون انداختم. چیزی نبود. جز تاریکی و هم همه‌ای که گردش خون من توی گوشه‌ها داشت. دیگر جرات داخل شدن نداشتم. اما خواهرم به محض اینکه به یاد او افتادم، ترس از بادم رفت. دوباره رفتن تو. همان جا، پای فریح ماندم. ول ترس دوباره سراپایم را فرا گرفت. چشمم را بستم. هر لحظه يك هیولا در نظرم می‌آمد. حتی چنان گنج شده بودم که برای لحظاتی نمی‌دانستم منتظر چه چیزی هستم و برای چه چیزی اینجا آمده‌ام. خودم را به فریح چسباندم و فرم جزم کردم تا مراد ندمد. ول نکنم. لحظات طولانی بود و ترس بی‌پایان. به نظرم رسید صدایی از بیرون می‌آید. صدای پا. اما نه. صدای پای آدم نبود. به خودم خندیدم "آفر خرد خدا امامزاده که پیاده نمی‌آید. سوار باله‌های فرشته می‌آید." اما صدا بود. واقعا صدا می‌آمد و صدا نزدیک‌تر شد. فریح را ول کردم. ترکوشه‌ای چپانه زدم.

- یا حضرت عباس خودم جنی نشوم، گذشتم.

تندیک شده دم در امامزاده ایستادم. چشم‌هایم را بستم. چشم‌هایم برق می‌زد. نریه زده. خواستم داخل شوم. جیب کشیدم و ندانستم چه شده. بعد که به هوش آمدم و خودم را بیرون انداختم، کرگی شلاق کش دور می‌شد و همچنان نریه می‌کشید. یواش یواش، از امامزاده دور شدم. بعد توی دلم به او فحش دادم. بعد به صدای بلند به او فحش دادم و آفر سر سنگی به سویش انداختم، صدای فرخورد سنگ و فلز در شب سیاه و سکوت قبرستان. یک‌جا داشتم، چنتا قرض کردم و نودیدم. نودیدم. به آفر قبرستان رسیده بودم که پایم توی چاله‌ای گیر کرد. زور زدم. به نظرم رسید که کسی پایم را گرفته است. از هوش رفتم، بعد که به هوش آمدم دیدم پایم پس یکی از سنگهای قبر گیر کرده است. پایم را بیرون کشیدم و لنگان نودیدم.

▽ ▽ ▽

فردا که پدرم خدیجو را کول کشید، می‌خواستم بگویم که امامزاده مراد ده نیست، ولی ترسیدم به پدرم بگویم. تازه او هم حرفم را باور نمی‌کرد. شب آن هم دو شب. نه باورش برایش سخت بود. فریب برگشتم و مرادی نگرفته بودیم. حال خدیجو هر لحظه بدتر می‌شد. دیگر نه حرف می‌زد و نه دهانش را باز می‌کرد که چیزی بخورد. حتی وقتی

که دختر همکارش هم آمد:

- خدیجو، چیزی نیست، خوب می‌شوی. نگاه کن منم.

اما خدیجو نگاه نکرد. چشم‌هایم بسته بود. دست زیر سرش بود او را تا سینه بالا آورد.

- نگاه کن. منم. قالی هم تمام شد. تو خوب می‌شوی. با هم ...

چشمش را کمی باز کرد و به همه ما نگاه کرد. این بار مرا بیرون نکردند که کوبه‌ام را نبینند. چشمان او همان لایه‌ی نازک مه‌آلود را داشت. با حالتی که به حرف زدن زنده‌ها نمی‌ماند گفت:

- تمام شده. من هم تده. ام. ش. ...

دیگر نه حرفی زد و نه کسی توان داشت که از او چیزی بپرسد. این حالت و حرفهایم همه را به کوبه انداخت. پدرم سعی می‌کرد جلوی کوبه‌اش را بگیرد و ما را دل‌داری بدهد:

- خوب می‌شود، چیزی نیست. فردا. فردا خوب می‌شود.

و همین فردا، حکایت فریب پدرم، حکایت دوام و بقای او در درد و توستی و زخمه‌های بی‌نریه بود. هر روز که می‌گذشت می‌گفت: فردا خوب می‌شود. و هر روز فرادایش را دورتر می‌برد، هر روز به بهانه‌ای:

- سختی‌اش، سه‌روز بود. وقتی روز سوم شد بد یعنی خطری نیست.

اما روز چهارم که شد، خدیجو دیگر اصلا چشم باز نکرد. پدرم هم گویی ناامید شده بود، چون دیگر نکفت: "چیزی نیست" خدیجو را کول کشید. یکی از زنها جلوی پدرم را گرفت:

- کجا می‌بری؟ بی‌زبانی فرمایش نده. اینکه جان ندارد، کجا می‌بری؟

پدرم کوبه کرد و صورتش را پنهان کرد. آنها از جلو و من پشت سرشان، پدرم ترسرت "بابو" بود:

- خدا خیرشان ندهد، اگر از دست من درش نیاورده بودند، زودتر می‌رساندمش شهر.

در بین راه سرش روی شانه‌های پدرم تکان می‌خورد. گاهی وقتها احساس می‌کردم چشمانش را باز می‌کند. به او نزدیک می‌شدم. دستش را می‌بوسیدم. حرکتی نمی‌کرد. دستانش سرد بود. یکبار چشم باز کرد نگاهش را از من گرفت و از بالای سر من ترسنتهای دشت سوخته چشم نداشت. کوبی با اصرار جیبی همهمیز را با نگاهش می‌پلمید.

دکتر وقتی معاینه‌اش تمام شد، بدون اینکه حرفی بزند، نسخه‌ای را دست پدرم داد. مریض بعدی را که معاینه می‌کرد، به ما گفت:

- چیزی نیست. مهمیز دست خداست. انشاءالله که خوب... داروخانه و ما بیرون آمدم. به اولین داروخانه که رسیدیم. پدرم وارد داروخانه

شد و مرا با خدیجو تنها گذاشت. از سبکی او وحشت کردم. توی دستهایم همین يك گجشك بود که غیر از پر چیزی از او نمانده باشد. سبک سبک بود. شروع کرد به سرفه کردن. خوشحال شدم که دوباره سرفه می‌کند، آفر تا وقتی که سرفه می‌کرد حالش خوب بود. وقتی که دیدم خون چرك از دهانش بیرون زد، سرش را کج کردم. صدای پدرم بلند بود. التماس.

- آقا غیر جوانیت، بلاکروند چشمت. بی‌زبون دارد تلف می‌شود. کمک کن. ندارم. به اندازه‌ی همین دوتومانم دوا بده. نصف، سه‌يك، چهار يك. هر قدر که می‌شود.

به او خندیدند و بیرونش انداختند. - مگر بقالیست؟ نسخه نسخه‌است. او راه افتاد به طرف داروخانه‌ی بعدی. من به دنبالشان بودم. به يك خیابان بزرگ رسیدیم. از هر کس می‌پرسید:

- داروخانه، داروخانه.

وقتی داروخانه را نزدیک دیدم خوشحال شدم. دستهای خواهرم را گرفتم: "رسیدیم، الان دوا می‌خورم، خوب می‌شوی." يك دفعه دیدم صورت خدیجو همین گجشكي شد که گردشش را فشار بدهند. چند بار دهانش را باز کرد ولی نتوانست نفس بکشد. يك دفعه دهانش به همان حالت باز ماند. رگهای گردشش برجسته شد و بعد آرام و بی‌حرکت ماند. جیب زدم. پدرم ایستاد. درست در داروخانه‌ی بعدی. خون‌آبه و چرك هنوز هم از دهانش سرازیر بود. با همان نسخه خون و چرك را پاک کرد. بغل داروخانه يك فرش فروشی چند دهنه بود. مردی از آن بیرون آمد.

- اینجا نه! اینجا را کثیف نکن.

پدرم خدیجو را کنار دیوار روبرو گذاشت. چادریشی رویش کشید. من ماندم تنهایی و خدیجو که سفید برف آسفالت‌تغیابان راحت خوابیده بود. به روبرو نگاه کردم، خودش بود. فرش خودش با همان گلش. احساس کردم دارم خفه می‌شوم. گردنم درد می‌کرد. ولی کوبه نکردم. همش دستم را توی جیبم کرده بودم و محکم آن سرنگ کهنه را فشار می‌دادم. وقتی آنرا لمس می‌کردم و به فردا فکر می‌کردم، پایم جان می‌گرفت و دلم قرض می‌شد. فردا. فردا. فردا تلافی خواهرم را در می‌آورم. یکبار دیگر از جلوی پاسکاه و خانه‌ی خان رد شدم و آن میوه‌های سرخ و درشت را دیدم. خونی تازه در گهایم می‌جوشید. کینه، کینه. آنهان در من انباشته شده بود که نمی‌توانستم يك لحظه آرام بگیرم. همش اینطرف و آنطرف می‌چرخیدم و انتظار شب را می‌کشیدم. دیگر به بهمه‌ای کلاس و آقای معلم و خندیدنشان فکر نمی‌کردم. همش

فکرو نکرم فردا بود. فردا که باید تلافی خدیجو را درمی‌آوردم.

توی کومه هیچکس نبود. تنها بودم. یادخدیجو از تمام سوراخ‌سینه‌های کومه سربیزون می‌آورد. توی ریزه‌ها دنبال چیزی می‌گشتم. سرنگ من بدون آن به هیچ دردی نمی‌خورد. اگر آنرا پیدا نمی‌کردم، ول معطل بودم. جرات اینکه از پدرم هم سؤال کنم نداشتم. توی آن کومه‌ی کومه چاله‌ی کوچک بود. بعد از اینکه توی خرت و پرتها چیزی را که می‌خواستم پیدا نکردم، رفتم سراغ آن سوراخ آفتاب. سرنگ من ابتدا خاکها را برداشتم. يك دفعه دستم خورد به يك قوطی فلزی. داشتم از شادی پریرمی‌آوردم. حالا کامل شده بودم. فردا. فردا. چندین بار با سرنگ تمرین کردم. مالی کار می‌کرد. تا نصفه در قوطی آب ریختم و تمام محتویات قوطی را در آب حل کردم. بعد همه چیز قوطی را سرنگ. را برداشتم. پست کومه قایم کردم و چشم در چشم آفتاب به خدیجو فکر می‌کردم. فریب، وقتی که پدرم آمد، به محض اینکه پیشش نشستم، متوجه شد:

- بومی‌ی چی بخدمت زدی؟ همه چیز را منکر شدم. او هم قبول کرد. دلم می‌خواست رازم را با او درمیان بگذارم، اما جرات آنرا نداشتم، تازه اگر با او درمیان می‌گذاشتم معلوم نبود موافق باشد. روبروی هم نشسته بودیم، ساکت. من به فکر کار خودم بودم و پدرم، که بعد از مردن خدیجو همش می‌گفت:

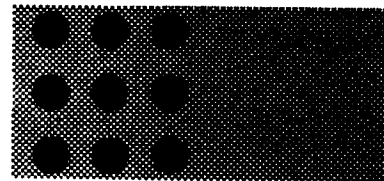
- خدا خیرشان ندهد کرم را شکستند.

خورد شده بود. پیر و شکسته. مک‌حرف. آن شب آرزوی من این شده بود که هرچه زودتر بخوابم تا من بروم دنبال کار خودم. نمی‌دانم منظور شد که او سر صحبت را باز کرد و گفت:

- دیگر نمی‌شود توی ده ماند. می‌رویم شهر. یکنجایی کاری گیر می‌آورم، تا خدیجو زنده بود، کمک خرجی از قالی باقی درمی‌آورد، اما حالا همش باید بدبختی بکشیم تا مال‌آچاره‌ی زمین را بدیم که همچی توی آن به عمل نمی‌آید.

او شروع کرد به جمع کردن وسایلش من تیرم به سنگ خورده بود. "فردا باید برویم." به محض اینکه پدرم خسته شد و خوابید، حتی صبر نکردم که کاملاً به خواب رود، آرام و آهسته بلند شدم. قوطی و سرنگ را برداشتم و بره‌ای افتادم. شب و روز بادی برج سرازیر کشیک می‌داد. فانوسی را روی برج روشن کرده بودند. هوا مهتابی را روشن بود. از پنجاه متری آن سرباز را می‌دیدم که می‌اینطرف و آنطرف می‌رفت. برق اسلحه‌اش سرجایم می‌خکوب کرد. اما او کار خودش را می‌کرد. می‌رفت

دنباله‌ای بر مقاله شاعر بودن، شاعر شدن



واکنشهای فراوان و گاه "آتشینی" که نوشته‌ی من، شاعر بودن، شاعر شدن، از سوی یاران خواننده‌ی جهان، برانگیخته است، و برخوردهایی که برخی از این یاران با این نوشته کرده‌اند، نشان می‌دهد که یاران ما سخت تشنه‌ی درگیر شدن در گفت و گوعای فرهنگی و زیبایی شناسانه - هنری‌اند. دریغ، اما، که این تشنگی بیشتر - یا، دست کم، پیش از گاهی - تنها از چاه‌های کم ژرفا و خانگی برداشتهای عاطفی و شتابزده و، یا، از چشمه سارهای نزدیک و محلی اندیشه‌ها و یادداشتهایی که این یا آن رفیق به خون تنیده‌ی ما در جنبش نوین کمونیستی ایران در زمینه‌های فرهنگی و زیبایی شناسانه - هنری کرده است سیراب می‌شود. ادبیات مارکسیستی، در گستره‌ی

۱ - می‌گویم: نوشته‌ی من، تا روشن باشد که آن نوشته، و نوشته‌ی کنونی نیز، لزوماً بیانگر اندیشه‌های عمده نویسندگان جهان نیست. و این را می‌گویم، نه به این دلیل که، در زمینه‌هایی که در آن یا در این نوشته از آنها گفت و گو کرده‌ام و می‌کنم، میان خود و دیگر نویسندگان جهان لزوماً ناعماندیشگی‌ها و ناعمرایی‌هایی می‌یابم - نه - بلکه تنها به این دلیل که می‌خواهم تا یارانی که پرخاشگری را با بگو-مگوی رفیقانه یکی می‌پندارند، در آینده، مرا به تنهایی آماج گیرند و نه ماسنامه‌ی جهان را به تمامی.

بررسی‌های فرهنگی و زیبایی شناسانه - هنری نیز، به راستی که بس توانگر و پر بار است. و دریغ است، به راستی دریغ است، که فرهنگیان هنر پژوه و هنرور ما - جوانتران را به ویژه می‌گویم - به هر دلیلی، از این دریای پر سخاوت به "کوزه‌ای" و "قسمت یک روزه‌ای" بسنده کنند و خرسند باشند. دریغ است، به راستی دریغ است، که هنرورزان و هنر پژوهان جوانتر ما با اندیشه‌های مارکس، انگلس، لنین، مبرینک، پلمخانف، لوناچارسکی، تروتسکی، لوکاج، برشت، کرامشی، مارکوزه، دلوالیه و دیگر اندیشمندانی که به زیبایی شناسی و هنر سنجی دیالکتیکی به جد آندیشیده‌اند از نزدیک آشنا نباشند. و نکویید: برخی از کسانی که نام‌هاشان را "ردیف" کرده‌ای "مرتد" یا "خائن" بوده‌اند. باشد. بوده باشند. آشنا شدن با اندیشه‌های ایشان - اگر به گسترده‌تر شدن آفاق دید و نگرش دیالکتیکی ما نیانجامد نیز، باری - باور کنید که، ما را "آلوده" نمی‌کند. و نیز نکویید: زمان زمان این حرف‌ها نیست. شاید - می‌گویم: شاید - آن که در میدان است و می‌چنگد، تا آنجا و تا آنگاه که در میدان است و می‌چنگد، حق داشته باشد که چنین بگوید. اندیشمندی که چنین می‌گوید، اما، در حقیقت، دارد می‌گوید: زمان زمان اندیشیدن نیست. و هنرمندی که چنین می‌گوید، در حقیقت، دارد

می‌گوید: زمان زمان هنر نیست. و شاعری که چنین می‌گوید، در حقیقت، دارد می‌گوید: زمان زمان شعر نیست. و از چنین اندیشمند یا هنرمند یا شاعری می‌توان، و می‌باید، به جد پرسید که: پس، چرا می‌اندیشی؟ یا که: پس، چرا می‌آفرینی؟ یا که: پس، چرا می‌سرایبی؟ و از یاد نبریم - نمونه‌وار می‌گویم - که لنین، آموزگار و رهبر بزرگ انقلاب جهانی پرولتاریا، هیچ یک از نوشته‌های حتی فلسفی خود را نیز در "آسایش و آرامش" (آسایش و آرامشی که او مرکز نه می‌خواست و نه می‌توانست داشته باشد) ننوشت. پیشاهنگان پرولتاریا ناکزیرند که هم در میدان نبرد، در "پناه" سنکر، بیندیشند، بیافرینند و بسرایند.

باری. داشتم می‌گفتم که واکنش برخی از یاران خواننده‌ی جهان به، یا برخورد ایشان با، مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن عاطفی و شتابزده بوده است. دست کم در یک مورد، اما، کار از اینها هم گذشته است. در یادداشتهایی که خواننده‌ای، که من او را در این نوشته "س" خواهم نامید، برای جهان فرستاده است، من با نمود رفتاری نه چندان ناآشنایی رویارو شده‌ام که گمان می‌کنم باید آن را واکنش یا برخوردی "نارفیقانه" نامید.

در نوشته‌ی کنونی، من به تک تک واکنشهایی که یاران خواننده‌ی جهان

به مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن از خود نشان داده‌اند یا، و به برخوردی که با این مقاله کرده‌اند خواهم پرداخت. پیش - و، البته، نه پیش - از عمه، اما، بایسته می‌دانم که سخنان "س" را به بررسی بگیرم. زیرا امیدوارم که این کار توفانی عاطفی را که کمان می‌کنم مقاله‌ی من در اندیشه‌ی یاران دیگری نیز برانگیخته باشد فرو بنشانند؛ و یاران بتوانند صدای نارسای مرا، در آرامش پس از این توفان، رساتر بشنوند. واکنش "س" در برابر شخص من و برخورد او با نوشته‌ی من، می‌گویم، واکنش و برخوردی "نارقیانه" بوده است. تا روشن کنم که از کجاست و چراست که چنین می‌گویم، اما، نخست باید روشن کنم که مراد من از "واکنش یا برخورد نارقیانه" چگونه واکنش یا برخوردی است.

به عرکس و به عرکاری از عرکس می‌توان دو یا - بهتر است بگویم - چهار گونه واکنش از خود نشان داد؛ یا، یعنی که، با عرکس و با عرکاری از عرکس می‌توان به دو یا - بهتر است بگویم - به چهار گونه برخورد کرد:

دوستانه یا - بهتر از آن - رقیانه،
و
دشمنانه یا - بدتر از آن - نارقیانه.

بگذارید روشن کنم که چه می‌گویم. و، تا روشن شود که چه می‌گویم، ناکزیرم نخست برخی حقیقت‌های بسیار روشن و سخت پیش یا افتاده را یادآوری کنم؛ حقیقت‌هایی بیشتر از آن دست، در حقیقت، که آن "شیخ با کرامات" عویدا می‌کرد، به هنگامی که، برای نمونه،

"دست خود باز کرد و گفت: **وجب!**"
یا

"شیره را خورد و گفت: شیرین است!"
امیدوارم ملول نشوید. می‌دانم،

از پیش، که "س" این گونه روشنگریهای منطقی (- الفبایی) را "ویژگی" دادن در "پیچ و خم" مفهوماً با مقاصدی شوم خواهد یافت. اما باکی نیست. باری.

عمه‌ی سوسیالیستها انسان‌اند، اما عمه‌ی افراد انسان سوسیالیست نیستند. غیب می‌گویم؟ اما نفی کردن همین حقیقت پیش یا افتاده و "خود آشکار" است، در حقیقت، که به نمود تاریخی هراس انگیزی به نام پولیوتیسم می‌انجامد. همچنان که نازیس (یا فاشیسم)، در حقیقت، نفی این حقیقت عویدا است که می‌توان انسان بود و "آریایی" نبود. و همچنان که خمینیسم، در حقیقت، از نفی این حقیقت آشکار سر بر می‌آورد که می‌توان انسان بود و مسلمان - آنهم شیعه‌ی دوازده امامی - نبود.

عمه‌ی کمونیستها سوسیالیست‌اند؛ اما همه‌ی سوسیالیستها کمونیست نیستند. اصول جهان‌نگری سوسیالیستی - یعنی - از اصول ویژه‌ی کمونیسم گسترده‌تر است.

همه‌ی هواداران سچفخا کمونیست‌اند؛ اما همه‌ی کمونیستها عوادار سچفخا نیستند. آن که عوادار سچفخاست لزوماً، یعنی از پیش، کمونیست نیز هست؛ اما آن که کمونیست است لزوماً، یعنی از پیش، عوادار (چه رسد به عضو) سچفخا نیست. پیش از آن که نبرد آیین (استراتژی) و شگرد (تاکتیک) عای ویژه‌ی سچفخا برای واقعیت بخشیدن به اصول یا، و، در راه رسیدن به آرمانهای کمونیستی را بپذیری، باید اصول و آرمانهای کمونیستی را باور کرده باشی؛ اما می‌توانی اصول و آرمانهای کمونیستی را باور داشته باشی، بی‌آن که نبرد آیین و شگردهای ویژه‌ی سچفخا برای واقعیت بخشیدن به این اصول و، یا، در راه رسیدن

به این آرمانها را بپذیری. همه‌ی هواداران سچفخا درست بودن نبرد آیین و روا بودن شکردهای ویژه‌ی این سازمان برای واقعیت بخشیدن به اصول و، یا، در راه رسیدن به آرمانهای کمونیستی را باور دارند؛ یعنی که در این زمینه با عمدیگر لزوماً هماندیشه و همراهی و همراهی و عمین هماندیشگی و همراهی و همراهی است، در حقیقت، که پیش - شرطهای لازم و کافی این عواداری را در خود دارد. این هماندیشگی و همراهی و همراهی، اما - و نکته این است که - به عیج روی، لزوماً و از پیش، به معنای هماندیشگی و همراهی و همراهی در عمه‌ی زمینه‌ها نیست. دو عوادار سچفخا می‌توانند - نمونه‌وار می‌گویم - در زمینه‌ی پرسشهای فرهنگی یا هنری یا آموزشی با یکدیگر بگو مگوهای سخت جدی داشته باشند، بی آن که، در پیوند با این سازمان، بنیادهای جهان‌نگرانه و نبرد آیینانه‌ی عواداری عیجیک از ایشان سست گردد.

بورژوازی و سوسیالیسم دشمنان آشتی ناپذیر یکدیگرند. برخورد کمونیستها با بورژوازی و نمایندگان و گردانندگان جهانی و بومی آن برخوردی دشمنانه است، یعنی باید باشد. برخورد کمونیستها با بورژواها به طور کلی، اما، برخوردی انسانی است، یعنی باید باشد.

۲ - جهان‌نگری پرولتری، یعنی مارکسیسم - لنینیسم، مرکز به "دستگاهی بسته" بدل نمی‌گردد؛ و شکردهای ویژه و حتی نبرد آیین یک سازمان کمونیستی نیز مرکز در خود "ایخ" نمی‌زند. و این یعنی که جهان‌نگری پرولتری از نوع جهان‌نگری‌های دینی نیست؛ و سازمانهای کمونیستی از نوع سازمانهای مذهبی نیستند. و این یعنی که کمونیستها به طور کلی و اعضا و هواداران عر سازمان کمونیستی به ویژه می‌توانند - بقیه‌ی زیرنویس در صفحه‌ی بعد

سوسیالیستها همه با عمدیکر دوست‌اند؛ و، یعنی که، در بزرگراه گسترده‌ی پیشرفت به سوی آرمانهای انسانی، تا چندین منزل، همراهان یکدیگرند. برخورد کمونیستها با سوسیالیستها به طور کلی، بدینسان، برخوردی دوستانه است، یعنی باید باشد.

کمونیستها همه با عمدیکر رفیق‌اند؛ و، یعنی که، در بزرگراه یگانه‌ی پیشرفت به سوی آرمانهای انسانی، همه با هم، اما هرکروه با نبرد آیین و شکردها و نبرد افزارهای ویژه‌ی خویش، پیش می‌روند. برخورد کمونیستها با عمدیکر، بدینسان، همانا برخوردی رفیقانه است، یعنی باید باشد.

گفتن نباید داشته باشد دیگرکه هواداران سچفا - نیز - همه با عمدیکر رفیق‌اند. اما این رفاقت، چنان که گفتیم، پیش - شرطهای لازم و کافی ویژه‌ی خود را دارد. این رفاقت، منطفا، تنها بدین معناست، یعنی باید بدین معنا باشد، که هواداران سچفا، همه، (یک) اصول جهان‌نگری پرولتاریا و آرمانهای کمونیستی را باور می‌دارند (یعنی که کمونیست‌اند) و (دو) در درست دانستن نبرد آیین و روا دانستن شکردهای ویژه‌ی این سازمان برای واقعیت بخشیدن به این اصول و، یا، در راه رسیدن به این آرمانها، عمگی، هماندیشه و عمرای و همراه‌اند. این رفاقت، باری،

به عیج روی به معنای هم‌باور بودن و هماندیشه بودن و عمرای بودن و همراه بودن عوادران این سازمان در همه‌ی زمینه‌ها - و، برای نمونه، در زمینه‌ی مفهوم "شعر" یا "سبک" یا "شکل" یا "محتوا" - نیست؛ مگر آن که تصویری که پیش چشم خیال خویش از "هوادران" داریم، نه تصویر انبوعی از آدمهای زنده و هوشمند، بل که تصویر زنجیره‌ای از آدمکهای کوکی و میان تهی باشد که امکان در "راستا" بی ویژه روانه‌اند - تصویری درست همچون روانه بودن عروسکان بر خط تولید کارخانه‌ی عروسک سازی. که چنین نیست، البته. و چنین مباد.

و، از شما می‌پرسم، عمین چگونگی که نوشته‌ای در ماعنامه‌ی جهان چاپ می‌شود آیا خود نشاندهنده‌ی این حقیقت نیست که نویسنده‌ی آن دست کم یک ماتریالیست است، یعنی که ایده‌آلیست نیست؟
مستند یارانی، که بی‌دترک پاسخ خواهند گفت: نه!

خواهند گفت: او ممکن است، با زیرکی، خود را در صف ماتریالیستها جا زده باشد تا بنیادهای فلسفی‌ی مارکسیسم - لنینیسم را، موربانه‌وار، از درون بچود و بپوگاند.
از عمین جاست، درست از عمین جاست، که نمذلی و "اعتماد رفیقانه"

از میان بر می‌خیزد؛ و تو، در هر دم، در هر کام و در هر کلام، یک بار دیگر، می‌باید که ماتریالیست بودن خود و مارکسیست - لنینیست بودن خود و کمونیست بودن خود و وفادار بودن خود به آرمانهای پرولتری را ثابت کنی. تو همیشه کتابکاری، مگر آن که خلاف آن را، هر لحظه دیگر بار، ثابت کنی.

و از عمین جاست، درست از عمین جاست، که واکنشهای نارفیقانه به شخصیت تو و برخوردهای نارفیقانه با کار تو آغاز می‌شود. تو همیشه در دادگاهی. و منتهمی. و دادستان تو، هر بار، نورسیده‌تریست با اناهمایی تازه‌تر. به شخص تو تو عمین می‌کند و ناسزا می‌گوید - رفیی دادستان را می‌گویم - و سخنانی در دهانت می‌گذارد که تو هرگز، هرگز، آنها را نه گفته‌ای و نه حتی در اندیشه‌ی خویش داشته‌ای. "فاکت" عای خود کزیده و دلخواه خویش را بر سرت می‌کوبد. ریشخندت می‌کند. و پیوسته زیر چشمی در تماشاگران دادگاه می‌نگرد که -

یعنی که - : "خوب مچش را کرفتم. خوب رسوایش کردم، ترجه نقلی تو سفید را!" و دو حالت دارد: یا تو - شاید تنها به علت خستگی یا دلزدگی - نمی‌توانی یا نمی‌خواهی از خود دفاع کنی. و تمام! کارت ساخته است. یا که باز از خود دفاع می‌کنی و باز "پیروز" می‌شوی. و رفیق دادستان این بارین تو نیز - که خود،

یک تنه، همیشه رئیس دادگاه. و هیات داوران و اجرا کننده‌ی حکم دادگاه نیز عست - باز با تو می‌گوید: - "خوب، رفیق! خوشحالم که روشن شد. روشن شد که تو هنوز هم از مایی!"
هنوز هم!

انگار چشما داشت طبیعی او این است که روزی برسد - و، نگاه کن، لبخند "معنی‌دار" ش آشکارا با تو می‌گوید که او می‌داند که روزی خواهد رسید - که تو دیگر "از ما"

زیرنویس از صفحه‌ی پیش

و بسیار پیش می‌آید که - در زمینه‌ی این یا آن اصل جهان‌نگرانه یا درباره‌ی این یا آن جنبه از نبرد آیین خود یا درباره‌ی این یا آن شکرد از شکردهای خویش، در میان خود و با خود، بگو مکوعای جدی داشته باشند. نکته این است، اما، که - از آنجا که سخن بر سر دگرگون کردن جهان است و نه تنها چندو چون کردن در باره‌ی آن - این گونه بگو مکوها می‌باید که هرچه زودتر

من اینگونه واکنشهای یک رفیق به شخصیت رفیقی دیگر، و این گونه برخوردهای یک رفیق به کار - و، برای نمونه، نوشته‌ای از - رفیقی دیگر را واکنشها و برخوردهای نارقیقانه می‌دانم و می‌خوانم.

و واکنش "س" به شخص من، و برخورد او با نوشته‌ی من، شاعر بودن، شاعر شدن، درست در همین معنا، واکنش و برخوردی نارقیقانه است. "س"، البته، شعر - عم می‌گوید. و من، در جای خود، در دنباله‌ی همین نوشته، دو سه پاره از "شعر" عای او را به بررسی خواهم گرفت تا نشان دهم که شاعر جوان تا چه اندازه به خود بد می‌کند، اگر، و تا هنگامی که، به "شکل شعر" بی‌اعتنا می‌ماند و نمی‌کوشد، به جان و دل نمی‌کوشد، تا "دانش شعری" را هرچه بیشتر و بهتر بیاموزد. باری. "س"، در حاشیه‌ی رویه‌ی کاغذی که "شعر" ای از خود به نام "نظم نوین" را بر آن نیاکتویس کرده است، می‌نویسد: "اگر آن آقا یا خانمی که مقاله

۳ - عهده هجده سال پیش، روزی، شاعری - که خود را کمونیست هم می‌دانست - می‌گفت: ما کمونیستها هر شب به عمدیگر حساب پس می‌دهیم. در این سخن حقیقتی هست. اما "دخل و خرج کردن" با شریک کار روزانه‌ی خود تفاوت دارد با حساب پس کشیدن از او. هر شب می‌توان و می‌باید سود و زیان کار روزانه‌ی خود را سنجید. اما، اگر جایی کمبودی درکارآمد، گمان بد بردن به شریک خود می‌باید وایسین گمانی باشد که بر اندیشه‌ی تو می‌گذرد، نه نخستین گمان. مگر آن که عم از پیش بدانی که دزدی را به انبازی برکزیده‌ای، که، در آن صورت می‌باید بیشتر به خردمندی خود بدگمان باشی تا به درستکاری شریک خویش. درست نمی‌گویم آیا؟

شاعر بودن، شاعر شدن را نوشت خواعش می‌کنم لافل برای یک بار عم که شد مقاله‌عای سعید سلطانپور و خسرو گل‌سرخ‌ی را بخواند. بعدا در این باره برایتان خواهم نوشت " و بعدا برایمان می‌نویسد:

"نشریه‌ی جهان

" شما در شماره‌ی ۳۷ صفحه ۴۱ مقاله‌ای داشتید در مورد شاعر بودن شاعر شدن.

" نویسنده مقاله معتقد است که برای شاعران جوان نوشته است یعنی برای راغتمایی آنها بسیار متاسفم که ما امروزه در زمینه‌عای سیاسی و فرهنگی از دیروزمان عقب‌تریم آنجا که احساس مسئولیت نباشد و قلم بدست آزاد نیز فراوان ما باید شاهد چنین نتایجی باشیم سخن کوتاه ابتدا فاکت‌هایی را از سیاست عمر سیاست شعر از فدائی خلق خسرو گل‌سرخ‌ی نقل می‌کنم تا عم برای یکبار آقای مقاله نویس چشمش به یک طرز فکر رئالیستی خورده باشد و عم پیشنهادی باشد برای گفتارم.

"۱- هیچ مسئله‌ای برتر از واقعیاتی نیست که با آن درگیریم. آنچه را که دیگران در باب عمر و فرهنگ در آزمایشگاه‌ها از سر بی‌دردی نگاشته‌اند، می‌باید به موزه‌ها سپرد.

"۲- باید توجه داشت که تنوریهایی که برای بنای ادبیات اجتماعی در این جامعه مطرح شده بی‌ریشه، یاوه بی‌یژواک و یاشه است زیرا که ساختمان ادبیات مردمی بر اساس تنوریهای بورژوازی امکان پذیر نیست ... با شعار عمر قالبی و تکرار و رواج آن در محافل روشنفکری و هنری به ویژه از نیروعای جوان پژوهنده در راه ادبیات و هنر زهرچشم گرفته‌اند و آنان را به فزونی از بی‌هنری برحذر داشته‌اند.

"۳- جامعه شاعر پرچنب و جوش می‌طلبد. شاعری که باید وجدان طبقاتی را در مردم شکل بخشد. ... "۴- آیا در این لحظه بحث کردن

درباره‌ی فرم شعر مجرد ضرورتی دارد؟ بی‌تردید اگر درد را بشناسیم می‌گوئیم نه، زیرا که بر تن جذامی اگر برترین تن یوشها را کنیم باز تن جذامی است: راه چاره درمان جذام است نه تن پوشی زیبا برای آراستن.

"۵- ماشیفته شکل هنری نمی‌توانیم باشیم، زیبایی در این لحظه برای ما مفهومی دیگر دارد مفهومی که نمی‌تواند خاستگاهش طبقه میرنده و موضع کیربهای بورژوازی باشد. " بدون شك این فاکت‌ها نمی‌تواند تمامی مدف نویسنده و شاعر خلق خسرو را بیان کند.

" نویسنده مقاله مدعی راغتمانی شاعران جوان است و اینکه راه کدام است خود حرفی است در خور تعمیق. " نویسنده می‌خواهد با ارائه

معیارها شعر را ارتقا ببخشد و شاعران جوان را یاری کند؟! اما عمان اول همهء دنیا را بر سر آن جوان تازه قلم بدست گرفته خراب می‌کند این چه درکی است بد چیست و خوب کدام است آیا می‌شود به آن نوجوان و جوانی که با هزاران امید و قلبی مالمال از عشق به توده‌ها قلمی بدست گرفته چنین تاخت آیا غیر از این است که او بارها و بارها بد می‌گوید و بد می‌سراید باید از جایی شروعی باشد بچهای که تازه به راه می‌افتند و بارها و بارها به زمین می‌خورد آیا ننکی برایش متصور است (آن که شاعر نیست، با شاعر نبودن خود، آسیبی به فرهنگ جامعه در زمانه‌ی خویش نمی‌رساند. شاعر بد، اما، می‌تواند رواج دهنده‌ی بی‌فرعنکی یا بدفرعنکی در میان مردم زمانه‌ی خویش باشد از عمین رو، بهتر است / که آدم شاعر نباشد به عیج روی تا این که شاعر بدی باشد.) آنطور که این حضرت آقا می‌گوید ما باید از جالا معیارعای طبقاتی در شعر را بدور بیفکنیم و برویم بدنبال بد و خوب ایشان. البته ایشان مقداری

م در حول و حوش شعر انقلاب پرسه می‌زند ولی درد او در (شعر به تنهایی) است او قبل از این که محتوا را دریابد در شکل گیر کرده است (بهتر آن است، کفتم، که شاعر از انقلاب میچ سخنی نکوید تا این که از انقلاب بد سخن بگوید) نویسنده تلاش بسیار کرد تا با ویراژ در پیچ‌های انقلابی به اندیشه پوسیده خودش رنگ سرخی بزند تا بتواند در پوشش پوسته‌ای سرخ سفیدی چون برف خود را بیوشاند ببینید چه می‌گوید (بینش شعری آموختنی نیست. متافیزیک گرایان - فلسفی یا دینی، چندان فرقی نمی‌کند. در این چگونگی نمودی خدا داد می‌بینند. بدین چگونگی اما می‌توان و می‌باید از دیدگاه علمی نگریت. و از دیدگاه علمی که بنگریم، می‌توانیم بینش شعری را - حالیا - نمودی مادرزاد یا طبیعت داد بنامیم)

"بسی ناسف از اینکه چنین مطلبی در یک نشریه م - ل چاپ می‌شود پس تمام دعوی متافیزیک با علم این است که اولی خدا داد می‌بیند و دومی طبیعت داد حتما در زمینه‌های دیگر عم چنین است. عمین نشریه در عمین شماره صفحه ۲۷ می‌نویسد: (سرشت بر هر آنچه باشد از لحاظ تاریخ طبیعی محصول رابطه‌ی متقابل افراد انسان به طور دو گانه از یک سو با بقیه‌ی طبیعت و از سوی دیگر با یکدیگر است) چطور می‌توان تصور کرد که یک اندیشه‌ی پوسیده‌ی قرون وسطایی بنام (م ل) عرضه شود. ما سالهاست که در جنک عقیدتی با ایده‌آلیست‌ها این مسئله را مطرح کرده‌ایم که ما خصلتی را از طبیعت به ارث نمی‌بریم کسی از مادر شاعر دزد جانی خوش طینت و بد ذات زاده نمی‌شود هرچه است از رابطه متقابل افراد انسان با عم و عمه با طبیعت است همانگونه که بصورت واضح و عامه فهم ماکارانکو برای عمه ثابت کرد بعد از اینهمه مسائل باز

تازه در یک نشریه م ل چنین صحبت احمقانه‌ای مطرح می‌شود ببینید که باز چه می‌گوید (حالیا باید ببینیم که بینش شعری یا در کسی هست، یعنی که او شاعر است. و یا در کسی نیست، یعنی که او شاعر نیست.) این ایده‌آلیسم است ایده‌آلیسمی عربان و نه حتی پوشیده در الفاظ بسیار مناسب در صفحه‌ای که جای قلم سعید و خسرو / و / صمد است چنین به تمامی اندیشه‌های مترقی لجن پراکنی می‌شود زعی تاسف زعی شرم. " آقای نویسنده کار را به جایی می‌رساند که از دکتر پرویز نائل حائری ستایش می‌کند آنهم بحاظ کتاب (عروض شعر فارسی) ببینید خسرو کلسرخ در این باره چه می‌گوید ما شیفته شکل غنری نمی‌توانیم باشیم، زیبایی در این لحظه برای ما مفهومی دیگر دارد، مفهومی که نمی‌تواند خاستگاهش طبقه‌میرنده و موضع‌گیرهای بورژوازی باشد. /

" آقای نویسنده به نسل انقلاب و به نسل مامی سیاه کوچولو چه سفارشی می‌کند باز عم بسی بی‌ترمی که (عشدار! آن که جاده‌های آسفالته را نیز حتی نمی‌شناسد بهتر است دلیری نکند و به دشت و کوه برسد و گرنه یا کم خواهد شد و یا 'پرت' خواهد افتاد) حیف که مامی سیاه کوچولو در دسترس نیست آنجا که ترس از پیشرفت سنگ بزرگی می‌شود برای رخوت و سکون ادبیات ما طور دیگری است باز نگاه کنید چه می‌گوید (شاعر حق دارد در بافت زبان نیز دخالت یا نو آوری کند، اما حق ندارد غلط سخن بگوید) آیا برای نویسنده درکی از این جمله است یا کلماتی را یکی بعد از دیگری قرار داده است غلط چیست و درست کدام است او با کدام معیار می‌تواند نو آوری را بسنجد همواره در تمام زمینه‌های علمی و فرهنگی نو آوران درگیر با کهن پیشگان بودند و همواره جدائی است

بین کهنه و نو آیا شعر از این فاعده مستثنی است بدون شك خیر " ... که (کوششی به پایین آوردن زبان شعر تا سطح زبان کوچه و بازار، هرچه باشد، بازی، کاری مردمی یا پیشروانه یا انقلابی نیست. شاعر مردمی یا پیشرو یا انقلابی درست در راستای عکس این کار می‌کوشد. می‌کوشد - یعنی - تا زبان کوچه و بازار را تا سطح زبان شعر بالا ببرد) عجب برای اینکه مردمی بود نباید مردمی سرود شعر باید بر زبان مردم بیفتد باید واژگانش به درک مردم در آید شعر باید زندگی مردم و رنجشان را نشان دهد مردم شعر را زندگی خود ببینند. همانگونه که رمانهای خوب ماکسیم گورکی زندگی مردم را نشان می‌دهد نه در سطح بلکه در اعماق شاعر باید درد مردم را بشناسد و شعرش بر زبان مردم جاری شود آنان را آگاه کند و بشوراند. ما شعر را برای شعر و متر بران متر نمی‌خواهیم برای عمین قالبها را می‌شکیم و هر آنچه نتواند کمکی به ایده‌آلهای ما باشد را فرو می‌ریزم و هر آنچه مانع تکامل است بدور می‌افکنیم. همچون مامی سیاه کوچولو عمر ناب شعر ناب نقاشی ناب برای ارما بهران و شکم بزرگان و تهی مغزان و باز عم این آقا از پادش می‌رود که فرنگک وابسته به افساد است و بی‌فرهنگی نتیجه دانش افساد عالم است بهمین خاطر بالا بردن فرنگک بدون دگرگونی اقتصادی خاکی است که تنها بر چشم روشنفکران پرمدا نشسته است.

باز عم تاسف از اینکه چنین مطلب بنام م - ل و نشریه‌ای با آرمان مترقی درج گردیده است.

خرداد ۶۵
"جملات داخل پرانتز به نقل از جهان شماره ۲۷ است."

من دور نمی‌دانم که "س" همچنان که این یادداشت را می‌نوشته

در صحنه 'دموکراتیسم' با این گونه اشخاص تا ابد دست می‌کشیم" (النین، همانجا، ص ۱۲۳) و به جای شرکت در رقابت‌های احمقانه که خواست این دشمنان طبقه‌ی کارگر است، لحظه‌ای از مبارزه و افشای همه جانبه‌ی آنان باز نخواهیم ایستاد.

یادداشت‌ها

۱- از این پس در این مقاله «مرجا صحبت از فراکسیون می‌کنیم منظور فراکسیون‌های فون تشکیلاتی و مخرب است.»
۲- عوامل بورژوازی درون جنبش کمونیستی الزاما مزدبگیران بورژوازی نیستند. همان قدر که این یا آن فرد و جریان در یک تشکیلات کمونیستی و یا در

فردریک انگلس

وظیفه‌ی سوسیالیست‌های روسیه، یعنی به دست آوردن آزادی سیاسی، روی برمی‌تابد طبیعا به دیده‌ی ظن می‌نگریستند و حتی آنرا خیانت مستقیم به آرمان بزرگ انقلاب اجتماعی می‌شمردند. مارکس و انگلس همواره می‌آموختند که "رهایی کارگران باید توسط خود طبقه‌ی کارگر انجام پذیرد". اما پرولتاریا، پیش از آنکه بتواند برای رعایی اقتصادی خویش مبارزه کند، باید حدی از حقوق سیاسی را برای خود به کف آورد. از این گذشته، مارکس و انگلس به روشنی مشاعده می‌کردند که یک انقلاب سیاسی در روسیه بر جنبش طبقه‌ی کارگر در اروپای غربی تاثیری بی‌اندازه خواهد داشت.

به طور کلی، روسیه‌ی استبدادی همواره سنگر ارتجاع اروپا بود و جنگ ۱۸۷۰ که تا مدتها بین فرانسه و آلمان بدر اختلاف می‌پاشید، نیز تنها شرایط بین‌المللی را برای تحکیم روسیه‌ی استبدادی، چون نیرویی ارتجاعی، بی‌اندازه مساعد کرد. تنها یک روسیه‌ی آزاد، یعنی روسیه‌ای که نه برلستانها، فنلاندیها، آلمانیها، ارمینیها یا ملل کوچک دیگر ستم براند و نه میان آلمان و فرانسه جنگ افروزی کند، می‌تواند زندگی بخش اروپای رها از بند جنگ شود و تمامی عناصر ارتجاعی در اروپا را تضعیف و طبقه‌ی کارگر را تقویت کند. از همین رو بود که انگلس مشتاقانه خواهان برقراری آزادی سیاسی در روسیه بود تا راه پیشروی جنبش طبقه‌ی کارگر در غرب نیز هموار شود. با مرگ انگلس، انقلابیون روسیه بهترین دوست خود را از دست دادند.

بکوشیم تا همواره یاد فردریک انگلس، مبارز و آموزگار بزرگ پرولتاریا، را گرامی بداریم.

پوشش يك تشکیلات کمونیستی درمقابل پیشبرد برنامه‌های انقلابی پرولتاریا و سازمانهای مدافع منافع طبقه‌ی کارگر اخلاص و ممانعت ایجاد کند، از آنجا که عملا آب به آسیاب بورژوازی می‌ریزد و در راستای حفظ منافع این طبقه استثمارگر حرکت می‌کند به مثابه‌ی عامل بورژوازی درون جنبش طبقه‌ی کارگر محسوب می‌گردد.

۳- رابوچیه دلو مجله‌ی ارگان اکنومیسنها (روس) بود. این مجله توسط اتحادیه‌ی سوسیال دموکراتهای روس در خارجه از آوریل ۱۸۹۹ تا فوریه‌ی ۱۹۰۲ در ژنو انتشار می‌یافت.

۴- ایلومفشچیا، از نام ایلومف مالک مشتق شده است. ایلومف فرمان عمده‌ی رمان کنچارف نویسنده‌ی روس است که کنایش به همین نام موسوم است. این نام مترادف کهنه‌پرستی، لخنه و خودکشی است. ■

"با اندیشه‌های قرون

وسطایی"!

وای برمن! چه تصویری! کاریکاتور زشت‌ترین نماد یا نماینده‌ی امپریالیسم آمریکا نیز، بی‌کمان، به این "بی‌ریختی" نخواهد بود. یا نکند "س" مرا با نماد یا نماینده‌ی دستگاه آخوندی - با خلخال یا با موسوی اردبیلی، مثلا- یکی یا عوضی گرفته است!؟

"حضرت آقای ایده‌آلیست، بی‌شرم، احمق، پرمدها، شکم بزرگ و تهی مغز، با اندیشه‌های قرون وسطایی"!

چه تصویر نفرت‌انگیزی و، در همان حال، خنده‌آوری!

آیا این تصویر من است؟

آیا این به‌راستی تصویر من است؟ نه!

باید از خود و - یعنی که - از اندیشه‌های خویش به جد دفاع کنم. ■ اسماعیل خوبی

(دنباله در شماره‌ی آینده)

دنباله‌ای بر مقاله

شاعر بودن، شاعر شدن

است، با خود زمزمه می‌کرده است: روشنفکر تهی منزه اعدام باید گردد!

"وای بر من!"

به گفته‌ی نیما یوشیج:

"به کجای این شب تیره بیاویزم قباب ژنده‌ی خود را

تا کشم از سینه‌ی پردرد خود بیرون نیرهای زهر را دلخون؟

وای بر من!"

"حضرت آقا!"

"ایده‌آلیست!"

"بی‌شرم!"

"احمق!"

"پرمدها!"

"شکم بزرگ!"

"تهی مغز!"

شکاف درون هیات حاکمه

محدودیت دولت در کنترل این زمینه‌ها به سخنان امام رجوع کرد و گفت که "امام گفته‌اند مردم را دخالت بدعید و دولت نظارت کند، یعنی مردم عمل کنند و دولت بنکرد برخلاف آن سیاستی که باید در مصالح کشور باشد، عمل نشود، و این معنای سخنان امام واضح است." وی ادامه داد که "بهر حال این بحث از کتب فقهی است که نگاه میکنید. این آموزش، تجارت، تعلیم و تعلم و عمه اقتصادش، اختراعش، تخصصش، فهمش عمه اینها واجب کفائی است و باید مملکت را مردم اداره کنند و جامعه را مردم ببرند جلو." امامی کاشانی مرتباً در خطبه‌اش تاکید نمود که تمامی اینها سخنان امام است و بر مبنای کتاب و سنت است. موضع گیری امامی کاشانی در پاسخ حمله‌ای بود که جناح رفسنجانی بعمل آورده بود و میا را بر آن فرار داده بود که هر کس مخالفت دخالت و عمل دولت در امور باشد خواهم بازگشت به دوران طاغوت است و این یعنی پروراندن القانیان. امامی کاشانی نیز در پاسخ، مطرح نمود که هر کس بیش از حق نظارت بمعنای نگاه کردن برای دولت قائل شود اسلام را نفهمیده و برخلاف کتاب و سنت موضع گیری میکند. وی برای تاکید بر صحت موضع گیریش عنوان نمود که: "فرمایش امام از کتاب فقه است. تمام نظامات مالی اسلام، تمام نظامات اقتصادی و سیاسی اسلام در دست است." بدین ترتیب وی به جناح رفسنجانی حمله میکند و استدلال آنها را که مبتنی بر احکام ثانویه اسلام است مردود می‌شمارد و متذکر میگردد که اصول فقهی تمام امور در دست است و نیازی به احکام ثانویه و دخالت دولت نیست. امامی کاشانی

گزارشی از وضعیت

اصولاً درک جناح رفسنجانی از دولت اسلامی را مردود می‌شمارد و آنرا غیرفقهی می‌نامد و متذکر میشود که "یک دولت اسلامی مبنای فقهی دارد. عم در سنت مبنای فقهی دارد، اون نظارت میکند، مردم عمل میکنند." بدین ترتیب همانطور که بارها تجربه شده و انتظار میرفت، نه نطق خمینی و نه سمینار ائمه جمعه نتوانست بر اختلافات سرپوش بگذارد و با آنرا کاعمش دسد. بیان علنی اختلافات، آنهم در نماز جمعه‌ها که قرار بود کانون نمایش وحدت جناحها باشد، فقط بیانگر این است که تضاد درونی هیات حاکمه به چنان ابعادی رسیده است که هر یک از جناحها با مستمسک فرار دادن نطق خمینی، حرکت در جهت تعیین تکلیف قطعی یا جناح دیگر را آغاز کرده‌اند. اینبار، یکی چماق بازگشت به دوران طاغوت را بر سر جناح دیگر می‌کوبد و آن دیگری چماق احکام اسلام و کتاب و سنت را بالای سر اولی بگردش در آورده است.

موضعگیریهای اخیر سران حکومتی نشان داد که بحران اقتصادی - سیاسی به چنان ابعادی رسیده است و فروپاشی کامل نظام اقتصادی آنچنان در چشم‌انداز نزدیک قرار گرفته است که حتی سران جناحها، بهنگام ادعای به ضرورت وحدت درجین شرایط خطیری، جز دامن زدن بر تضادها راه دیگری در پیش ندارند. تشدید بحران و چشم‌انداز اوج‌گیری جنبش وسیع توده‌ای، عرچند ضرورت وحدت و مقابله متمرکز عمیات حاکمه را می‌طلبد، اما، عملاً این تضادهای درونی عمیت حاکمه است که رشد قواعد یافت و عمراه با تشدید بحران و اوجگیری جنبش توده‌ای شکاف در بین حاکمان جمهوری اسلامی عمیق‌تر خواهد شد. ■

است ولی حتی برای محدود پناهندگانی که چنین توانایی مالی را دارند، خانه‌ی اجاره‌ای پیدا نمی‌شود چون صاحبخانه‌ها ترجیح می‌دهند به پناهنده خانه اجاره ندهند. از نظر امنیتی پناهندگان همواره توسط پلیس پاکستان تهدید می‌شوند و دستگیر می‌شوند. کارت سازمان ملل برای پلیس هیچ ارزشی ندارد. حتی آنرا پاره می‌کنند. پناهندگان حتی سفر به دیگر شهرهای پاکستان را ندارند.

اخیراً سازمان ملل تعدادی از پناهندگان ایرانی را به شورعی سوند و نروژ منتقل کرده است ولی اکثر پناهندگان به صورت قاچاق توسط دلالها به اروپا می‌روند. قیمت دلالها روزبه‌روز بالا می‌رود و برای شورعی اروپایی تیمی برابر ۲۵ تا ۳۰ هزار روپیه باید پرداخت کرد. البته امکان دستگیری پناهنده‌ها در فرودگاههای پاکستان زیاد است. اخیراً ۲۷ نفر در فرودگاه لاهور دستگیر شدند. هر یک از این پناهندگان باید حداقل ۱۵ هزار روپیه بپردازند تا آزاد شوند.

تعداد زیادی از ایرانیان در زندانهای شهرهای کویته، کراچی و تربت (در بلوچستان پاکستان) بسر می‌برند. اخیراً عده‌ای از پناهندگان توسط دولت ارتجاعی پاکستان به ایران تحویل داده شده‌اند و عده‌ای نیز در زندان تربت بسر می‌برند.

اخیراً پناهندگان ایرانی در اعتراض به این سیاستهای ارتجاعی دولت پاکستان، دست به تظاهرات و اعتراض زده‌اند و در حمایت از آنان پناهندگان و دانشجویان ایرانی در کشورهای اروپایی و آمریکایی تظاهراتی در برابر سفارتخانه‌های پاکستان و دفاتر سازمان ملل برگزار کرده‌اند. ■

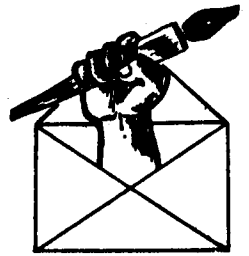
سروانده سرفات كار رفقای كمال نالی اسباب
و جهان را از نسانی های درد در خواست کند

با کمکهای مالی خود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در امر انقلاب یاری رسانید

۶ شماره - ۱۵۰ شلینگ ۱۲ شماره - ۲۹۰ شلینگ	I.S.V.W. Postfach 122 Post AMT 1061 Wien-Austria	اتریش
۶ شماره - ۲۰ مارک ۱۲ شماره - ۳۵ مارک	R.E. Postfach 831135 6230 Frankfurt M90 West Germany	آلمان غربی
۶ شماره - ۸ دلار ۱۲ شماره - ۱۵ دلار	Hadi P.O.Box 419 N.Y., N.Y. 10185 U.S.A.	آمریکا
۶ شماره - ۶ پوند ۱۲ شماره - ۱۱ پوند	O.I.S BM Kar London WC1N 3XX England	انگلستان
۶ شماره - ۱۲۰۰۰ لیر ۱۲ شماره - ۲۲۰۰۰ لیر	Masoud-M C.P. 6329 Roma Pratt Italia	ایتالیا
۶ شماره - ۵۰۰ فرانک ۱۲ شماره - ۹۰۰ فرانک	E.I. B.P.8 1050 Bruxelles 5 Belgique	بلژیک
۶ شماره - ۹۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۸۰ کرون	I.S.F. P.B. 398 1500 Copenhagen . V Denmark	دانمارک
۶ شماره - ۸۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۲۰ کرون	I.S.F. Box 50057 10405 Stockholm Sweden	سوئد
۶ شماره - ۷۰ فرانک ۱۲ شماره - ۱۲۰ فرانک	A.E.I.F. , B.P. No 401 75962 Paris Cedex 20 France	فرانسه
۶ شماره - ۱۰ دلار ۱۲ شماره - ۱۸ دلار	ISS P.O. Box 372 Ahuntsic Station Montreal, P.O. H3L 3N9/ Canada	کانادا
۶ شماره - ۹۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۷۰ کرون	I.S.O.U. P.B. 12 7082 Kattem Norway	نروژ
۶ شماره - ۲۴ فلورن ۱۲ شماره - ۴۰ فلورن	P.B. 11491 1001 G.L. Amsterdam Netherlands	هلند
۶ شماره - ۲۰ روبیه ۱۲ شماره - ۵۰ روبیه	P.O. Box 7051 New Delhi 65 India	هند

برای تماس با کمیته خارج از کشور سازمان چریکهای
فدایی خلق ایران با نشانی زیر مکاتبه کنید:
A.C.P.
B.P. 54
75261 Paris Cedex 06
France.

۱۲	ادینبرو - آزاد	یونید	اسکاتلند
۱۴	پیزلی (۲)	۲۰	آزاد - کردستان
لیبر	ترکیه		رساترباد
	و الف - کمیته ی	۲۰	صدای فدایی
۹۳۲	خارج از کشور		زنده باد
	سرمهچاران -	۱۵	حکومت کارگری
۵۰	شهید زین الدین		به یاد رفقا اسکندر،
۱۲۵۰۰۰۰	بیژن	۳۰	حسن و کاوه
مارک	آلمان	۱۰	ب - ادینبرو
	فرانکفورت	۲۵	رفقای ادینبرو
۳۲	ویرجینیا	۲۵	رفقای کلاسکو
۳۰	سرمهچاران فدایی	۱۰	رفقای پیزلی
	عامبورک	۱۰	درود بر فدایی
۵۵	راه رفقای بنیانگذار	۱۰	رفقای داندی
	بن	۱۵	آزاد - کردستان
۱۰	علی اصغر جزایری	۱۰	سرمهچاران فدایی
۱۵	حسین بربری	۱۰	آزاد - کردستان
۲۰	رفیق انوشه پایدار	۱۵	رادیو صدای فدایی
	یادن بول	۲۴	تحریریه ی کار
عذیه	صدای فدایی	۱۲	ادینبرو ت ل
شما رسید		۱۵	نشریه ی کار
یونید	انگلیس	۱۰	رفقای کلاسکو
۲۰	ت ۲	۱۵	م - داندی
۳۰	به یاد فتاح (۱)	۱۴	کلاسکو
	میدلزبرو -	۱۰	ن * و *
۷۰	نیوکاسل (۱)		رفقا کاوه - اسکندر -
۱۵	ت ۳	۱۵	حسن
۲۰	ت ۴	۱۰	ت * الف *
۵۰	کالجستر	۵	آزاد - کردستان
۲۸	رفیق پیشمرگ	۱۰	پیزلی (۱)
۱۰	صدای فدایی	۱۰	رفیق اشرف بهکیش
	میدلزبرو -	۱۰	رفیق نسترن
۳۰	نیوکاسل (۲)	۵	ب - کلاسکو
۲۳	۱۴۱۴ - ح * ا *	۱۰	زندانی سیاسی ایرلند
۷	شفیلد - روزبه	۱۰	صدای فدایی
۱۰۰	به یاد فتاح (۲)	۱۵	م (۱)
۱۵	میدلزبرو	۱۰	رفیق حمید مومنی



★ رفیق س. - بن - مطلب شما را که با عنوان "راه کارگر، رسوایی از پی رسوایی!" برای ما فرستاده بودید برای اطلاع خوانندگان جهان عینا چاپ می‌کنیم:

"راه کارگر که مدنی است با سرعت زیاد به اردوگاه اکثریت و حزب توده نزدیک می‌شود، در ادامه منطقی این خط دشمنی خود را عرچه بیشتر به سازمانهای انقلابی به ویژه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به مثابه پیگیرترین مدافع منافع کارگران و زحمتکشان ایران نشان می‌دهد. راه کارگر در شماره ۲۸ نشریه‌اش مثل اینکه از سازمان چریکهای فدایی خلق ایران مچ گرفته باشد به مصاحبه یکی از اعضای کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق با جمعی از تحریریه جهان استناد می‌کند و ادعا می‌کند که سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شیوه مخالفانکشی را شیوه چندان عجیب و فجیعی نمی‌داند بلکه بر این اعتقاد است که این سنتی است جا افتاده در تمام سازمانهای چپ، سپس با آوردن یک نقل قول از مصاحبه مسئول کمیته خارج از کشور در رابطه با مرکز خوش خبری خامند یکی از اعضای راه کارگر تنها گفتار مسئول کمیته خارج از کشور را رد نکرده بلکه در انتهای مقاله گفته شده 'بعد از حوادث ۳۰ خرداد ۶۰ در درستی خط و مشی سازمان ما به تردید افتاد (خوش خبری) و بنابراین صفوی ما را ترک کرده' روشن است که خوش خبری بر مبنای

اختلافات درونی با راه کارگر 'صفوی' ایشان را ترک کرده است و به قول معروف بخوان مفصل از حدیث مجمل! "راه کارگر برای تایید ادعای بی‌معنی و بی‌سر و ته‌ای که در مقاله کرده است به 'انشعابهای' از سازمان چریکهای فدایی اشاره کرده و می‌گوید: '... ناکتون همکس از تشکیلات توکل جدا شده، حتما از طرف آنها مارک خائن - کیونر پرقیچی و عامل بورژوازی خورده است. اما آقای عضو کمیته مرکزی نمی‌تواند یک مورد هم پیدا کند که کسی از راه کارگر جدا شده باشد و از طرف سازمان ما به لحاظ فردی مورد حمله قرار گرفته باشد' قبل از هر چیز باید به عرض آقایان برسایم که این متد برخورد آقایان کاملا انحرافی است. چه مسلم است از نظر ما کسانی مثل مهدی سامع جز عامل بورژوازی نمی‌توانند باشند. ولی برای اطلاع حضرات کم حافظه لازم می‌دانیم توجه ایشان را به همین شماره ۲۸ راه کارگر جلب کنیم در مقاله‌ای که آقایان به مناسبت هشتمین سال تاسیس 'سازمان کارگران انقلابی' جلب کنیم:

"سازمان ما که در سنگر مقدم مبارزه ایدئولوژیک با فرمیسیم و سازش کاری حزب توده و خیانت پیشکی طیف راست جنگیده ولی چفت و بست‌های تشکیلاتی خود را بقدر کافی محکم نکرده بود، از تعرض همه جانبه طیف توده‌ای و حتی از عوامل نفوذی حزب توده و 'اکثریت' مضمون نماند و در سطوح پایین تردیدهایی رخنه کرده بود' (تاکید از ماست)

"در ادامه مقاله آمده:

'... تصفیه قاطع سازمان از عناصر توده‌ای مسلک، یاران نیمه‌مراه و بزدلان بی‌آنکه انشعابی رج دعد '... تا این حد کافی است تا به درخواست بی‌مورد و انحرافی آقایان جواب داده و برای ایشان یک نمونه بیاوریم 'یک مورد پیدا کنیم' که کسی از راه کارگر

جدا شده باشد و برجسب عوامل نفوذی و غیره نخورده باشد.

"تخیر آقایان شرکت کننده در جبهه راه کارگر این تحلیل‌های مشعشعانه شما درد بی‌درمان توده‌ای شدن شما را علاج نمی‌کند. خواهشمندیم از منحرف کردن بحث‌ها و انداختن سایه روشن روی بحث‌ها خودداری کنید. به حال این اشتباه لپی را از حضرات راه کارگری به حساب بی‌اطلاعی نویسندگان دو مقاله از نوشته‌های یکدیگر می‌گذاریم..."

★ رفیق الف. د. - دالاس - از ارسال مقاله‌های تحقیقی خود برای چاپ در جهان تشکر می‌کنیم. امیدواریم در شماره‌های بعدی جهان از آنها استفاده کنیم. بازهم برای ما مطلب بفرستید.

★ رفیق دامون - لاهور - گزارش را که در مورد اعتصاب پزشکان ایران برای ما فرستاده بودید، بسیار جالب و خواندنی بود. ولی به علت اینکه قبلا در این مورد مطلبی در جهان درج کرده بودیم، متأسفانه نتوانستیم گزارش شما را به چاپ برسایم. لطفا در دفعات بعد گزارشها و خبرهای خود را سریعتر به دست ما برسایید. پیروز باشید.

★ رفیق م. - سوریه - نامه‌ی اخیر شما در اختیار رفیق مسئول فرار گرفت که با شما تماس خواهد گرفت.

★ نامه‌ی زیر را یکی از هواداران سازمان در ایران از طریق یکی از آشنایانش در خارج برای نشریه‌ی جهان فرستاده است.

"اوضاع ایران روزبروز از نظر اقتصادی بدتر میشود. پائین آمدن قیمت نفت باعث بالا رفتن قیمت اجناس و ارزاق ضروری مردم شده است، باعث بیکاری کارگران و تعطیلی تولیدی‌ها و خیلی از کارخانه‌ها شده است. اجناسی که از جیره بندی خارج شده بودند دوباره کوفتی شده‌اند. بیشتر کارخانه‌ها یا تعطیل شده‌اند یا دولت با دادن وام خواستار تولید

احتیاجات جبهه شده است. مثل کارخانه یروفیل سازی. اکثر کارخانه‌ها دست به اخراجهای دسته جمعی زده‌اند مثل ایران ناسیونال، زامیاد، اونیورسال، کارخانه بنز خاور. اکثر کارخانه‌های بزرگ حقوق کارگران را نمی‌توانند پرداخت بکنند و علی - الحساب پرداخت می‌کنند و رفتن به جبهه برای آنها نیکه اخراج نشده‌اند اجباری است.

"اکثر اجناسی که در داخل ایران کمیاب است به خاطر کمبود ارز به خارج صادر می‌شود و با قیمت خیلی پایینتر از داخل. مثل پودر رختشویی و خیلی اجناس دیگر و در عوض آنها احتیاجات جبهه را وارد می‌کنند." به گفته‌ی یکی از مسئولان وزارت بازرگانی تا یکماه دیگر آمار بیکاران در سال ۶۵ سه میلیون نفر اضافه می‌شود یعنی فقط در نیمه اول سال ۶۵ سه میلیون نفر بیکار می‌شوند و روز بروز هم وضعیت کار بدتر می‌شود. اما هر طور که است رژیم جبهه را تامین می‌کند فعلا با گرفتن جریمه‌ها و مالیاتهای سنگین از مردم و فرستادن مردم به جبهه از طریق اتحادیه‌ها و سندیکاها و کارخانه‌ها و شوراهای محل جنگ را اداره می‌کند.

"با مشاهده این وضع مردم روز بروز آگاه‌تر می‌شوند و به فکر چاره جویی و نجات از این وضعیت افتاده‌اند. بخاطر اینکه مرن را جلوی چشم خودشان می‌بینند و بدبختی را لمس می‌کنند. ولی فعلا نمی‌توانند بطور علنی اعتراض بکنند. هر کس به نحوه‌ای تحمل می‌کند. با این همه اعتراضات از قشرهایی شروع می‌شود که تحمل این وضع برای آنها غیرممکن می‌شود. در تبریز حدود سه هفته پیش بخاطر کمبود نان اعتراضات پراکنده‌ای صورت گرفته بود بخاطر کمبود برق و آب داد همه در آمده است حتی در نقاط مرکزی تهران مردم اعتراضاتی کرده‌اند و اعتراض شدیدتر در اسلامشهر

جاده ساوه بود که در آن محل در ۲۴ ساعت، ۱۶ ساعت آب قطع می‌شود و آب جیره‌بندی است. در تاریخ ۶۵/۴/۱۷ حدود ۳۰۰۰ نفر زن در جلوی آبرسانی اسلامشهر جمع کرده و دست به اعتراض زدند و خواستار رسیدگی به وضع آب منطقه شدند در این اعتراض تمام شیشه‌های آبرسانی را شکستند و به رژیم فحش‌های زیادی دادند و با دخالت کمیته مغرور شدند.

"پزشکان در روز ۶۵/۴/۲۳ اعلام اعتصاب کردند و فقط بیماران اورژانس را پذیرفتند. اکثر بیمارستانها و درمانگاه‌ها و پزشکان در این اعتصاب شرکت داشتند و این اعتصاب بخاطر انتخاب شورای سرپرستی نظام پزشکی صورت گرفت که دولت می‌خواهد نفت نفر از یازده نفر سرپرست را خودش انتخاب کند. پزشکان و فنی می‌بینند رژیم می‌خواهد نظام پزشکی را قبضه کند و تمام پزشکان را مثل دیگر کارگران و کارمندان به خودش وابسته کرده و راه درآمد کلان پزشکان را ببندد و منافع زیادی نصیب رژیم کند یا مالیاتهای سنگین بگیرد نمی‌توانند تحمل کنند. الان وضع پزشکان با رژیم بحرانی است. کم کاری در بیمارستانها، پول ویزیت بیشتر از بیماران گرفتن، ترفتن به جبهه. پزشکان بالاخره خیلی تضاد دارند. به نظر من همین اختلافات و تضادها در آینده خیلی نزدیک یواش یواش بین رژیم و دیگر قشرها ایجاد خواهد شد و هرچه این تضاد با طبقات پائین باشد اعتراضات شدیدتر خواهد شد. ما شاهد اعتراضات دیگر افشار در آینده نزدیک خواهیم بود فقط تنها ضعف در سازماندهی مردم است که این از ضعف سازمانهای سیاسی است."

☆ رفیق ع - پاریس - مطلبی که فرستاده بودید، به دستمان رسید. باز هم اگر مطالبی از این نوع به دست آوردید، برای ما بفرستید.

☆ رفیق م. ر. - اشتوتگارت - نامه‌ی

انتقادی شما در مورد مقاله‌های مربوط به دین مندرج در جهان به دستمان رسید. ما با بسیاری از نکاتی که شما در نامه‌تان مطرح کردید موافقیم و فکر می‌کنیم که آنها را رعایت کرده‌ایم. ولی به نظر می‌رسد که هنوز در این مورد پرسشها و ابهاماتی وجود دارد که ما تلاش می‌کنیم در شماره‌های بعدی جهان به آنها بپردازیم.

☆ رفیق س - فرانکفورت - نامه‌ی شما به دستمان رسید و مطالبی را که در آن مطرح کرده بودید، حتما مورد توجه قرار خواهیم داد. باز هم برای ما نامه بنویسید.

☆ رفیق اسکندر - سوئد - انتقاد شما در مورد تیتر مقاله‌ی مربوط به دین در روی جلد جهان شماره‌ی ۴۱ را می‌پذیریم. صحیح آن چنین است: "جدایی دین از دولت یک ضرورت است." پیشنهادهای شما برای بالاتر بردن کیفیت جهان را مورد توجه قرار می‌دهیم. شما دو پرسش دیگر هم مطرح کرده بودید که آنها را برای رفقای مسئول ارسال کردیم.

نظر نشریه‌ی جهان در مورد پرسشهای مربوط به نقش میرزا کوچک خان در جنبش جنگل، در شماره‌ی بعدی درج می‌شود.





Organ of the student supporters of the Organisation
of Iranian Peoples' Fedaii Guerrillas -abroad

vol. v sept 1986

no: 46

www.iran-archive.com

برای تماس با جهان با نشانی زیر مکاتبه کنید:

JAHAN , P.O. BOX 274 , GLASGOW G41 3XX , UNITED KINGDOM.